



تفسیر قرآن

حوزه علوم اسلامی دانشگاه

صنعتی نناهرود

سوال از شما و پاسخ از قرآن

استاد: صالح فر

سعدی: مراد از نزول قران تحصیل سیرت خوب است نه تحصیل سور مکتوب

پیشگفتار اول

قران در عصر تکنولوژی و فناوری و پیشرفت بشری

سوال بنیادین این است؟ آیا قرانی که مربوط به زمان پیامبر است یعنی 1400 سال پیش و در دوران اعراب بیابانگرد و جاهلی نازل شده است حرفی برای بشر امروزی دارد یا خیر؟ مگر بشر پیشرفت و تکامل نداشته است؟ مگر هزاران دانشگاه و دانشمند و مخترع بشر را به تکامل نرساندند؟ پس چه نیازی به قران داریم؟ برای پاسخ مقدمه های است که به آن می پردازیم.

1- قران و احکام آن را خداوند برای همه بشریت فرستاده است و نسخه پایانی حرف خدا با بشر بوده است. درست است که قران در 14 قرن پیش نازل شده است ولی محتوا و مضامین و خطاب آن به همه بشر در تمام قرون است. مخاطب قران وجدان و فطرت بشر است و این عنصر تغییر نکرده است. اگر به قران سری بزیند عقل و فهم و وجدان بشر مورد خطاب قرار گرفته است: به این آیات دقت کنید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (190) ال عمران

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا تُسَبِّحُكَ فَقِينَا (عَذَابَ النَّارِ) (191)

.مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع کننده] است

همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می کنند، و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (43) بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (44)

و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می کردیم گسیل نداشتیم. پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید، زیرا آنان را با دلایل آشکار و نوشته‌ها [فرستادیم]، و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (3) بلی قادرین علی أَنْ نُسَوِّيَ بِنَانُهُ - قیامه ایه 4

آیا انسان می‌پندارد که هرگز ریزه استخوان‌هایش را گرد نخواهیم آورد؟ آری [بلکه] تواناییم که [خطوط] سر انگشتانش را [یکایک] درست [و بازسازی] کنیم.

مگر اثر انگشت در بین همه ارگان‌های بدن انسان چه خصوصیتی دارد؟ چرا پزشکی قانونی برای احراز هویت از آن استفاده می‌کند؟

(نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ - أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ - أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ -

ماایم که شما را آفریده‌ایم، پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟ آیا آنچه را [که به صورت نطفه] فرو می‌ریزید دیده‌اید؟ آیا شما آن را خلق می‌کنید یا ما آفریننده‌ایم؟

قران می‌فرماید: در آمیزش زن و شوهر چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا آنان تمام مراحل تکاملی نطفه تا جنین را مدیریت می‌کنند؟ آیا پدر یا مادر مهندسی ژنتیک و محل اعضای بدن را انجام می‌دهند؟

در این آیه نیز تامل کنید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتُوفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مَن بَعْدَ عِلْمٍ شَيْنًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ

ای مردم، اگر در باره برانگیخته شدن (معاد) در شکید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آنگاه از مضغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم. و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می‌دهیم، آنگاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه

می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما [زودرس] می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند. و زمین را خشکیده می‌بینی و [الی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می‌رویاند.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (12) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (13) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (14) ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَكُمِّيْتُونَ (15) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ-مومنون

:و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. بعد از این [مراحل] قطعاً خواهید مرد. آنگاه شما در روز رستاخیز برانگیخته خواهید شد.

توجه دارید که در زمان نزول قرآن سونوگرافی امروزی نبوده است که مراحل تکامل نطفه تا جنینی را رصد کند. اینها اشارات علمی قرآن است تا عقل تجربی بشر را به تفکر و تامل تشویق کند و از خود بپرسد مدیر این پروژه کیست؟ چه کسی تمام لحظات و ثانیه‌های تکاملی نطفه تا جنین را مدیریت می‌کند؟ و اینکه چه هدفی از این کار داشته است؟.

آیا اگر تمام متخصصین رشته‌های مختلف جمع شوند آیا می‌توانند انسان که هیچ، بال پشه‌ای خلق کنند؟

یا در این آیه دقت کنید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ-258 بقره

آیا [با دیده عبرت] ننگریستی به کسی که چون خدا او را پادشاهی داده بود [از روی کبر و غرور] با ابراهیم درباره پروردگارش به مجادله و ستیز و گفتگوی بی‌منطق پرداخت؟! هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارم کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند [او] گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. [و برای مشتبه کردن کار بر مردم، دستور داد دو زندانی محکوم را حاضر کردند، یکی را آزاد و دیگری را کشت]. ابراهیم [برای بستن راه مغالطه و تزویر به روی دشمن] گفت: مسلماً خدا خورشید را از مشرق

بیرون می آورد، تو آن را از مغرب بر آور! پس آنکه کافر شده بود، متحیر و مبهوت شد. و خدا گروه ستم گر را [به خاطر تجاوز، ستم، پافشاری بر عناد و لجاجشان] هدایت نمی کند

ملاحظه می کنید که در این آیه عقل و وجدان بشر مورد خطاب است و حرف مستدل و منطقی حضرت ابراهیم برای همیشه تاریخ حرفی حق است. و این حرف تاریخ مصرف ندارد.

یا در این کلام امیر المومنین تامل کنید: نهج البلاغه / ترجمه انصاریان ؛ متن ؛ ص 176

اگر مردم در عظمت قدرت و بزرگی نعمت حق اندیشه می نمودند، به راه مستقیم باز گشته، و از عذاب سوزان می ترسیدند، اما دلها بیمار، و دیده‌ها عیناک است. آیا به کوچکتین چیزی که آفریده دقت نمی کنند که چگونه خلقتش را محکم، و ترکیبش را استوار کرد، و برای آن گوش و چشم قرار داد، و به استخوان و پوست آراست؟!

مورچه را با جثه کوچک، و ظرافت اندامش بنگرید، به گونه‌ای است که نمی توان او را با گوشه چشم دید، و به اندیشه درک کرد، چگونه به نرمی روی زمین راه می رود، و بر رزقش تلاش میکند، دانه را به لانه می برد، و در قرارگاهش قرار می دهد، به تابستان برای زمستان جمع می کند، و به وقت آمدن برای زمان بازگشتن مهیا می نماید، خدایش ضامن روزی او شده، و او را موافق حالش رزق داد.

خداوند منان از او غفلت ندارد، و پروردگار دیان محرومش نمی گذارد، گرچه در میان سنگی خشک و سخت باشد! و اگر در مواضع جریان غذای او، در بالا و پایین، و آنچه در درون اوست از جوانب اضلاع شکمش، و آنچه در سر اوست از چشم و گوش بیندیشی، هر آینه از آفرینشش به تعجب آبی، و از وصفش به رنج و تعب آفتی.

بلند مرتبه است خدایی که مورچه را به روی دست و پایش وا داشت، و او را بر پایه این اعضاء بنا کرد، کسی با او در این برنامه شریک نبود، و قدرتمندی در آفرینش آن او را کمک نداد.

و چنین است آسمان و هوا، و باد و آب. به خورشید و ماه، گیاه و درخت، آب و سنگ، آمد و شد این شب و روز، روان شدن این دریاها، وجود این کوههای بسیار، درازی این قله‌ها، و اختلاف این لغات و زبانهای گوناگون دقت کن.

وای به حال کسی که آفریننده را انکار، و تدبیر کننده را باور نداشته باشد. بی‌خبران گمان می‌کنند که آنان همچون گیاه بیابانی بدون زارع‌اند، و صورتهای متنوع آنان را آفریننده‌ای نیست، اینان برای مدّعی باطل خود دلیلی ندارند، و برای آنچه در باطن خود باور کرده‌اند تحقیقی ننموده‌اند. آیا ساختمانی بدون بنا کننده، یا جنایتی منهای جنایتکار ممکن است؟¹

2- نیازهای بشر دو گونه است: ثابت و متغیر. متغیرات در حوزه ارتباط انسان با طبیعت و جهان خارج است ولی ثابتات در حوزه ارتباط با دیگر انسان هاست. مثلاً نیاز انسان به همسر، ازدواج، نحوه تعامل و رفتار در خانواده، تربیت فرزند.

اسلام برای نیازهای ثابت انسان، احکام ثابت و برای نیازهای متغیر، احکام متغیر معین کرده است. مثلاً در مورد نیازهای ثابت انسان این طور گفته است: هر چه که برای بدن انسان مضر باشد حرام است. هر نوشیدنی و غذایی که مست کننده باشد حرام است. بر پدر و مادر واجب است که هزینه رشد و پیشرفت و تغذیه فرزندان را بپردازند. ملاحظه می‌کنید که این نیازها و احکام امروزه نیز وجود دارد.

ولی احکام متغیر بیشتر شامل ابزار و وسایل زندگی انسان می‌شود. مثلاً در زمان پیامبر، اینترنت و گوشی و ماهواره و رایانه، زیر دریایی و پهپاد نبوده است. ولی ما امروز داریم از این ابزار و امکانات استفاده می‌کنیم. و از نظر دین ما استفاده از این امکانات به شرطی که برای انسان فساد و گناهی نداشته باشد جایز است.

نکته بعدی که باید با دقت بیشتری به آن بپردازیم این سوال است؟ آیا بشر در طول این دوران تاریخی هر چه بدست آورده و ابزار و امکاناتی را برای خود خلق کرده است آیا همه اینها پیشرفت بوده است؟ آیا انسان‌ها از لحاظ اخلاقی و انسانی نیز پیشرفت کرده‌اند؟ آیا عدالت و فضیلت و اخلاق بشر هم همگام با پیشرفت ابزاری و تکنولوژیکی رشد کرده است؟ پس این همه بی‌عدالتی و فاصله‌ای طبقاتی در بین کشورهای جهان، جنگ‌های جهانی اول و دوم که توسط اروپا و غرب بوجود آمد، این جنگ‌ها و اشغالهای خانمان سوز در عراق و افغانستان و سوریه و فلسطین و یمن چیست؟ این بی‌عدالتی و تبعیض جنسیتی بین سیاهان و سفیدان که در امریکا و اروپا وجود دارد چیست؟ این که روزانه در کشورهای اسلامی زنان و کودکان بی‌پناه به خاک و خون کشیده می‌شوند و رسانه‌ای خبری دنیا اینها را انعکاس نمی‌دهند ولی اگر مثلاً یک سگ و گربه‌ای در درون ماشین لباسشویی در یکی از کشورهای غربی افتاده باشد و رسانه‌ها این را به عنوان سر تیترا خبری منعکس می‌کنند، آیا اینها رشد و پیشرفت بشر است؟ یا پس رفت و عقب‌گرد بشر؟

¹ شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه / ترجمه انصاریان - قم، چاپ: اول، 1388 ش.

آیا اسلام و مقتضیات زمان دو پدیده غیر متوافق و ناسازگارند²

(اسلام) و (مقتضیات زمان) دو پدیده غیر متوافق و ناسازگارند و از این دو حتما یکی را باید انتخاب کرد، یا باید به اسلام و تعلیمات اسلامی گردن نهاد و از هر گونه نوجویی و نوگرایی پرهیز کرد و زمان را از حرکت بازداشت و یا باید تسلیم مقتضیات متغیر زمان شد و اسلام را به عنوان پدیده ای متعلق به گذشته به بایگانی تاریخ سپرد. روی سخن در این مقاله با اینگونه افراد است .

استدلال این گروه اینست که اسلام به حکم اینکه دین است بویژه که دین خاتم است و دستوراتش جنبه جاودانگی دارد و باید همانطور که روز اول بوده برای همیشه باقی بماند، یک پدیده ثابت و لایتغیر است و اما زمان در طبع خود متغیر و کهنه و نوکن است ، طبیعت زمان اقتضای دگرگونی دارد و هر روز اوضاع و احوال و شرائط جدیدی خلق می کند مغایر با شرائط پیشین . چگونه ممکن است چیزی که در ذات خود ثابت و لایتغیر است با چیزی که در ذات خویش متغیر و سیال است توافق و هماهنگی داشته باشند؟ آیا ممکن است تیرهای برق و تلفن که در منطقه معینی در کنار جاده ها نصب می شوند با اتومبیلهایی که مرتباً از جاده ها عبور می کنند و در دو لحظه در یک نقطه نیستند توافق و هماهنگی داشته باشند؟ آیا ممکن است لباسی که برای یک کودک دو ساله دوخته می شود تا بیست سالگی او مورد استفاده قرار گیرد در حالی که جامه در طول بیست سال همان است که بوده و تن کودک ماه به ماه و سال به سال رشد می کند و بر ابعادش افزوده می گردد؟!

اما از ناحیه مقتضیات زمان . مغالطه ای که از این ناحیه به کار رفته از آن جهت است که چنین فرض شده که خاصیت زمان اینست که همه چیز حتی حقایق جهان را نیز فرسوده و کهنه نماید. و حال آنکه آنچه در زمان کهنه و نو می شود ماده و ترکیبات مادی است ، یک ساختمان ، یک گیاه ، یک حیوان ، یک انسان محکوم به کهنگی و زوال است ،

اما حقایق جهان ثابت و لایتغیر است . آیا جدول فیثاغورث به حکم اینکه بیش از دو هزار سال از عمرش می گذرد کهنه شده است ؟ آیا گفته سعدی : (بنی آدم اعضای یک پیکرند) چون هفتصد سال از عمرش می گذرد منسوخ و غیرقابل عمل است ؟ آیا به دلیل اینکه عدالت و مروت و وفا و نیکی چندین هزار سال است که دهان به دهان می گردد مندرس شده است ؟ بلکه گفتن اینکه جدول فیثاغورث عمر چند هزار ساله دارد و گفته سعدی عمر هفتصد ساله ، غلط است ، محتوای جدول فیثاغورث و شعر سعدی حقایقی ازلی و ابدی می باشند و آنان بازگو کننده آن حقایقند و بس .

² . منبع: کتاب اسلام و مقتضیات زمان و مکان با تلخیص - ج 1 - مرتضی مطهری

اشکال و پاسخ

می گویند قوانین عصر برق و هواپیما و فضاورد نمی تواند عینا همان قوانین عصر چراغ نفتی و اسب و قاطر و الاغ باشد. جواب اینست که شک نیست که در عصر برق و هواپیما مسائل جدیدی رخ می نماید که باید پاسخ خودش را باز یابد ولی هیچ ضرورتی ایجاب نمی کند که الزاما چون برق به جای چراغ نفتی و هواپیما به جای الاغ آمده است باید مسائل حقوقی مربوط به اینها از قبیل خرید و فروش و غصب و ضمان و وکالت و رهن هم یکسره تغییر کند و یا چون والدین و فرزندان و زوجین اعصار گذشته الاغ سوار بوده اند و پدران و مادران و فرزندان و شوهران و زنان عصر ما هواپیماسوارند پس الزاما باید حقوق والدین بر اولاد و حقوق اولاد بر والدین و حقوق زوجین بر یکدیگر در عصر ما بکلی دگرگون شود.

اسلام راه است نه منزل و توقفگاه. خود اسلام از خود به عنوان راه (صراط مستقیم) یاد می کند. غلط است که بگوئیم چون منزلها عوض شود راه هم باید عوض شود. در هر حرکت منظم دو عنصر اساسی وجود دارد: عنصر تغییر مواضع که متوالیا صورت می گیرد و عنصر ثبات راه و مدار حرکت.

ثانیا آیا تنها اسلام است که به عنوان یک ایدئولوژی و یک فلسفه اجتماعی و یک راهنمای سفر و حرکت و تکامل مدعی جاودانگی است؟! آیا مکتهای اجتماعی دیگر که خود بیش از همه سنگ اصل تغییر را به سینه می زنند و هر پدیده ای را ناپایدار می دانند خود آن مکتب را نیز متغیر و ناپایدار می دانند؟ قضاوت درباره اسلام و مقتضیات زمان نیاز به آشنائی با معارف اسلامی دارد

از اینرو ما اگر بخواهیم درباره اسلام و مقتضیات زمان قضاوت کنیم تنها راه اینست که با معارف اسلامی آشنا شویم و روح قوانین اسلامی را درک کنیم و سیستم خاص قانونگزاری اسلامی را بشناسیم تا روشن شود که آیا اسلام رنگ یک قرن معین و عصر مشخص دارد و یا از مافوق قرون و اعصار، وظیفه رهبری و هدایت و سوق دادن بشر را به سوی تکامل بر عهده گرفته است.

علت تغییر مقتضیات زمانها

دعوت فراوان قرآن کریم به تفکر

قرآن کریم زیاد به تفکر دعوت می کند یا به طور مستقیم و یا غیر مستقیم. دعوتهای مستقیم قرآن کریم به تفکر همان آیاتی است که رسما موضوع تفکر را عنوان کرده است، بی فکری را مذمت و ملامت کرده است:

ان شر الدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون.

بدترین جنبندگان در نظر خدا کدامند؟ آیا آنهایی هستند که ما آنها را نجس العین می خوانیم؟ یا بدترین حیوانات آنهایی هستند که ضرب المثل کودنی هستند؟ نه، بدترین جنبندگان در نظر خدا و با مقیاس حقیقت عبارت است از انسانهایی که گوش دارند و کردند، زبان دارند و گنگ و لالند، قوه عقل و تمیز به آنها داده شده است ولی آن را به کار نمی اندازند و فکر نمی کنند. نظیر این آیه که دعوت به تعقل شده است در قرآن زیاد است.

یک سلسله آیات داریم که غیر مستقیم مردم را به تعقل دعوت کرده است. آنها هم چند دسته اند و نمی خواهیم همه آنها را عرض کنیم چون از مطلبی که در نظر گرفته ام دور می مانیم. یک دسته از این آیات آیتی است که مطلبی را با شکل و صورتی طرح می کند که عقل را برمی انگیزد به تفکر کردن و تامل کردن. این خود یک روش خاصی است که برای تحریک عقول به کار برده شده است.

آیا انسان می تواند مسلمان باشد و در عین حال خودش را با مقتضیات زمان تطبیق دهد یانه؟

گاهی می پرسند اساسا با توجه به اینکه مقتضیات زمان تغییر می کند چگونه می شود انسان دیندار بماند، چون لازمه دینداری اینست که انسان خودش را در مقابل مقتضیات زمان نگاه دارد و مقتضیات زمان تغییر می کند و چاره ای نیست.

گاهی از کیفیتش سؤال می کنند که چه جور بایستی انسان خودش را تطبیق بدهد. یک عده می گویند انطباق پیدا کردن، ضد دین و مذهب است، یک عده هم این موضوع را بهانه قرار داده و علیه دین تبلیغ می کنند، می گویند به همین دلیل انسان نباید پایبند به دین باشد چون دین مانع تجدد و مانع نوخواهی و پیشروی است و انسان اگر بخواهد در این دنیا ترقی داشته باشد باید طرفدار تجدد و نوخواهی و دشمن کهنه باشد پس به همین دلیل انسان نباید دیندار باشد.

ممکن است بعضی به اهمیت این موضوع پی نبرند اما بدانند اگر این مسأله برای خودشان مطرح نیست برای بچه هایشان مطرح است و اگر برای فرزندانشان هم امروز مطرح نیست دو روز دیگر مطرح خواهد شد. پس خوب است که ما این مسأله را بشکافیم و ببینیم نظر اسلام راجع به (مقتضیات زمان) چیست و اصلا منطبق چه اقتضا می کند که وقتی فردا با افرادی مواجه شدیم که می گویند باید با زمان پیشروی کرد و دائما به روحانیون می گویند خودتان را با زمان تطبیق بدهید آیا پیشنهادشان صحیح است یانه؟

تفاوت کلی زندگی اجتماعی حیوان و انسان

برای اینکه مفهوم این آیه روشن بشود یک مطلب را در نظر بگیرید: انسان زندگی اجتماعی دارد یعنی باید با اجتماع زندگانی بکند و الا منقرض می شود. ولی انسان، تنها موجودی نیست که باید زندگی اجتماعی داشته باشد. در میان حیوانات هم بسیاری وجود دارند که زندگی اجتماعی دارند. مقصود این نیست که آنها فقط با هم هستند چون صرف با هم بودن زندگی اجتماعی نیست. مثلا آهوها با هم به طور دسته و گله زندگی می کنند، با هم چرا می کنند، با هم حرکت می کنند، ولی

زندگی اجتماعی ندارند، زیرا در میان آنها تقسیم کار و تقسیم مسؤولیت و تشکیلات وجود ندارد. زندگی اجتماعی یعنی زندگی ای که در آن تقسیم کار و تقسیم مسؤولیت و نظم و تشکیلات وجود داشته باشد. بعضی از حیوانات واقعا زندگی اجتماعی و تشکیلاتی دارند، در زندگی آنها تقسیم کار هم وجود دارد، همینجور که افراد بشر کارها را تقسیم کرده اند و تولید و توزیع دارند یعنی مایحتاج خودشان را تولید می کنند و بعد روی حساب معینی تقسیم می کنند، آنها هم تولید و توزیع دارند، تولیدهای فنی می کنند...

در چند سال پیش کتابی منتشر شد که بسیار کتاب خوبی بود و من در نوشته هایم به آن کتاب استناد کرده ام به نام (راز آفرینش انسان) که نویسنده آن یک پروفیسور آمریکائی است و به فارسی ترجمه شده. در آن کتاب نوشته است: (بسیاری از حشرات کوچک هستند مانند بعضی از مورچگان که اینها کشت و دامداری دارند. بعضی از حشرات، حشرات دیگر را که مایعی نظیر شیر در پستان دارند اهلی می کنند و در مقابل از شیر آنها استفاده می کنند و شیرها را در میان خودشان تقسیم می کنند). همینطور که در میان بشر تشکیلات هست آنها هم تشکیلات دارند، فرمانده دارند، فرمانبر دارند، سرباز دارند. کتابهایی که راجع به این نوع حشرات نوشته شده قابل ملاحظه است. پس تنها موجودی که زندگی اجتماعی دارد انسان نیست، خیلی از حیوانات هم هستند.

ولی یک تفاوت کلی وجود دارد. مطالعات علمی دانشمندان نشان می دهد موجوداتی که مانند انسان زندگی اجتماعی دارند از وقتی که پا به دنیا گذاشته اند همین تشکیلات را داشته اند و تا امروز هم عوض نشده است یعنی برعکس تاریخ تمدن بشر که ادوار زیادی دارد مثلا می گوئیم انسان عهد جنگل، انسان عهد حجر، انسان عهد آهن، عهد بخر و بعد هم عهد اتم، حیوانات اینجور نیستند، هر نوع از انواع حیوانات یک نوع زندگی دارد، زندگی یک نوع متطور و متکامل نمی شود مگر آنکه خود نوع عوض شود و نوع دیگری جای آن را بگیرد و به عبارت دیگر حیوان در زندگی خود ابتکار و خلاقیت ندارد، نمی تواند وضع و طرز زندگی خود را عوض کند و شکل دیگر و تازه تر به آن بدهد، برخلاف انسان که دارای چنین قدرت خلاقه و ابتکاری هست. برای حیوان تجدد و نوخواهی وجود ندارد ولی برای انسان وجود دارد. حال چرا؟ دلیلش:

انا عرضنا الامانة على السموات ...

است. دلیلش اینست که انسان فرزند بالغ و رشید خلقت است، انسان فرزندی است که خلقت، حمایت و سرپرستی مستقیم خود را از روی او برداشته و او را از نعمت آزادی و اختیار و ابتکار و استعداد مسؤولیت برخوردار کرده است، پیمودن راه تکامل را بر عهده خودش گذاشته است.

و خلق الانسان ضعيفا

از لحاظ (فعالیت) از همه حیوانات ناتوان تر پا به هستی می گذارد، و از لحاظ استعداد و راهی که می تواند با قدم آزاد خود طی کند از همه کاملتر و مجهزتر به دنیا می آید. به انسان قوه انتخاب و کشف و ابتکار و خلاقیت داده شده است. انسان قادر است شکل تولید و توزیع مایحتاج خود را عوض کند، ابزارها و وسایل نوتر و بهتر از پیش اختراع نماید، سیستم زندگی خود را عوض کند، در روابط اجتماعی خود و در طرز تربیت و اخلاق خود تجدید نظر نماید، محیط را و زمین را و زمان را به نفع خود تغییر دهد، شرایط و اوضاع و احوال اجتماع خود را عوض نماید. اینست که مقتضیات زمان برای انسان وضع متغیری دارد و برای حیوان وضع ثابتی دارد.

از همین جا یک مطلب دیگر هم پیدا می شود یعنی یک تفاوت پیدا می شود و آن اینست: حیوانها همانطوری که در زندگی اجتماعیشان ترقی و تکامل ندارند، انحراف هم ندارند، سقوط هم ندارند. همانطوری که بالا رفتن ندارند، پائین آمدن هم ندارند. یعنی شما نمی توانید مثلاً در میان زنبورهای عسل، گروهی را پیدا بکنید که اینها تدریجاً دچار فساد و انحراف شده باشند، اخلاقشان فاسد شده باشد، نظامات خودشان را عوض کرده باشند، خلاف کرده باشند و در نتیجه این کار از میان رفته باشند، اما انسان این هم در کارش هست، یعنی فساد و انحراف هم در انسان امکان دارد. همانطوری که انسان ممکن است راه پیشروی را ببیماید، ممکن است به سقوط و تباهی هم برود. هر دو راه به رویش باز است. همانطوری که ممکن است در زمان به واسطه استعداد عقلانی و علمی خودش جلو برود، ممکن است در اثر خودخواهی و هواپرستی از جاده ترقی منحرف شود، به سرایشی سقوط وارد گردد. امکان سقوط و انحراف برای انسان از دو راه است، یکی از راه ظلم و ستمگری و حقوق یکدیگر را پایمال کردن و از مسیر عدالت خارج شدن، و دیگر از راه جهالت. جهالت یعنی چه؟ یعنی اشتباه کردن. حیوانها این چیزها را ندارند. البته گاهی به ندرت اتفاق می افتد ولی نه آنطوری که برای انسان پیش می آید که یک قومی را فاسد می کند. مثلاً می گویند ممکن است اشتباهی برای دسته کارگر زنبور عسل پیدا بشود. افراد کارگر مأمورند که گلهای خوشبو و لطیف را پیدا کرده و آنها را بکنند و عسل تهیه کنند. گاهی اشتباهاً بجای یک گل لطیف و خوشبو یک گل بدبو را می کنند اما این اشتباه بسیار کوچک است و زود هم جبران می شود. مأمورینی در کندو هستند که وقتی زنبورهای کارگر وارد می شوند دهان آنها را بو می کنند می بینند وظیفه خودشان را خوب انجام داده اند یا نه. اگر دیدند بد انجام داده اند فوراً یک محکمه از محکمه صحرائی سریعتر تشکیل می دهند و با اسلحه ای که دارند همانجا آنها را معدوم می کنند. اینست که در آیه کریمه قرآن بعد از بیان عرض امانت بر مخلوقات و امتناع تمام مخلوقات از پذیرش آن و پیشقدم شدن انسان، بلافاصله می فرماید:

(انه کان ظلوما جهولا)

انسان موجود بسیار ستمگری است، انسان موجود بسیار نادانی است. این دو استعداد یعنی استعداد ترقی و تکامل از یک طرف، و استعداد و امکان سقوط و انحراف از طرف دیگر به واسطه ظلم یا جهل، از یکدیگر تفکیک نمی شود.

آیه دیگری در قرآن به همین مضمون هست ، اول سوره دهر:

هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا- انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا- انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا (6)

آیا بر انسان گذشته است زمانی که هیچ نبوده است ؟ یک چیزی که نام برده بشود نبوده است ؟ ما انسان را از یک نطفه و ماده ای آفریده ایم که در آن ماده استعداد های گوناگون وجود دارد و به موجب همان استعدادها ما انسان را مورد آزمایش قرار می دهیم و آزادش می گذاریم .

آزمایش یعنی چه ؟ آزمایش به چه وسیله ؟ آزمایش به وسیله تکلیف و مسؤ ولیت . یعنی تکلیف و مسؤ ولیت به عهده او قرار می دهیم و آزادش می گذاریم و می گوئیم خودت می دانی ، این راه است و این چاه ، اگر راه را رفتی به سعادت می رسی و اگر به طرف چاه رفتی منحرف شده ای و سقوط خواهی کرد. (و جعلناه سميعا بصيرا) ما انسان را شنوا و بینا قرار دادیم ، سمیع و بصیر قرار دادیم یعنی برای انسان چشم بینا و گوش شنوا قرار دادیم . بعد می فرماید (انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا) راه را به او نشان دادیم ، از اینجا دیگر با خود انسان است ، یا شاکر است یا کفور.

انسان تنها موجودی است که یک همچو خلقت عجیبی دارد، یک همچو سرشت مرکبی دارد. به موجب همین سرشت مرکب است که گاهی پیش می رود، گاهی عقب . به عبارت دیگر انسان زمان خود را می سازد، گاهی زمان خود را خوب می کند و گاهی بد، برخلاف حیوان که ساخته شده زمان و محکوم زمان است . انسان تا حدودی خالق زمان خویش است و حیوان صد در صد مخلوق زمان خویش است .

از همین جا ما به این مطلب می رسیم که تغییراتی که در زندگی بشر پیدا می شود دو نوع است : یک نوع تغییرات صحیح و یک نوع تغییرات ناصحیح ، اعتلای و غیراعتلای .

پس یک مطلب دیگر را از اینجا نتیجه می گیریم و آن اینست که اگر از ما پرسند آیا با تغییراتی که در زمان پیدا می شود باید هماهنگی کرد یا باید مخالفت کرد، باید اینجور جواب بدهیم که با تغییرات زمان نه باید در بست هماهنگی کرد و نه در بست و صد در صد مخالفت کرد، چون زمان را انسان می سازد و انسان موجودی است که می تواند زمان را در جهت خوبی تغییر بدهد و می تواند زمان را در جهت بدی تغییر بدهد، پس با تغییراتی که در جهت خوبی است باید هماهنگی کرد و با تغییراتی که در جهت بدی است نه تنها نباید هماهنگی کرد بلکه باید مخالفت کرد.

اکنون سؤال دیگری پیش می آید که کدام تغییرات است که باید آنها را به حساب فساد و انحراف بگذاریم و کدام تغییرات است که باید آنها را به حساب فساد و انحراف بگذاریم؟ ما از کجا بفهمیم که یک تغییر اوضاع خوب است و ما هم باید هماهنگی بکنیم یا بد است و باید مخالفت بکنیم؟ مقیاس آن چیست؟

عقل برای انسان راهنمای خوبی است. عقل را خداوند به انسان داده است برای اینکه راه کمال را از راههای انحراف تشخیص بدهد. وضع بشر نشان می دهد که بشر گاهی به حکم عقل راه صحیح را طی می کند، گاهی به حکم اشتباه و جهالت و هواپرستی راه انحراف را طی می کند.

یک مقیاس کلی اینست که ببینیم پدیده هائی که در زمان به وجود می آید چه عواملی باعث به وجود آمدن آنها شده است و در چه جهتی به وجود آمده است، یعنی عامل پدیده مورد نظر کدام استعداد از استعدادهای گوناگون انسانی است، و (ببینیم آن پدیده) برای چه منظوری به وجود آمده و چه آثاری دارد؟ باید ببینیم آنچه که در زمان پیدا شد آیا محصول عقل و علم بشر است یا چیز دیگری دخالت کرده است؟ شما هر چیزی را که دیدید در زمان پیدا شد اگر روی آن حساب بکنید، گاهی می بینید صد در صد محصول علم و عقل است، و گاهی می بینید محصول علم هست اما نه علم آزاد بلکه علم بیچاره اسیر. مثلا علمی در دنیا هست به نام علم فیزیک. بعضی از علما زحمت کشیده اند و این علم را پیش برده اند. یکی از مباحث این علم بحث مربوط به نور است. مبحث نور از مباحثی است که هزاران سال است بشر درباره آن تحقیقاتی دارد که حقیقت نور چیست؟ انسان که می بیند، چطور می شود که می بیند انعکاس و انکسار نور چگونه است؟ نور چه قوانینی دارد؟ یکی از علمای اسلامی مردی است به نام (ابن الهیثم) که یک ریاضیدان و فیزیکدان فوق العاده ای می باشد، مخصوصا درباره نور مطالعات عجیبی کرده است که اروپائیان بسیاری از عقایدشان درباره نور را به اقرار خودشان از این مرد گرفته اند. کتاب (المناظر) ابن الهیثم اکنون در دست است. یکی از اکابر دانشمندان اروپائی (راجر بیکن) است که از معاریف نوایغ اروپا است و در حدود قرن دوازدهم میلادی می زیسته است. این مرد از حوزه اندلس اسلامی استفاده کرده است و همه چیز خود را مدیون ابن الهیثم می داند. (ویل دورانت) در کتاب (تاریخ تمدن) و همچنین (گوستاولوبون) در (تاریخ تمدن اسلام و عرب) از قول خود راجر بیکن می نویسد که این مرد با صراحت می گوید استاد اصلی من در این علم، ابن الهیثم است و من از کتابهای او استفاده کرده ام. البته بعدها مبحث نور را خیلیها پیش برده اند.

در اثر شناختن نور و کیفیات نور، بشر مسئله عکس و عکسبرداری و فیلمبرداری را آموخته است. این موضوع کار علم است. آیا علم در اینجا پیشروی کرد یا نه؟ البته که پیشروی کرد. از این راه چه استفاده ها که بشر می تواند ببرد!

علم کار خودش را می کند، کشف و اختراع خودش را می کند، یک دفعه یک آدم پول پرست هواپرست پیدا می شود و آن را وسیله برای خالی کردن جیب مردم و ضمنا فاسد کردن اخلاق مردم قرار می دهد، از این علمی که بشر پیدا کرده است فیلمهای فاسد کننده منحرف کننده ایجاد می کند، یعنی علم را به اسارت می برد، از این علم فیلمهای فاسدی تهیه می کند که

نتیجه اش خراب کردن اخلاق مردم است آن وقت آیا ما می توانیم فلان فیلم سینمایی را قبول بکنیم و بگوئیم پدیده این قرن است ، محصول علم است ؟ می گوئیم نه ، این فقط محصول علم نیست ، محصول علم و چیز دیگری است ، محصول شهوت شهوت پرستان است که علم را در خدمت خودش گرفته است و یک همچو چیزی به وجود آورده است .

مثال دیگری عرض می کنم : علم دیگری در دنیا پیشروی می کند به نام علم شیمی ، علمی که خواص ترکیبات اجسام را نشان می دهد و بشر را قادر می کند که بتواند از عناصر، ترکیبات عجیبی بسازد مانند دواها. علم پیشرفت می کند، خواص ترکیبات را طرح می کند. تا آنجا که حساب علم است ، ترقی و پیشروی است آیا ما باید با این پیشروی علم هماهنگی بکنیم ؟ بله باید هماهنگی بکنیم . اما به مرحله ای می رسد که می بینیم علم در خدمت هوس افراد فاسدی قرار گرفت ، افرادی تحصیل کردند، متخصص شیمی شدند و با خواص ترکیب اشیاء آشنا شدند، علم بیچاره را وسیله ای ساختند برای ساختن ماده ای به نام (هروئین) که پدر جد تریاک است یعنی از هر جهت قدرتش چندین برابر تریاک است هم از لحاظ نشئه ای که ایجاد می کند و هم از لحاظ خماری . عقیف ترین زنهای دنیا اگر خدای ناخواسته مبتلا به هروئین بشود، در موقع احتیاج حاضر است خود را تسلیم بکند و مقداری از آن را بگیرد. بلای بشریت است . آیا در ساختن هروئین علم دخالت کرده است یا نه ؟ بله علم دخالت داشته است ، ولی علم آن را نساخته است شهوت بشر آن را ساخته است ، هواپرستی بشر آن را ساخته است . علم چراغ است در دست بشر. چراغ را در هر جا ببری و به هر راه ببری همان جا و همان راه را روشن می کند. عمده اینست که آنکه چراغ را در دست دارد به کجا و به چه راهی برود. یک دکتر داروساز با خودش فکر می کند حالا که من تحصیلات عالی داروسازی را انجام داده ام ، بجای اینکه یک داروخانه باز کنم که درآمدم فقط روزی پنجاه تا صد تومان باشد، می آیم هروئین می سازم که بجای ماهی سه چهار هزار تومان ، بتوانم در ماه بیست سی هزار تومان درآمد داشته باشم . آیا ما در اینجا می توانیم هروئین را محصول پیشرفت زمان بدانیم و بگوئیم این (ماده) محصول قرن است ، به نام مقتضیات زمان و پیشرفت زمان باید هروئین بکشیم !؟

در اینجا این دو استعدادی که قرآن می گوید، یکی تحت عنوان (انا عرضنا الامانه) و دیگری تحت عنوان :انه کان ظلوما جهولا باهم آمیخته شده است . استعداد ابتکار بشر با استعداد ظلم و ستمگری و جهل بشر اتحاد پیدا کرده اند یعنی قدرت ستمگری بشر، قدرت ابتکار بشر را در خدمت خود گماشته است . محصول آنجائی که قدرت ابتکار در خدمت قدرت شهوت قرار می گیرد فیلمهای خانمان برانداز است ، هروئین است .

مثال دیگر عرض می کنم : (بزرگترین تعریفی که برای این قرن می کنند اینست که می گویند (قرن اتم) است . اما تا بشر رفت که از نیروی اتم کوچکترین استفاده را بکند، قدرت طلبهای دنیا علما را وارد کردند که از این نیرو (بمب) بسازند که این بمب وسیله ای در دست افراد جاه طلب دنیا باشد تا هر کسی که خواست نفس بکشد فوراً او را تهدید کنند. آیا می شود گفت چون این بمب محصول کشف اتم است و محصول این قرن است ، صلاح بشریت است ، از مقتضیات زمان است ؟ اگر

باید با تمام مقتضیات زمان هماهنگی کرد پس چرا تمام بشریت ناله می کند از این (مسابقه تسلیحاتی) که الان وجود دارد و تمام خیرخواهان بشر می گویند بیائید تحریم بکنیم اسلحه سازی را، آنهم اینجور اسلحه را. پس چرا می گویند بیائید با اینها مبارزه بکنیم؟ این، مسیر علم هست اما نه علم آزاد. در اینجا نیز قدرت ابتکار بشر در اختیار قدرت جاه طلبی بشر قرار گرفته است یعنی ابتکار اسیر جاه طلبی بشر شده است.

می گویند برای (اینشتین) در آمریکا جشنی گرفتند و دانشمندانی که حضور داشتند در فضائل این مرد داد سخن دادند، نوبت به خودش رسید گفت شما برای کسی دارید جشن می گیرید که وسیله شد بمب اتم در دنیا بسازند. البته این شخص که این کشف را کرد هیچوقت فکر نمی کرد و منظورش این نبود که بمب اتم بسازند، این کشف را کرد که این نیرو در راه مصالح بشریت به کار بیافتد اما قبل از اینکه او تکان بخورد، روزولت ها، استالین ها، خروشچف ها، آیزنهاورها، چرچیل ها، این جاه طلبهای دنیا فوراً از این قدرت به نفع قدرت طلبی خودشان استفاده کردند.

آن کسی که صنعت ضبط صوت را اختراع کرد، هدفش این بود که درسهای مفیدی داده می شود، خطابه ها و کنفرانسها داده می شود، خوب است که وسیله ای باشد که صوت را ضبط بکنند تا آن درسها و خطابه ها در این وسیله ضبط بشود تا مردم بیشتر استفاده بکنند. ولی هنوز دو تا خطابه و کنفرانس ضبط نشده بود، هنوز دو تا درس ضبط نشده بود که تصنیفهای شهوت انگیز دنیا را پر کرد. این چه بود؟ نیروی شهوت پرستی بشر بود که در کمین است تا استفاده بکند و علم را در خدمت خودش قرار بدهد.

پس، از اینجا ما می فهمیم بشر همینجور که پیشروی دارد، انحراف هم دارد. از قدیم الایام این مطلب را معلمین اخلاق دنیا به ما گفته اند که علم در وجود یک فرد دلیل نیست که او را در طریق مصالح بشریت گام بردارد، ممکن است یک نفر عالم باشد ولی علمش در خدمت شهوتش قرار بگیرد.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: من علم فراوانی دارم ولی افسوس افرادی را پیدا نمی کنم که به آنها تعلیم بدهم بعد فرمود: بله، افرادی را پیدا می کنم ولی بعضی افراد را که پیدا می کنم آدمهای سلیم النفسی هستند اما کودن می باشند، نمی فهمند عوضی می فهمند، بعضی دیگر، افراد زیرکی هستند اما تا معلومات را از من فرا می گیرند آن را وسیله قرار می دهند برای منافع مادی خودشان یعنی علم را وسیله هدفهای پست و پلید خودشان قرار می دهند. سنائی می گوید:

چو علم آموختی، از حرص آنگه ترس کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

این بسیار حرف درستی است. یک فرد همینکه عالم شد کافی نیست که بگوئیم هر کاری که این آدم می کند درست است. باید ببینیم علم این آدم آزاد است یا اسیر؟ آیا علم این آدم در راههایی که عقل تصویب می کند به کار می افتد یا در راه هدفهای دیگر، و به تعبیر امیرالمؤمنین (مستعملاً آله الدین للدنیا) است.

این در خصوص یک فرد است، تا چه رسد به اجتماع که نهج البلاغه، حکمت عده ای از علما و دانشمندان فعالیت می کنند اجتماع را به جلو می برند و یک عده مردم سودجو در کمین می باشند که از کارهای اینها سوءاستفاده بکنند.

پس این مقیاسی است که ما می توانیم به دست بیاوریم راجع به تغییراتی که در روزگار پیدا می شود که چه تغییرات، تغییرات خوبی است و چه تغییرات، تغییرات بدی است؟ با تغییراتی که در ایجاد آن ولو علم هم دخالتی داشته است اما علم در خدمت هوا و هوس بشر قرار گرفته است تا این تغییرات را ایجاد کرده نباید هماهنگی نمود. هماهنگی کردن با اینها مساوی با سقوط است.

اگر بگوئید عصر، عصر علم است می گوئیم بله عصر علم است اما آیا تمام سرچشمه های وجود بشر غیر از علم خشک شده است، فقط عصر علم است، بشر فقط عالم است، غیر از علم نیروی دیگری در بشر وجود ندارد؟ چرا.

این نکته را توجه داشته باشید در هیچ دوره ای به اندازه دوره ما (علم) اسیر و برده نشده است. اسم این دوره را نباید عصر علم گذاشت باید عصر بردگی علم گذاشت، عصر اسارت علم، یعنی عصری که علم را آزاد نمی گذارند. در تمام دوره های گذشته، علم از این دوره آزادتر بوده است. در هیچ دوره ای علم و عالم مثل امروز بدبخت و اسیر و بیچاره نبوده است.

شما اگر درست دقت کرده باشید می دانید که اگر عالمی پیدا بشود، مثلاً یک مخترع و یا یک روانشناس بسیار ماهر، تا پیدا شد فوراً قدرتهای سیاسی او را در اختیار خودشان قرار می دهند می گویند تو بیا علم خودت را در خدمت هدفهای ما قرار بده، و چاره ای هم ندارد. بهترین مثلش دانشمندان اتم شناس هستند. از اینها بیچاره تر در دنیا وجود ندارد در هر جای دنیا که یک دانشمند اتم شناس درجه اول پیدا شد قدرتهای سیاسی آمدند او را زندانی کردند برای اینکه علم را در اختیار آنها قرار دهد و احیاناً دشمن از آن استفاده نکند. یک برنامه می دهند و می گویند روی این برنامه باید عمل بکنی و حق زندگی غیر از این را نداری دانشمندان درجه اول در هر کجای دنیا باشند اسراری از علوم طبیعی می دانند که دیگران نمی دانند. ممکن است در شوروی چندین نفر از این دانشمندان باشند (که کسی عدد آنها را هم نمی داند چون اینگونه افراد جزء اسرارند). همین تعداد هم ممکن است در آمریکا باشد. برای هر یک از اینها دهها نفر مأمور و مراقب وجود دارد که اسرار را به دیگری تحویل ندهند، یا یک وقت دیگران اینها را نزدند. از اینها بیچاره تر در دنیا وجود ندارد یعنی این آزادی که ما و شما الان داریم آنها ندارند. حتی با برادر خودش حق ندارد تماس بگیرد. چرا؟ برای اینکه ممکن است یکوقت او بخواهد به برادرش

مقداری از این اسرار را تحویل دهد و بعد برادر او برود این اسرار را در اختیار دولت دیگر بگذارد و آن دولت از این لحاظ با این دولت برابر بشود.

پس این چه عصر علمی است؟ عصر علم هست اما نه عصر آزادی علم بلکه عصر اسارت و بردگی علم، عصر اینکه قدرت دیگری غیر از قدرت علم بر اجتماع بشر حکومت می کند و آن قدرت، علما را به عنوان وسیله برای هدفهای خودش استخدام کرده است.

پس اگر ما بگوئیم با مقتضیات زمان نباید به طور دربست هماهنگی کرد، این مخالفت با علم نیست، بلکه به واسطه این نکته است که ما می دانیم هنوز دوره ای که در آن دوره علم آزاد باشد، عقل آزاد باشد، دوره ای که علم و عقل بر شهوات مردم، بر جاه طلبیهای مردم حکومت بکند نیامده است، یعنی هنوز عصری نیامده است که (اینشتین) حاکم و آمر باشد و روزولت مطیع و مأمور، بلکه عکس است.

افلاطون نظریه معروفی دارد به نام نظریه (مدینه فاضله). می گوید دنیا آن روزی به سعادت نائل خواهد شد که حکیمان زمامداران باشند و زمامداران حکیمان، تا وقتی که حکیمان طبقه ای هستند و زمامداران طبقه ای دیگر، دنیا روی سعادت نخواهد دید. ما مسلمانها بالاخص شیعیان می گوئیم دوره سعادت بشر آن عصری است که دوره عدل کامل است یعنی عصر ظهور حضرت حجت (عج)، آن دوره ای که اولین مشخصش اینست که دوره حکومت عقل است یعنی دوره ای است که آن، علم اسیر و برده نیست.

امیرالمؤمنین (ع) تعبیری درباره عصر دارد که می فرماید (و یغبقون کاءس الحکمه بعد الصبح)

در آن عصر مردم صبحگاهان و شامگاهان جامی که می نوشند جام حکمت و معرفت است، جز جام حکمت و معرفت جام دیگری نمی نوشند

در عصر ظهور حضرت حجت، خدا دست خود را بر سر افراد بشر می گذارد و عقل مردم زیاد می شود.

ولی بدانید که به غلط می گوئیم عصر، عصر علم است، به غلط می گوئیم عصر، عصر عقل است، به غلط می گوئیم عصر، عصر فکر است، برای اینکه در این عصر عقل آزادی ندارد، علم و فکر آزادی ندارد، هنوز دنیا دنیای شهوت است، هنوز دنیا دنیای جاه طلبی است.

پس، از اینها ما نتیجه می گیریم که هنوز نباید جریانهای را که در دنیا وجود دارد صد در صد تصدیق بکنیم، نباید کلمه مقتضیات زمان ما را فریب بدهد. هنوز خیلی فاصله دارد تا زمان به جایی برسد که تمام تغییراتش صحیح باشد.

جامعه در حال رشد

و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاءه فأزره فاستغلظ فاستوی علی سوجه یعجب الزراع.

در این آیه کریمه خداوند مثلی برای اهل ایمان یعنی برای مسلمانان که از دستورات پیغمبر اکرم پیروی می کنند ذکر می کند. این مثل با بحث ما ارتباط زیادی دارد. می فرماید مثل اینها در انجیل اینطور ذکر شده است: مثل زراعتی هستند، یعنی دانه ای که در زمین کشت می شود. اول که این دانه سر می زند، به صورت برگ نازک است. اگر مثلاً دانه گندمی را در زمین بکارند اول بار که از زمین می روید به صورت برگ خیلی نازک و لطیف است فأزره اما این برگ به همان حالت نازکی ثابت نمی ماند تدریجاً بیشتر از زمین بیرون می آید و دارای ساقه ای می شود که نسبت به آن برگ صفت دیگری دارد یعنی آن را تقویت می کند، آن برگ نازک را محکم می کند یعنی ساقه درمی آید فاستغلظ بعد کم کم این ساقه غلظت و ضخامت پیدا می کند (فاستوی علی سوجه) روی ساقه خودش می ایستد یعجب الزراع در این وقت است که کشاورزان را به تعجب وامی دارد یعنی متخصصین فن کشاورزی وقتی نگاه می کنند تعجب می کنند. همین حالت است حالت استقلال و رشد و تعالی که چشم دشمن را کور می کند و دشمن به خشم درمی آید. کفار وقتی اینها را می بینند به خشم درمی آیند.

این مثل، مثل چیست؟ خودش فرموده است: آنان که با این پیغمبر هستند، در مقابل دشمن، قوی و محکم ولی نسبت به خودشان مهربان و نرم می باشند:

(اشداء علی الکفار، رحماء بینهم ترهیم رکعاً سجداً)

در مقابل دشمن نیرومند و باصلابتند و نسبت به خودشان مهربان، اهل عبادت و پرستش می باشند آنها را در رکوع و سجود می بینی.

این مطلب را توجه داشته باشید که عبادت و پرستش، از اسلام جداشدنی نیست. بعضی از افراد که با تعلیمات اجتماعی اسلام آشنا شده اند این آشنائی سبب شده است که عبادات را تحقیر کنند ولی خیر، اینها از یکدیگر تفکیک پذیر نیست، عملاً هم تفکیک پذیر نیست یعنی این دستورات و عبادات خاصیت خودش را نمی دهد مگر اینکه تعلیمات اجتماعی به او ضمیمه شده باشد. تعلیمات اجتماعی هم خاصیت خودش را نمی دهد مگر اینکه عبادتها به او ضمیمه شده باشد.

(یبتغون فضلاً من الله و رضواناً)

از خدا زیاده می خواهند، به آنچه که دارند قانع نیستند افزونتر می خواهند اما نه آنطور افزون خواهی که مادی مسلکها و ماده پرستها دارند که فقط دنبال پول و مادیات می باشند. اینها در عین افزون طلبی رضای خدا را می خواهند در راه حق و حقیقت افزون طلب می باشند.

(سیماهم فی وجوههم من اثر السجود)

مسلمانی در چهره آنها پیدا است، آثار عبادت در گونه آنها نمایان است. یعنی چه؟ مقصود این نیست که چون زیاد سجده کرده اند فقط پیشانیشان پینه بسته است. عبادت خاصیتش اینست که در قیافه انسان اثر می گذارد. یک رابطه عظیمی میان روح و جسم انسان هست. افکار و عقائد و اخلاق و ملکات انسان در قیافه او اثر می گذارد. قیافه یک انسان نماز خوان با یک انسان تارک الصلواهی یکی نیست.

این چه مثلی است که خدا برای مسلمانان صدر اول زده است؟ مثل رشد است، مثل تکامل است، مثل اینست که رو به تکامل و پیشرفت می روند. اول مثل این هستند که به صورت یک برگ نازک از زمین روئیده می شوند. بعد به صورت یک ساقه ضخیم درمی آیند، دارای برگها می شوند، بوته ای می شوند نه مانند سایر بوته ها. سایر کشاورزان، سایر معلمان، سایر تربیت کنندگان، بشریت وقتی اینها را می بینند به حیرت فرو می روند که این رشد با این سرعت و به این خوبی چطور می شود؟ سقراطها وقتی بیابند حیرت می کنند.

اتفاقی یکی از چیزهایی که باعث حیرت جهانیان شده است همین سرعت رشد مسلمین و به استقلال رسیدن مسلمانها است که قرآن تعبیر می کند

(فاستوی علی سوجه)

روی پای خودش بایستد.

یکی از اروپائیها گفته است اگر ما سه چیز را در نظر بگیریم، آن وقت اعتراف خواهیم کرد که در دنیا مانند محمد(ص) کسی وجود ندارد یعنی رهبری در دنیا مانند او وجود نداشته است. یکی اهمیت و عظمت هدف. هدف بزرگ بود، زیرورو کردن روحیه و اخلاق و عقائد و نظامات اجتماعی مردم بود. دوم کمی وسائل و امکانات. از وسائل چه داشته است؟ همان خویشان نزدیک خودش با او طرف بودند، نه پولی داشت، نه زوری و نه همدستی. یک نفر یک نفر افراد را به خود مؤمن ساخت و دور خود جمع کرد تا به صورت بزرگترین قدرت جهان درآمد. عامل سوم سرعت وصول به هدف بود یعنی در کمتر از نیم قرن بیش از نیمی از مردم دنیا تسلیم دین او شدند و ایمان آوردند. آن وقت می بینید همچو رهبری در دنیا وجود نداشته است.

این است مقصود قرآن از این مثل که می گوید: **يعجب الزراع: متخصصين و دهقانها و کشاورزان انسانيت تا ابد در تعجب فرو می روند که اینها چطور به این سرعت پیدا شدند و رشد کردند و روی پا ایستادند و میوه دادند.** این مثل در خود قرآن مجید برای امت ذکر شده است .

اسلام در امروز

اینجا یک سؤال می کنم: آیا مسلمانان صدر اول اختصاصا باید اینجور باشند و این خاصیت مال آنها بود یا خاصیت مال اسلام است یعنی هر وقت و هر جا مردمی واقعا اسلام را بپذیرند و به دستورات اسلام عمل بکنند همین خاصیت رشد و تزايد و تکامل و استقلال و روی پای خود ایستادن و دیگران را به حیرت و تعجب واداشتن را دارند. البته این خاصیت مال اسلام است نه مال مردم، این خاصیت مال ایمان به اسلام است، مال پیروی از تعلیمات اسلام است. اسلام نیامده است برای اینکه جامعه را متوقف بکند، ملت مسلمان را وادار به درجا زدن بکند، اسلام دین رشد است، دینی است که نشان داد عملا می تواند جامعه خود را به جلو ببرد شما ببینید در چهار قرن اول اسلامی اسلام چه کرده است! ویل دورانت در (تاریخ تمدن) می گوید تمدنی شگفت انگیزتر از تمدن اسلامی وجود ندارد. پس اسلام عملا خاصیت خودش را نشان داده است. اگر اسلام طرفدار ثبات و جمود و یکنواختی می بود باید جامعه را در همان حد اول جامعه عرب نگاه بدارد پس چرا تمدنهای وسیع و عجیب را در خودش جمع کرد و از مجموع آنها تمدن عظیمتری را به وجود آورد پس اسلام با پیشرفت زمان مخالف نیست .

گوستاولوبون انصافا تحقیقات زیادی کرده است و کتابش هم کتاب بسیار باارزشی است، ولی در عین حال گاهی حرفهایی می زند که انسان تعجب می کند. سبک فرهنگی همین است. گوستاولوبون وارد می شود در بحث علل انحطاط مسلمین که چرا مسلمین انحطاط پیدا کردند؟ چرا تمدن اسلامی غروب کرد چرا باقی نماند؟ عللی ذکر می کند. یکی از عللی که ذکر می کند همین عدم انطباق با مقتضیات زمان است. می گوید زمان عوض شد، تغییر کرد و مسلمانها می خواستند باز اسلام را به همان خصوصیات در قرنهای بعد نگاه دارند در صورتی که امکان نداشت، و به جای اینکه تعلیم اسلامی را رها کنند و مقتضیات قرن را بگیرند، تعلیم اسلامی را گرفتند و منحط شدند در اینجا هر کسی مایل است بداند که این مستشرق بزرگ چه مثالی برای مدعای خود آورده است؟ چه اصلی در اسلام بود که بعد مقتضیات زمان عوض شد و مسلمانها به جای اینکه مقتضیات زمان را بگیرند اسلام را گرفتند و منحط شدند؟ آقای گوستاولوبون چه اصلی را از اسلام پیدا کرده است که با مقتضیات زمان انطباق نمی کرده است و مسلمین جمود و خشکی به خرج می دادند و نمی بایست به خرج می دادند و می بایست با زمان هماهنگی می کردند؟

می گوید یکی از تعالیم اسلامی که در صدر اسلام خیلی نتیجه بخشید و راه را به سوی ملل دیگر باز کرد و مردم فوج فوج اسلام اختیار کردند و مخصوصا ملل غیر عرب که در مظالم حکام و موبدان و روحانیون خودشان می سوختند وقتی با آن مواجه شدند استقبال کردند، اصل مساوات بود. دیدند در اسلام امتیاز نژادی و طبقاتی وجود ندارد. از این جهت اسلام خیلی

برایشان خوشایند بود. این اصل یعنی اصل مساوات در ابتدا به نفع جامعه اسلامی بود اما مسلمین بعد باز هم پافشاری و یکدندگی به خرج دادند و می خواستند اصل مساوات را در دوره های بعد اجرا کنند و حال آنکه اگر می خواستند سیادتشان محفوظ بماند باید این اصل را کنار می گذاشتند. عرب بعد از آنکه حکومت را در دست گرفت و ملت‌های دیگر مسلمان شدند باید سیاست را بر دیانت ترجیح می داد. سیاست ایجاب می کرد که این حرفها را کنار بگذارد و ملت‌های دیگر را استثمار نکند، زیر یوغ بندگی خودش بکشد تا بتواند پایه های حکومت خودش را محکم بکند. اینها آمدند به اصل مساوات چسبیدند و فرقی میان عرب و غیرعرب نگذاشتند، به دیگران میدان دادند، آنها را آوردند و قاضی درجه اول کردند، در تعلیمات را به رویشان باز کردند. کم کم سایر ملل آمدند و میدان را از عرب گرفتند

گوستاولوبون اشتباه می کند. اولاً اسلام یک روش سیاسی به مفهوم اروپائی نیست. ثانیاً اگر مسلمین اسلام را اینطور بازیچه سیاست کرده بودند امروز نه از اسلام اثری بود و نه از مسلمین به صورت یک امت. اسلام هدفش اینست که مساوات را به طور کامل در میان مردم برقرار کند اگر اسلام تا وقتی که از مردم استفاده می کند اصلی را طرح کند بعد آن را عوض کند، این که اسلام نیست، این سیاست اروپائی است که اعلامیه حقوق بشر می دهند تا آنجا که ملت‌های دیگر را زیر بار بکشند، همینکه زیر بار کشیدند می گویند همه این حرفها مفت است.

این است طرز فکر اینها که می گویند اسلام خشک و غیرقابل انعطاف است و با مقتضیات زمان یعنی با سیاست جور در نمی آید.

اسلام برای این آمده است که با این سیاستها در دنیا مبارزه بکند. اسلام اینها را مقتضیات زمان نمی داند، اینها را انحراف زمان می داند و در مقابل اینها ایستادگی می کند.

این همان عیبی است که عده ای بر سیاست امیرالمؤمنین گرفتند، گفتند علی همه چیزش خوب بود، مرد علم بود، مرد عمل بود، مرد تقوا بود، مرد عاطفه انسانیت بود، مرد حکمت و خطابه بود ولی یک عیب بزرگ داشت و آن اینکه سیاستمدار نبود. چرا سیاستمدار نبود؟ چون انعطاف نداشت، صلابت به خرج می داد. علی مصالح سیاسی را در نظر نمی گرفت. یک نفر سیاستمدار در یکجا باید دروغ بگوید، یکجا باید وعده بدهد و عمل نکند، یک پیمانی را امضاء کند همینکه کارش گذشت زیر امضاء خودش بزند. یک نفر سیاستمدار باید به یک نفر روی خوش نشان بدهد تا وقتی که او را تسلیم بکند همین که تسلیم کرد او را از بین ببرد.

اسلام آمده است برای همین که با این نوع سیاستمدارها مبارزه بکند. اسلام آمده است برای خدمت به بشریت. اسلام پاسدار انسانیت است. اگر اسلام این مقدار انعطاف داشته باشد که دیگر اسلام نیست، شیطنت است. اسلام پاسدار درستی و حقیقت و عدالت است. اصلاً فلسفه اسلام اینست، باید در اینجور جهات صلابت و استحکام داشته باشد.

علی آنجور رفتار کرد که قرن‌ها بر دل مردم حکومت می‌کند. علی از فکر خودش در زمان خودش حمایت کرد و فکر خودش را به صورت یک اصل در دنیا باقی گذاشت. به همین جهت روش علی به صورت ایمان در میان افراد وجود دارد. پس علی در سیاست خودش شکست نخورد. اگر سیاست علی و هدفش این بود که چهار صباحی که می‌خواهم در دنیا زندگی بکنم، در نعمت و جاه باشم (همان سیاستی که معاویه می‌گفت که ما در نعمت دنیا غلطیدیم)، آن وقت علی شکست خورده بود، اما چون علی مرد ایمان و عقیده و هدف بود شکست نخورده است.

پس یکی از توقعات بیجائی که در باب انطباق با مقتضیات زمان دارند این است که رجال سیاست نام حالت روباه صفتی خودشان را که در هر زمان هر رنگی جامعه پیدا بکند به همان رنگ می‌شوند انعطاف، خاصیت انطباق با زمان، زرنگی و عقل گذاشته‌اند و به همین تکیه می‌کنند و انتظار دارند اسلام این توقع را برآورد و چون بر نمی‌آورد می‌گویند عیب اسلام همین است که مانع است که انسان خودش را با زمان تطبیق دهد.

افتخار اسلام اینست که جلوی این انطباقها را گرفته است. حسین بن علی که امروز بر دل شما حکومت می‌کند جهتش اینست که رنگ زمان به خود نگرفت، نگفت اگر پیغمبر حکومت کند رنگ پیغمبر، اگر معاویه حکومت کند رنگ معاویه، اگر یزید حکومت کند رنگ او را باید بگیریم و چون زمانه اینجور شده است باید رنگ زمانه را بگیریم. وقتی که (مروان حکم) به او گفت یا ابا عبدالله! من یک جمله خیرخواهانه‌ای برای تو دارم، فرمود بگو. گفت من مصلحت ترا در این می‌بینم که با یزید بیعت کنی. حضرت فرمود که این مصلحت و منفعت من نیست، فرمود در آن موقع اسلام چه خواهد شد؟ (و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامه براع مثل یزید: فرمود: آن وقت باید فاتحه اسلام را یکجا خواند.

معنای مقتضیات زمان چیست؟

اول لغت را معنی می‌کنیم. معنای این لغت اینست که زمان که دائماً در حال گذشتن و آمدن است، در هر قطعه‌ای یک اقتضائی دارد، در هر لحظه‌ای، در هر وقتی و در هر قرنی، در هر چند سالی یک تقاضائی دارد. به عبارت دیگر (به جای کلمه اقتضا اگر کلمه تقاضا بگذاریم بهتر فهمیده می‌شود): زمان تقاضاهای مختلف دارد یعنی الان که ما در نیمه دوم قرن چهاردهم هجری و نیمه دوم قرن بیستم میلادی هستیم، این نیمه دوم این قرن تقاضائی دارد که در نیمه اول نبود، در قرن پیش هم نبود. معنای اینکه تقاضا دارد چیست؟ یک وقت هست ما تقاضای قرن را اینجور تفسیر می‌کنیم که در این قرن یک چیزهائی آمده است (اصلاً تقاضا یعنی به وجود آمدن) پس این قرن اینجور تقاضا دارد هر چه که در یک زمان به وجود آمد، همین به وجود آمدن معنایش تقاضا است. تبعیت کردن از مقتضای زمان و از تقاضای زمان یعنی در این زمان یک پدیده‌هائی

پیدا شده است و چون این پدیده ها پیدا شده است ، پس این قرن تقاضا دارد، بنابراین باید خود را با این تقاضا یعنی با پدیده هائی که در زمان پیدا شده تطبیق داد، آنها را پذیرفت این یک جور تفسیر است . حالا عرض می کنم که این حرف یعنی چه ؟

یک تفسیر دیگر برای تقاضای زمان یا اقتضای زمان ، تقاضای مردم زمان است یعنی پسند مردم ، ذوق و سلیقه مردم ، به این معنی که ذوق و سلیقه و پسند مردم در زمانهای مختلف اختلاف پیدا می کند. (در این بحثی نیست .) هر زمانی یک ذوق و یک پسند حکمفرماست . مثلا در مدهای کفش و لباس می بینید در هر زمانی یکجور کفش میان مردم مد است ، یک نوع دوخت لباس مد است یعنی مردم آنطور می پسندند. یک نوع پارچه مد می شود، پسندهای مردم عوض می شود. معنای اینکه انسان باید با مقتضای زمان هماهنگی بکند، اینست که ببیند پسند اکثریت مردم چیست ، ذوق عمومی چیست و از پسند عموم پیروی بکند. این همان جمله ای است که از قدیم گفته اند: (خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو) اکثریت هر رنگ را پذیرفتند، تو هم از جماع پیروی کن همان رنگ را بپذیر.

اگر معنای مقتضای زمان هر یک از این دو تفسیر باشد، غلط است که انسان تابع مقتضای زمانش باشد. اگر معنای اول باشد، یعنی در هر زمانی هر چه که پیدا شد چون پدیده قرن است ، باید تابع آن باشیم اینجا سوالی پیش می آید: آیا هر چه در قرن جدید پیش می آید خوب است و در جهت صلاح و سعادت بشریت است ؟ یعنی آیا بشریت اینجور ساخته شده که هر چیز نوری که پیدا می شود، آن چیز حتما در جهت صلاح و پیشرفت اوست ؟ آیا جامعه انحراف پیدا نمی کند و امکان ندارد یک چیز تازه در قرن پدید بیاید که انحراف و در جهت سقوط باشد بلکه امکان دارد، پدیده های هر زمانی ممکن است در جهت صلاح بشریت باشد و ممکن است در جهت فساد باشد. دلیلش اینست که ما مصلح داریم ، به قول اینها مرتجع داریم . مصلح علیه زمان قیام می کند، مرتجع هم علیه زمان قیام می کند با این تفاوت که مرتجع به کسی می گویند که علیه پیشرفت زمان قیام می کند و مصلح به کسی می گویند که علیه فساد و انحراف زمان قیام می کند. هر دو علیه زمان خودشان قیام می کنند. ما سید جمال الدین اسد آبادی را مصلح می شماریم و همه دنیا او را مصلح می شمارند. او علیه اوضاع زمان خودش قیام کرده بود یعنی با آنچه که در زمان خودش وجود داشت هماهنگی نمی کرد. پس چرا به او مصلح می گوئیم ؟ برای اینکه این اصل را قبول نکرده ایم که هر چه که در زمان باشد خوب است ، هر چه که اکثریت بر آن باشند خوب است . می گوئیم در زمان او یک سلسله مفاسد و انحرافات وجود داشت که او علیه آنها قیام کرد. در مقابل ، هر کس که امروز تاریخ مثلا فلان اخباری را که آن شب اسم بردم بخواند، می گوید او یک مرتجع است یعنی علیه پیشرفت و ترقیات زمان خودش قیام کرده است .

بشر، مختار و آزاد و دارای قوه ابتکار آفریده شده است . آیه قرآن می گوید: (انی جاعل فی الارض خلیفه - اسم بشر را خلیفه الله گذاشته است . به چه مناسبت بشر خلیفه الله است نه زنبور عسل و نه حیوانات دیگر؟ یکی از جهاتش اینست که خدا به بشر بیشتر قدرت خلاقیت و ابتکار داده است یعنی قدرت داده است که نقشی را که در دنیا وجود ندارد بیافریند. زندگی این موجود را از صفر شروع کرده است . آنوقت ببینید بشر چه چیزهائی را به وجود می آورد، خلق می کند (البته به اذن

پروردگار) ابداع می کند. بشر به حکم اینکه خلیفه الله است، باید تمدن خودش را با نقشه و طرح و ابداع خودش بسازد. شما همین مدلها و سیستمهای اتومبیلها را ببینید، می بینید هر سال نقش تازه ای می آفرینند. این همان قدرت خلاقیت بشر است. و بشر به همین دلیل که می تواند جلو برود، یعنی این آزادی عمل به او داده شده و مختار آفریده شده است، می تواند به عقب برگردد. اینجور نیست که راه عقب را به روی بشر بسته باشند

پس بشر همانطور که امکان پیشروی دارد، امکان عقب روی هم دارد بنابراین امکان انحراف در بشر هست. پس نمی شود قبول کرد که روی هر چه که در زمان پدید آمده و پدیده قرن است و جدید نامیده شده، اسم تجدد گذاشته شود و گفت خوب است. لذا به این معنی تقاضای زمان را پیروی کردن غلط است. باید هشیار بود و روی آن پدیده حساب کرد و با مقیاسهای دیگری که عرض می کنم آن را سنجید و دید اگر خوب است آن را گرفت و اگر بد است آن را طرد کرد. به همین دلیل مقتضای زمان به معنای مد و پسند مردم را نمی شود تصدیق کرد یعنی ما نباید همیشه نگاه بکنیم ببینیم ذوق اکثریت مردم زمان چیست همانطور که راجع به مد در روزنامه ها می خوانید که پدیده قرن است. پدیده قرن یعنی چه؟! هروئین هم پدیده این قرن است، در سابق نبود. بر اثر پیشرفت علم شیمی هروئین می سازند. اگر شما دیدید می خواهند چیزی را به عنوان پدیده قرن بر شما تحمیل کنند، قبول نکنید شما ببینید این مد بالای زانو پدیده قرن است. پدیده قرن یعنی چه؟! در مورد پسند می گویند مردم دنیا امروز اینچنین می خواهند، دنیای امروز این را نمی پسندد، آن را می پسندد. یعنی چه؟! مطلق پسند که دلیل نمی شود. تا این صحبت به میان می آید که دست دزد را باید برید یا نه می گویند آقا این دیگر چه حرفی است که شما می زنید؟! دنیای امروز این حرفها را نمی پسندد! دزدی، جرمی است که در اجتماع واقع می شود. سؤال می کنیم آیا جلوی این جرم را باید گرفت یا نباید گرفت. همه می گویند باید گرفت، ما هم قبول داریم. ما می گوئیم اسلام برای دزد یک همچو مجازاتی وضع کرده است و در عمل هم نشان داده که آنوقت که این مجازات عملی بشود دزدی هم ریشه کن می شود. حاجیهای 50 سال پیش اطلاع دارند که در صحرای عربستان اصلا آدم را می خوردند قافله های 50 نفری را می دزدیدند. فقط چهار تا دست بریدند، ببینید در آن صحرای وسیع چه امنیتی برقرار کرده اند. حالا شما می گوئید دنیای امروز نمی پسندد. می گوئیم آیا دنیای امروز فرمولی بهتر از این آورده است که این را نمی پسندد؟ اگر آورده است و بهتر از این نتیجه داده است، ما هم قبول می کنیم.

در اینجا سخنی می گویند که ما هم آن را قبول داریم، می گویند باید دزد را اول تربیت کرد. مگر ما می گوئیم نباید تربیت کرد؟! صحبت در این است که با آن شخص که تربیت هم در او مفید واقع نشده و باز هم دزدی کرده است چه باید کرد؟ آیا تعلیم و تربیت قادر شده است که به کلی جلوی جرم و جنایت را در دنیا بگیرد؟ اگر گرفته بود که می بایست مجازات در دنیا به کلی لغو بشود، پس چرا نشده است؟ این، دلیل آنست که تعلیم و تربیت به تنهایی قادر نیست جلوی جرم و جنایت را بگیرد. یک گزارش رسمی از آلمان غربی پارسال منتشر کردند که در ظرف یک سال هشتاد و اند بار مسلحانه فقط به بانک

حمله شده است. در آمریکا ببینید کار گانگستر بازی به کجا کشیده است که برایش مدرسه باز می کنند. یعنی برای اینکه خودشان فنون دزدی را یاد بگیرند مدرسه باز می کنند دنیای امروزی برای جلوگیری از دزدی چه نقشی را بازی کرده است؟ فقط می گویند دنیای امروز نمی پسندد.

غرض این جهت است که یکی از چیزهایی که یک مسلمان نباید تحت تأثیر آن قرار بگیرد موضوع "پسند" است. علی (ع) فرمود: (لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله) هرگز اگر راه حق را پیدا کردید، از اینکه در اقلیت هستید وحشت نکنید یعنی شخصیت داشته باشید. اکثر، همین بی شخصیتی، پدر افراد بشر را در آورده است. همینکه ملتی خودشان را در اقلیت دیدند و دیدند اکثریت یک پسندی دارند، کاری را انجام می دهند. به خودش جرات نمی دهد که ممکن است اکثریت اشتباه کرده باشد و اقلیت اشتباه نکرده باشد.

احتیاجات ثابت و متغیر

یک تفسیر دیگر نیز برای مقتضیات زمان می شود و آن اینکه تقاضای زمان به معنای اینست که احتیاجات واقعی در [طول] زمان تغییر می کند، آنوقت احتیاجی که بشر در هر زمان دارد یک نوع تقاضا می کند.

می دانید که محور فعالیت بشر احتیاج است. یعنی خدا انسان را در این دنیا آفریده است با یک سلسله احتیاجات واقعی: بشر به خوراک احتیاج دارد، به پوشاک احتیاج دارد، به مسکن کشاورزی، خیاطی، تجمل، حمل و نقل، مسافرت، علم آموختن، وسائل فنی و... احتیاج دارد. احتیاج هم شوخی بردار نیست یعنی عملاً انسان اجبار دارد که به دنبال احتیاجات برود، از احتیاجات پیروی بکند، اگر نکند زمان حدش می زند. در اینجور موارد است که اگر کسی بخواهد نام جبر زمان را ببرد برده است. یک سلسله از احتیاجات بشر است که ثابت و لایتنغیر است. بشر باید به روح خودش نظام بدهد دستورالعمل اخلاقی بدهد و اینها در همه زمانها یکجور است. بشر باید به اجتماع خودش نظم بدهد، آن نظام کلی در تمام زمانها یکی است. بشر به رابطه ای که با خدای خودش دارد باید نظم بدهد و این، در تمام زمانها یکجور است. همچنین است در مورد بعضی ارتباطاتی که بشر با مخلوقات دیگر نظیر زمین، درخت و حیوانات دارد. انسان بر گیاههای دنیا چه حقی دارد؟ گیاهها بر انسان چه حقی دارند؟ اینها احتیاجات ثابت و لایتنغیر است.

ولی انسان برای تاءمین همین احتیاجات، به یک سلسله ابزار و وسائل نیاز دارد. وسائل در هر عصر و زمانی فرق می کند چون وسائل در ابتکار خود بشر است. دین به وسیله (البته مشروع) کاری ندارد. دین هدف را معین می کند و راه رسیدن به هدف را، اما تعیین وسیله تاءمین احتیاجات در قلمرو عقل است. عقل کار خودش را به تدریج تکمیل می کند و هر روز وسیله بهتری انتخاب می کند و بشر به حکم قانون اتم و اکمل (به قول علامه طباطبائی) می خواهد از هر راه که ساده تر و کم خرج تر باشد به هدف خودش برسد. در جایی که احتیاج انسان به وسیله عوض می شود یعنی وسیله ای که امروز مورد احتیاج است فردا که

تکمیل شد دیگر مورد احتیاج واقع نمی شود، باید تقاضای زمان تغییر کند. اینجور چیزها واقعا تقاضای زمان است. این تقاضا است که صرف پدیده و پسند زمان نیست، احتیاج واقعی حکم می کند. هیچ احتیاج واقعی ای نیست که اسلام جلو آن را گرفته باشد اسلام جلوی هوس را گرفته است. در وقتی که تراکتور پیدا شده اگر کسی بگوید من با گاو آهن شخم می زنم، این، محکوم است، ولی اگر مد بالای زانو بیاید باید از آن جلوگیری کرد. این فیلمهای مهیج و خانمان برانداز را نمی شود به عنوان پدیده قبول کرد. اگر وسیله ای پیدا شود، آن وسیله را می توان برای هدفهای مشروع و نامشروع استخدام کرد، وسیله که بیچاره زبان ندارد، مانند بلندگو که کارش اینست که صورت را قوی می کند. آن بیچاره می گوید اگر ذکر خدا را بگوئی من قویتر می کنم، اگر کفر هم بگوئی من قویتر می کنم. رادیو فی حد ذاته ابزاری است که هر چه در پشت آن دستگاه گفته شود با برد زیادی تحویل می دهد اما زبان بسته هیچ می گوید که اینجا فلان تصنیف را بخوانید یا آیه قرآن را بخوانید؟ تلویزیون هم از همین قبیل است.

اگر کسی در مورد وسائلی که انسان را به هدفهای صحیحش نزدیک می کند بگوید نه، من نمی خواهم از این وسائل استفاده بکنم و آنوقت کسی که دنبال هدفهای نامشروع می رود از همین وسائل استفاده می کند، و این که دنبال هدفهای مشروع می رود از این وسائل استفاده نکند، چنین شخصی محکوم به شکست است. مثل اینکه شما بگوئید من مسلمانم و می خواهم هدف اسلامی را تعقیب بکنم، می خواهم جهاد بکنم و واقعا هم قصد شما الله است. دیگری در راه شیطان می خواهد بجنگد، در راه ما دیگری و فساد می جنگد، اما او از وسائلی که امروز پیدا شده است مثل توپ و تفنگ و خمپاره استفاده می کند و شما می گوئید نه، من به وسیله کار ندارم، من می خواهم با کارد و شمشیر بجنگم. قطعاً شما محکوم هستید، هدف شما محکوم است. شما هدف خود را با دست خودتان محکوم کرده اید.

این است معنای تقاضا و اقتضای زمان تقاضای زمان را با پسند مردم و پدیده قرن اشتباه نکنید. حاجتهای اولی بشر ثابت است. حاجتهای ثانوی یعنی حاجتهایی که انسان را به حاجتهای اولی می رساند، متغیر است

مقتضیات زمان

از نظر علمی ثابت شده است که بدن انسان مجموعه ای است از حیوانات ذره بینی کوچک به نام سلول. سلولها بر دو قسمند: سلولهای عصبی و سلولهای غیرعصبی. اینکه سلولهای غیرعصبی نو و کهنه می شوند قدیمیها قبول داشته اند و امروز هم ثابت است. در مورد سلولهای عصبی می گویند خود سلول نمی میرد ولی پیکر آن عوض می شود. بنابراین اگر شما یک انسان را در نظر بگیرید مثل اینست که ساختمان و بنای این مسجد را در نظر بگیرید. اگر همه جای این ساختمان را عوض بکنند: سقف را عوض بکنند، کفش را عوض بکنند، دیوارها را عوض بکنند، یک آدمی که قبلاً این مسجد را دیده است، حالا که می بیند ممکن است خیال بکند که این همان مسجد است در صورتی که از آن مسجد حتی یک جزء هم وجود ندارد. اما واقعا و اساساً این مسجد، آن مسجد نیست. از نظر بدن انسان اگر فکر بکنیم، بدن هر انسانی قطعاً در مدت عمر چند بار عوض می شود یعنی

ما از نظر بدن خودمان مثل همین مسجدي هستیم که دو سه بار آن را از بین برده و از بیخ و بن تعمیر کرده باشند. اما در عین اینکه پیکر ما در طول عمرمان چندین بار عوض شده است، یک حقیقت هست و آن اینکه ما عوض نشده ایم (من) یعنی شخصیت خود انسانی، عوض نشده است. شخصیت همان شخصیت است. این برای اینست که در این پیکر و در این اندام یک حقیقت ثابت بوده و هست و شخصیت ما را آن حقیقت ثابت تشکیل می دهد و این متغیرات حکم لباس را دارد. بوعلی سینا شاگردی دارد به نام بهمنیار که اصلاً گویا اهل شمال بوده و در اوایل زردشتی بوده است و در اواخر اسلام آورده و از افاضل شاگردان بوعلی سینا است. او در یکی از سخنانش بحثی داشته راجع به زمان. می گفت زمان، مشخص هر شیء است یعنی زمان جزء ذات هر چیزی است و چون زمان تغییر می کند پس هر چیزی تغییر می کند. بوعلی می گفت نه، (هر چیزی) درست نیست. می گفت نه، حتماً اینجور است. بوعلی قبول نمی کرد. بعد بهمنیار سؤال کرد بوعلی جواب نداد. پرسید چرا جواب نمی دهی؟ گفت: از همان کسی که سوال کردی جوابت را بگیر. گفت من از تو سؤال کردم. گفت به عقیده تو، تو در یک آن از کسی سؤال کردی که در آن بعد او دیگر وجود ندارد چون او با زمان تغییر کرده و رفته است و آن کسی که سؤال کرده هم وجود ندارد. پس تو از کی جواب می خواهی؟ بنابراین قبول کن که شخصیت انسان یک اصل و حقیقت ثابت است. شخصیت تو واحد است که شاگرد من است.

ما اکنون درباره روح بحث نمی کنیم. این مطلب فقط از این جهت عرض شد که معلوم شود آن اصل فلسفی که می گویند همه چیز در تغییر است و هیچ چیز ثابت نیست، یک مورد نقضش روح است.

مطلب دیگر اینکه (همه چیز در تغییر است) یک مطلب است، (قانونها در تغییر است) مطلب دیگر. قانون یعنی آن اصل و ناموسی که تغییر اشیاء بر اساس آن است. می گوئیم هیچ شکلی در دنیا باقی نمی ماند اما آیا قانونی که برای یک شکل وجود دارد هم تغییر می کند؟ نه، خود قانون ثابت است.

قانون جاذبه عمومی خودش یک قانون ثابت است. اگر ما بگوئیم پیغمبر اسلام یعنی شخص پیغمبر با همان بدن ابدیت دارد ممکن است کسی بگوید طبق قانون فلسفی هیچ شیئی ثابت نمی ماند، پس شخص پیغمبر خلود ندارد. بحث که روی شخص نیست. بحث روی قانون است. قرآن قانون است. اگر کسی بگوید کاغذهایی که خطوط و آیات قرآن روی آن نوشته شده است کهنه نمی شود ما می گوئیم نه، کاغذ جسم است و کهنه می شود ولی قرآن حقایق را بیان می کند، قوانین را بیان می کند و این دیگر کهنگی پذیر نیست. قانون که جسم نیست. جسم کهنه و فانی می شود ولی قانون اگر حقیقت باشد یعنی مطابق با واقع باشد همیشه باقی است و اگر مطابق با واقع نباشد از اول هم درست نبوده است. به هر حال مانعی ندارد که بشر یک سلسله قوانین داشته باشد که اینها برای همیشه ثابت و باقی بماند.

پس کهنه شدن اجسام را ما هم قبول داریم. قرآن می گوید:

(کل من علیها فان : هر چه در زمین است فانی می شود.

احتیاجات ثابت و متغیر بشر

عرض کردیم که بشر یک سلسله احتیاجات ثابت دارد و یک سلسله احتیاجات متغیر. آنها برای اینکه بفهمانند تمام احتیاجات متغیر است این را بر یک پایه و اصل موهومی گذاشته اند که حتی امروز خود کمونیستهای دنیا دیگر زیر بار این حرف نمی روند و آن اینکه آمده اند هر چیزی که در اجتماع هست مثلا علم، هنر، صنعت، قضاوت، دین و مذهب، اخلاق، معلومات، سیاست، حقوق خانوادگی، تمام اینها را به منزله شاخه درخت گرفته اند و برای همه آنها یک ریشه فرض کرده اند که اتفاقا آن ریشه تغییر می کند و چون ریشه تغییر می کند، [نتیجه گرفته اند که پس] همه چیز تغییر می کند. اینها ریشه همه چیز را امور اقتصادی دانسته اند یعنی بشر هر چیزی را که خواسته است، برای منافع اقتصادی خودش خواسته است. و در امور اقتصادی ابزار تولید تغییر می کند. عوض شدن ابزار تولید، اخلاق و وجدان عالی را عوض می کند چون همه اینها محصول ابزار تولید است ریشه این حرف این است.

انسانیت کجاست؟

ولی امروز ثابت شده که این اصل بزرگترین اشتباه و بسیار غلط است. چون خلاصه حرفشان این است که تمام فعالیتهایی که بشر می کند برای شکمش می باشد. من در ذهنم همیشه این فکر پیدا می شود که این فرنگیها که اینهمه دم از انسانیت می زنند، اعلامیه حقوق بشر برای ما تدوین می کنند، از حیثیت انسانی زن و مرد دم می زنند، اول به ما بگویند اینها بشر را چگونه تعبیر می کنند؟ اگر ما این حرفها را بنزیم درست است چون ما به :

(انی جاعل فی الارض خلیفه) معتقدیم، ما انسان را خلیفه الله تعبیر و تفسیر می کنیم، ما : و لقد کرمنا بنی آدم

داریم. تو که عقیده ات درباره انسان این است که انسان همه چیز را به خاطر شکمش می خواهد، تو که ریشه [فعالیت] انسان را حاجتهای شکمی او می دانی پس انسانیت چیست؟ تو که می گوئی هنر مولود حاجتهای شکم است، علم، اخلاق، معنویت، مذهب و عبادت، مولود حاجتهای شکم است پس آن مقام انسانیت کجاست؟

پس انسان چه فرقی با حیوان دارد؟ نه انسان اگر شکم دارد مغز هم دارد، دل هم دارد خیلی از کارها را انسان می کند نه به خاطر شکم بلکه به خاطر اینکه عقل و مغزش اینجور حکم می کند. خیلی از کارها را بشر علی رغم منافع اقتصادی خودش

انجام می دهد چون دین دارد. البته ما نمی گوئیم اقتصاد عامل نیست ، اقتصاد یکی از عوامل است اما انسان عاملهای زیادی دارد که به حکم آن عوامل فعالیت می کند. ما می گوئیم عبادت و پرستش خدا خودش یک چراغی است در دل انسان . حس گذشت از منافع اقتصادی یک حس عالی است . علمائی بوده اند که پا روی منافع اقتصادی گذاشته اند که به علم برسند.بشر می تواند از منافع اقتصادی خودش صرف نظر کند. اینکه می گویند همه احتیاجات بشر در تغییر است چون تمام احتیاجات بستگی به یک احتیاج دارد، تمام این حرف ، دروغ و خطا است .

سوال از شما پاسخ از قران

1-قران برای چیست و در زندگی چگونه از آن استفاده کنم؟

الف - الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (1) ابراهیم

الف، لام، راه. قران کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری: به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده.

ظلمات و تاریکی ها چیست؟ در واقع هر آنچه انسان را از راه خدا باز دارد و غافل کند و مانع بندگی خدا باشد تاریکی است. چون خدا نور است و غیر او تاریکی و ظلمت است. هر آنچه که انسان را از حقیقت خویش غافل کند و منافی زندگی ابدی انسان باشد و انسان را محدود کند تاریکی است. هر رفتار و اخلاق و تصویری که منافی انسانیت انسان باشد و به استعدادها و نیازهای انسان را ضربه بزند تاریکی و ظلمت است.

به عبارتی "تاریکی" همان جاهلیت است. جاهلیت یک مرحله تاریخی نیست که تمام شده باشد، بلکه حالتی اجتماعی است که اگر شرایط باشد دوباره بوجود می آید. جاهلیت همان انحراف از شریعت خدا و هدایت پیامبران است.

به عنوان مثال آداب و رسوم ناهنجار و شروط غیر عقلانی که امروزه برای ازدواج جوانان وجود دارد و مانع ازدواج بهنگام و ساده جوانان است تاریکی و ظلمت است. حالا چرا جامعه به این سمت تاریکیها رفته؟ برای اینکه به حرف قران کریم گوش ندادند. لذا هر جامعه ای که تعالیم قران را عمل کند در واقع از تاریکی ها خارج و به سوی نور حرکت می کند.

یکی دیگر از مصداق های ظلمات و تاریکی ها، این که انسان تمام توجه و اهتمامش به بدن و شهوت و شکم خود باشد. به قول مولوی:

در زمین دیگران خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو

بله در واقع نیاز و گمشده اصلی انسان، خداست و قران آمده تا با انسان بگوید گمشده اصلی تو چیست؟ مبادا صرفاً به دنبال تن و بدن و شکم خود بروی که بیشتر در تاریکی ها فرو خواهی رفت.

"انسان ها نمی دانند که طالب خدا هستند و برای رسیدن به او نباید دنیا را هدف قرار دهند تا بتوانند به گرایش های فطری شان پاسخ دهند و به جای دنیای محدود به خدایی که در کمالات نامحدود است روی آورند. در غیر این صورت با وجود فعالیت های شدید، احساس شکست می کنند.

کسی که پرخوری می کند ممکن است در ابتدا در خیالش خوشحال باشد اما چون فقط به شهوت «خود» پرداخته است بعد از مدتی - دیر یا زود- دچار غم می شود و احساس می کند که از «خود» شکست خورده است و این حالتی است که برای همه کسانی که از فطرت خودشان فاصله می گیرند پیش می آید. پس مهم ترین کاری که طالب حق باید انجام دهد این است که از عوامل غفلت از خدا فاصله بگیرد تا از مقصد حقیقی خود فاصله نگرفته باشد"³

قران آمده تا به انسان ها بگوید اینجا یعنی این دنیای خاکی و مادی آشیانه تو نیست، جنس تو از ملکوت است. مبادا به خاکی بفروشی. اینجا مانند ایستگاه های بین راه است باید عبور کنی، اگر بمانی ضرر میکنی و دچار افسردگی می شوی. همه دنیا در این مراحل خلاصه می شود: *اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُمْ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ*⁴: بدانید که زندگی دنیا [بی]ی که دارنده اش از ایمان و عمل تهی است، فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است.

اگر معنای زندگی را در نیابی و اگر ندانی از کجا آمده ای، کجا هستی، و به کجا خواهی رفت؟ پس معنا و مفهوم زندگی چه می شود؟ آیا زندگی انسانی با زندگی حیوانی تفاوتی ندارد؟

"کسی که دنیا را نشناسد منزل هایی را که باید طی کند، مقصد می گیرد. هنوز صد کیلومتر به مقصد مانده است، اما او در ایستگاه نشسته و دور تابلویی می چرخد که خبر می دهد صد کیلومتر به مقصد مانده است، خوشحال هم هست! او نمی داند چه

³. آشتی با خدا—اصغر طاهر زاده 0ص92.

⁴. حدید-20.

کار کند، پس به همین کار سرگرم است و بعد از مدتی هم که خسته شد می گوید: «ای دنیا! اف بر تو». چون او منزل‌ها را مقصد گرفته است در صورتی که باید از منزل عبور می کرد تا به مقصد برسد.

آن‌ها نمی‌دانند که برای چه به این دنیا آمده‌اند در نتیجه در این دنیا مثل بچه‌ها عمل می‌کنند. به خاطر یک امر ناچیز می‌خندند و به خاطر امر ناچیز دیگری گریه می‌کنند! این انسان‌ها چنانند که اگر در کنکور قبول شوند بسیار خوشحال می‌شوند و اگر قبول نشوند خیلی ناراحت می‌گردند.^۵ این حالت، حالت کودکی است که منزل را مقصد گرفته است. آنچه که انسان را نجات می‌دهد بندگی است. انسانی که بنده است تلاش خود را می‌کند، حال اگر در کنکور قبول شد می‌گوید: «الحمد لله» و اگر قبول نشد باز هم می‌گوید: «الحمد لله». چون می‌داند که خدا سرنوشت او را در این دنیا فقط به کنکور متوقف نکرده است. بالاخره یکی باید از طریق قبول شدن در کنکور به جایی برسد و دیگران از طریقه‌های دیگر.

زندگی انسانی که بفهمد برای چه به این دنیا آمده است از غم و شادی بی‌جا پر نمی‌شود، و آن‌هایی که به خاطر چیزهای ساده و بی‌جا بسیار خوشحال می‌شوند، کودکان ریش و سیل‌دار هستند! آن‌هایی که بر سر چیزهای بیجا و ساده، بسیار ناراحت و غمگین می‌شوند نیز مانند همان دسته اول هستند.^۶

لذا این قرآن آمده تا مسیر زندگی انسان را ترسیم کند و نقشه راهی پیش پایش بگذارد و او را از تاریکیهای مادی و ماده پرستی نجات دهد و از وقتی متوجه حقیقت شد به خدا بگوید:

من از آن روز که در بند توام آزادم پادشاهم که بدست تو اسیر افتادم

خودشناسی مقدمه خداشناسی

از جمله مسائلی که در متون دینی آمده است و اگر خودمان هم ببیندیشیم می‌توانیم آن را تصدیق کنیم، این است که انسان بعضی مواقع خودش را فراموش و گم می‌کند.^۷ حال سؤال این است که اگر انسان خودش را گم و فراموش کرد چه می‌شود، و چگونه انسان خود را گم می‌کند؟ مسئله‌ای که باید خیلی خوب برای هر کس روشن شود چگونگی گم شدن انسان در خودش است. مثلاً اگر کسی خیالاتی شد و خودش را در خیالات رها کرد و در وهمیات و در ناکجاآبادها، پخش و پراکنده

5 - قرآن در این رابطه می‌فرماید: «وَلَيْتُنَّ أَذْقُنَا الْإِنْسَانَ مِمَّا رَحِمَهُ ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكُونُ كَفُورًا.» و اگر از جانب خود رحمتی به انسان بچشانیم سپس آن را از وی سلب کنیم قطعاً نومید و ناسپاس خواهد بود. «وَلَيْتُنَّ أَذْقُنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّنَهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورًا.» و چون نعمتی به او بچشانیم حتماً خواهد گفت گرفتاری‌ها از من دور شد. بی‌گمان او شادمان و فخر فروش است (سوره هود آیات 9 و 10)

6. آشتی با خدا، ص 67.

7 - قرآن در مورد فاسقان می‌فرماید: «... نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سوره حشر، آیه 19) آن‌ها خدا را فراموش کردند و خداوند هم خود آن‌ها را از یادشان برد. و لذا دیگر نمی‌توانند به مصالح و سعادت خود ببیندیشند.

نمود، به طوری که دیگر خود ثابتی از او باقی نماند، عملاً خود را گم کرده است. این آدم هرچه تلاش کند تا خود را نظاره کند چیزهای دیگری را جای خود می‌نگرد چون خودِ خود را در وهمیات و خیالاتِ پراکنده گم کرده است.

به عنوان مثال اگر شما بخواهید در یک بیابان پر از ریگ، به همه ریگ‌ها توجه کنید و بر آنها متمرکز شوید، به هر ریگی که نگاه کنید، ریگ‌های دیگری هم هست که باید به آنها توجه کنید. بنابراین اگر بخواهید ذهنتان را به همه ریگ‌ها مشغول کنید، یک ذهن غیر متمرکز خواهید داشت، به دلیل این که موضوعی که به آن نظر می‌کنید یک موضوع پراکنده است. ریگ‌های پراکنده بیابان، یک چیز یگانه نیست، بلکه چیزهاست، و لذا نمی‌تواند به روح شما تمرکز دهد. البته یک وقت به رنگ مشترک بین ریگ‌ها توجه می‌کنید که در واقع به ریگ‌ها توجه نکرده‌اید و رنگ مشترک آنها، واقعیت قابل تمرکز است ولی در صورت توجه به کثرت و تعدد ریگ‌ها، شما نمی‌توانید هیچ تمرکزی داشته باشید. همین که می‌خواهید به این ریگ توجه کنید می‌بینید آن یکی هم هست، وقتی به آن یکی خواستید نظر کنید و دل بسپارید می‌بینید دیگری هم هست و همین‌طور... در نتیجه شما غیر متمرکز می‌شوید.

گم‌شده ما چیست؟

حضرت علی می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّتَهُ وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا»^۸ در شگفتم از کسی که با تلاش فراوان گم‌شده‌اش را می‌جوید در حالی که خود را گم کرده و در جستجوی آن نیست.

عجیب است که انسان چیزی را گم می‌کند و در همه جا به دنبال آن می‌گردد، ولی خودش را که گم می‌کند و اصلاً دنبال خودش نمی‌گردد. در حقیقت انسان دنبال حقیقت خود که خداست می‌گردد. ما از خداییم از پیش او آمده ایم و به سوی او در حال سعی و تلاش و حرکتیم. همه آهنگ او را دارند. ولی اشتباهی به آدرس دیگری مراجعه کردند. در واقع انسان عاشق کمال مطلق است، و از نقص و محدودیت فرار می‌کند. در درونش پرنده ای این سو و آن سو می‌زند تا خود را آزاد کند تلاطمی درونی دارد که موج است.

به قول مولانا:

ای خواجه شکر بهتر یا آنکه شکر سازد خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد؟

8 - شرح کتاب غرر الحکم، ج 4، ص 340، شماره 6266

ای باغ تویی خوشتر یا بلبل و گل در تو یا آنکه بر آرد گل صد نرگس ترس آرد؟

ای عقل تو به باشی در دانش و در بینش یا آنکه به یک لحظه صد عقل و نظر سازد؟

بله هر انسانی باید این سوالات را از خود بپرسد؟ چرا انسان ها وقتی به محبوب و معشوقی زمینی و خاکی که میرسند بعد از یک مدتی سرد می شوند و آن آتش عشق و دلدادگی دیگر فروکش میکنند؟ چرا دل به محبوب و معشوقی نمی دهید که زوال ندارد؟ هیچ عیب و نقصی ندارد، آتش عشق انسان را سرد نمی کند؟ پس عاشق و دلداده معشوقی باش که زوال ندارد، تکراری نمی شود، رنگ عوض نمی کند، خیانت هم نمی کند، آرامش راستین است، دریای پر تلاطم درونی ات را به ساحل آرام می رساند و او خداست. او خود گفته است: بسیار نزدیک است، صدای بندگان را می شنود و راز درونی انسان را می داند. کافی است با خود خلوت کنید تا او را در اعماق وجودت احساس کنید. کافی است او را با تمام وجود صدا بزنی و کمک بخواهی و او جواب بدهد.

تنها یک راه!

می فرمایند: ♦ انسان فقط از دریچه «خودش» می تواند همه حقیقت را ببیند. در همین رابطه امیرالمؤمنین

«لَا تَجْهَلُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ»^۹

به خود جاهل مباش زیرا که جاهل به خود جاهل به همه چیز است.

وقتی معلوم شد نشناختن درست خود برابر است با نشناختن همه چیز، حالا اگر انسان برای خودش، یک خود دروغینی باشد، در این صورت بدون آن که خود بداند به همه چیز جاهل است و همه چیز را دروغین می بیند، و اگر خودش را درست بشناسد، همه چیز را راست می بیند. انسانی که خود را گم کرد، خودش برای خودش دروغ می شود، لذا از پنجره بسته وجود خود هیچ چیز بیرون خود را درست نمی بیند.

می فرمایند: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ»^{۱۰} در تعجبم از کسی که به خود جاهل است چگونه می تواند ♦ پروردگار خود را بشناسد. و نیز می فرمایند: «أَعْظَمُ الْجَهْلِ جَهْلُ الْإِنْسَانِ أَمْرَ نَفْسِهِ»^{۱۱} بالاترین جهل و نادانی، جهل انسان به

9 - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص 233.

در مقدمه عرض شد؛ «اگر خودت را درست ببینی از پنجره «خودت» می توانی ملکوت را ببینی» و دیدن ملکوت خودش است. یعنی دیدن حقیقت و جنبه باطنی هر چیز. بنابراین تنها راه یافتن حقیقت، یافتن «خود» است

به دنبال سراب یا آب؟

همه انسان‌ها تشنه کمال (قدرت و ثروت و احترام و زندگی بهتر و با آرامش) هستند ولی بعضی‌ها به دنبال سراب می‌روند، وقتی کسی دنبال سراب برود هم آب به دست نمی‌آورد و هم توان برگشتن را از دست می‌دهد و در نتیجه تلف می‌شود. راه نجات از پوچی و یأس این نیست که زندگی را به طور عادی بگذرانیم. اگر انسان بخواهد پوچی و اضطرابش کم شود باید بداند که دل او، خدا می‌خواهد و باید به دنبال خدا برود. مولوی می‌گوید: ای آدم‌ها! اگر آب می‌خواهید، آب درون کوزه است، چرا محو گُلِ روی کوزه شده‌اید؟! چرا همین طور قربان ظاهر زیبای کوزه می‌روید، در صورتی که آب داخل کوزه است و نه در گُلِ روی کوزه؟

یعنی انسان در این دنیا آمده است که به خدا وصل شود و اگر در این دنیا به دنبال دنیا بدود مثل این است که انسان تشنه‌ای بخواهد با گُلِ روی کوزه سیراب شود و از محتوای درون کوزه غافل بماند. مشغول شدن به صورت و ظاهر دنیا، انسان را در اضطراب بی‌ایمانی و تشنگی نسبت به حقیقت نگه می‌دارد. در آخر هم، دنیا دست‌یافتنی نخواهد بود، خدا می‌ماند و آن ارتباطی که انسان توانسته باشد با خدا به وجود آورد و دیگر هیچ. تنها راه از بین بردن افسردگی این است که آرام آرام آن را به وسیله ارتباط با خدا از بین ببریم. اگر کسی می‌خواهد عمرش حاصلی داشته باشد و پوچ نباشد باید زندگی‌اش زندگی ایمانی باشد، و وارد یک زندگی دینی شود.

وقتی انسان اضطراب‌های خود و دیگران را ارزیابی کند دقیقاً می‌بیند که ریشه‌ی همه اضطراب‌ها اتصال نداشتن به حق است. و ایمان قلبی تنها وسیله اتصال به حق است که باید به دنبال آن بود.

تا گل روی تو دیدم همه گلها خارند تا تو را یار گرفتم همه خلق اغیارند

10 - شرح غررالحکم، ج 4، ص 241، شماره 6270.

11 - شرح غررالحکم، ج 2، ص 387، شماره 2936.

امروز می‌توان نمونه‌ای از ضایع شدن زندگی را در عنصر «مُد» دید. مُد در یک بررسی انسان‌شناسی پدیده‌ای است که خبر از روح پوچ‌گرایی انسان مدرن می‌دهد. انسان‌هایی که نظرشان به معنویت است و جانشان از عالم غیب تغذیه می‌شود و عملاً اسیر مُد نیستند. پیراهن می‌پوشند برای این که از سرما و گرما حفظ شوند و بدنشان پوشش داشته باشد، و زمانی این پیراهن را نمی‌خواهند که دیگر قابل استفاده نباشد. اما انسانی که راه را گم کرده است و نمی‌داند در این دنیا چه کار باید بکند، حتی پیراهن را هم می‌پوشد تا کاری کرده باشد! چرا فردا آن پیراهن را عوض می‌کند؟ چون نمی‌داند چه کار بکند، هدفی ندارد که بر اساس آن هدف برنامه‌ریزی کند! آدمی که نمی‌داند چه کار کند هر روز دست به کاری می‌زند!

گاهی روزهای جمعه انسان نمی‌داند چه کار کند. بیکار است و باید کاری کند. مقداری با خواهرش دعوا می‌کند! بعد چند بار به یخچال سر می‌زند، به در و دیوار ور می‌رود، اگر در حیات مورچه‌ای را ببیند تکه‌چوبی برمی‌دارد و مورچه را دنبال می‌کند! چوبی را جلوی مورچه می‌گذارد تا مورچه مجبور شود جهت خود را عوض کند. دوباره جلوی راه جدید آن را می‌بندد. آدم بیکار، همه کاری می‌کند چون نمی‌داند چه کار کند! کاری می‌کند برای این که کاری کرده باشد.. بشر پوچ‌گرا به هر جمعیتی نالان می‌شود! گفت:

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش حالان
چرا؟ چون یک سوز درونی داشتم که نمی‌دانستم با آن چه کنم. جهت نداشتم.

از نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
نیستان یعنی مقام جمع‌الجمع عالم معنا که زمان و مکان در آن جا نیست، مقامی که در آن جا همه‌ی نی‌ها، یک نی هستند! و همه انسان‌ها در آن جا به عنوان حقیقت انسانیت مستقر بوده‌اند، در آنجا انسانیت مطلق در صحنه است. ولی انسان جدا شده از آن مقام، از درد جدایی از نیستان، به هر جمعیتی نالان می‌شود، چون بی‌خدا شده است! و از آن مقام حقیقی خود، که خود بود و خدا، فاصله گرفته است، بعد می‌گوید: همه ناله‌ها و فریادهای من قصه بی‌خدایی است، ولی کسی حقیقت ناله‌های مرا نمی‌شناسد.

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من
مردم مرا درست تحلیل نمی‌کنند چون نمی‌دانند من از نیستان «اِنَّا لِلّٰه» جدا شده‌ام. فکر می‌کنند همین هستیم که فعلاً با آن‌ها زندگی می‌کنم.

خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^{۱۲} هیچ چیز نیست مگر آن که خزینه‌های آن چیز نزد ماست، و نازل نکردیم مگر به اندازه‌ای محدود و معلومی از آن را.

پس خزینه‌ی همه چیز حتی خزینه وجود شما پیش خداست چون می‌فرماید: «عِنْدَنَا!» یعنی مقام انسان در ابتدا مقام وصل به حق بوده است. بعد به این دنیا آمده است و گم شده است! و حالا راه نجاتش «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» است. یعنی انسان باید به خدا برگردد و در غیر این صورت در این دنیا در به در و سردرگم است و احساس پوچی و بیهودگی می‌کند، چون اتصالش را از مقام خزینه‌ای‌اش که نزد خدا بوده بریده است.

اگر انسان ارتباط صحیحی با «روح» خودش برقرار نکند اولین کسی که با مشکل روبه‌رو می‌شود خودش است. می‌گوید این دنیا و این زندگی برای چیست؟ و یأس از زندگی او را فرامی‌گیرد. در واقع او به گونه‌ای عمل کرده که زندگی‌اش پوچ شده است و دائماً از شکست در زندگی‌اش می‌گوید! بدون آن که از این شکست خبر داشته باشد و راه‌های رسیدن به دشت‌های نورانی زندگی را بشناسد.

سال‌های گذشته که مردم در تابستان‌ها در رودخانه‌ی زاینده رود شنا می‌کردند فردی با ترس و لرز وارد رودخانه شد و در جای کم عمقی از رودخانه، سرش را داخل آب کرد و شروع کرد به دست و پا زدن، شخصی که فهمید او ترسیده و هول شده، رفت او را بلند کرد. بیچاره طرف نفس نفس زنان گفت: «مردم». آن شخص به او گفت: «نمرده‌ای! راست بایست» عجیب این بود که طرف سرش را داخل آب کرده بود و بدون آن که غرق شود، سرش را از آب بیرون نمی‌آورد و دست و پا می‌زد، در صورتی که اگر سرش را از آب بیرون می‌آورد هیچ مشکلی نداشت و به راحتی می‌توانست روی پای خود بایستد. اما این کار را نمی‌کرد، در حالی که داشت تلف می‌شد، تا این که آن آقا آمد و سر او را از آب در آورد و گفت راست بایست، ترس غرق نشده‌ای، خودت سرت را در آب فرو کرده‌ای، به قول مولوی:

تو درون چاه رفتستی ز کاخ چه گنه دارد جهان‌های فراخ
مر رسن را نیست جرمی ای عنود چون تو را سودای سر بالا نبود

بعضی انسان‌ها خودشان رفتن در چاه را انتخاب کرده‌اند و حالا می‌گویند این چه زندگی است و حسرت زندگی نورانی را می‌خورند و هر روز به طنابی که با آن درون چاه رفته‌اند ناسزا می‌گویند، کافی است جهت خود را عوض کنند و سر را بالا

بیاورند. آیا انسان نباید به بالاها نظر کند تا ببیند زندگی چه اندازه زیباست؟ همین طور نشسته است و با نکبت زندگی می‌کند. نه دینی، نه عشقی، نه عبادتی، نه صفایی، نه ایثاری و نه صدقی؛ بعد هم می‌گوید: «ای دنیا! آف بر تو. من در این دنیا شکست خوردم!»

این خود انسان است که با وابسته کردن تمام روح و روان خود به دنیا، باعث ضایع شدن «خود» می‌شود. دین، برای انسان‌ها آمده تا حیات دینی و نشاط و شادابی به آن‌ها ارزانی دارد. و لذا هر کس به آموزه‌ها و احکام دین باور پیدا کرد و ایمان آورد زندگی خوبی خواهد داشت. در حدیثی داریم: هر کس بد اخلاق باشد خودش را در عذاب دائمی انداخته است. آیا واقعا این گونه نیست؟ تصور کنید در یک خانواده یکی از همسران بد اخلاق باشد دیگر در آن خانواده صفا و صمیمیت و عشق و محبت جایگاهی ندارد. چون دایما صفای زندگی را به کام بقیه تلخ می‌کند. یا فرمودند: فرزند صالح گلی از گل‌های بهشت است. یعنی همین الان زندگی بهشت گونه دارد. فرزند با ادب مهربان و صمیمی و مومن، زندگی را بهشت گونه می‌کند. یکی از تاکیدات دین ما موضوع ازدواج بهنگام و با فرد مومن و کسی که در شان انسان باشد هست. اگر این نیاز انسان به هنگام پاسخ داده نشود آرامش از انسان سلب می‌شود.

چرا خدا ما را خلق کرد؟ چرا می‌گوییم چرا؟

ابتدا در باره بیان خاستگاه روانی این سؤال، که چون انسان در زندگی به بن‌بست می‌رسد، این سؤال در او سر بر می‌آورد، مثالی می‌زنیم: شخصی را در نظر بگیرید که تمام انرژی‌اش را صرف می‌کند تا طبق آدرسی که به او داده‌اند دوستش را پیدا کند. به او گفته‌اند: این آدرس را بگیر، فلان میدان و خیابان و کوچه را پیدا کن و برو تا به منزل دوستت برسی. او هم آدرس را گرفته و حرکت می‌کند. از این خیابان به آن خیابان، و از این کوچه به آن کوچه می‌رود اما هر چه جستجو می‌کند، خانه‌ی دوستش را نمی‌یابد و به مطلوبش نمی‌رسد. این جا است که به خود می‌گوید: این چه آدرسی بود، چرا این آدرس را به من دادند که سرگردان شوم؟ یعنی چون به مطلوب خود نرسید، و کار و تلاش او از نظر خودش بی‌نتیجه ماند، آدرس را زیر سؤال می‌برد که چرا این آدرس را به من دادند، این چه کاری بود که من کردم؟

حال سؤال من از شما این است که با دقت در این مثال توجه بفرمایید چه موقع انسان‌ها روی کار خود «چرا» می‌گذارند؟ چطور شد که آن شخص در این مورد می‌گوید: «چرا این آدرس را به من دادند؟» جواب خواهید داد که چون نتوانست از طریق آن آدرس به مطلوب خود که پیدا کردن منزل رفیقش بود برسد. پس سؤال من این است که چه موقع ما بر کارهایمان «چرا» می‌گذاریم و می‌گوییم: «چرا؟» به عبارت دیگر چرا می‌گوئیم «چرا؟» چرا ما راه افتادیم؟ چرا این آدرس را به ما دادند؟ چرا ما این کار را کردیم، چرا آن کار را نکردیم، اصلاً چرا در این دنیا آمدیم؟ و چرا خداوند ما را خلق کرد؟

پس ابتدا باید روشن شود از نظر روانی، چه موقع انسان سؤال می‌کند که: «چرا خدا من را خلق کرد؟». جواب این است که اگر انسان در زندگی به بیراهه برود و به آنچه که جانش می‌طلبد نرسد، و در زندگی احساس پوچی و بی‌ثمری بکند، ناخودآگاه این سؤال برایش پیش می‌آید که: «اصلاً چرا خدا من را خلق کرد؟». چون معنی بودنش در این دنیا برایش زیر سؤال رفت. پس این یک اصل است که هر گاه انسان طوری عمل کند که به آنچه می‌طلبد نرسد، سؤال از علت انجام آن عمل از آن جهت که

به نتیجه نرسیده، شروع می‌شود، به طوری که با این سؤال می‌خواهد کلّ عمل را زیر سؤال ببرد، انسان همیشه این طور است. حال در همین راستا اگر به مقصدی که فطرت و جانش می‌طلبد نرسد از کلّ خلقت خود سؤال می‌کند که چرا خدا او را خلق کرده و در این دنیا آورده است. هر انسانی از نظر روانی در آن چنان شرایطی این سؤال را دارد. درست مثل همان فردی که رسیدن به رفیقش را می‌خواست اما هر چه رفت به او نرسید، پس نسبت به آدرس و راه و انگیزه‌ی آمدنش سؤال برایش ایجاد می‌شود و کلّ کار را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید اصلاً چرا من این کار را کردم! در حالی که اگر به خانه‌ی دوستش رسیده بود و با او ملاقات می‌کرد، هرگز چنین سؤالی در ذهن او به وجود نمی‌آمد. انسانی هم که قدم در راه کمال انسانی خود بگذارد و در مسیر فطرت جلو برود اصلاً در ذهن او چنین سؤالی وجود ندارد، که چرا خدا مرا خلق کرد؟ چون هر چه جلوتر برود احساس می‌کند که به مقصد نزدیک‌تر شده است و زندگی را با نشاط کامل ادامه می‌دهد، به همین جهت آن سؤال از نوعی که عرض کردم برای عالمان و عرفا پیش نمی‌آید، آن‌ها با تمام تلاش زندگی را در هر چه بیشتر بهره‌بردن از کمالاتِ مورد نظر جلو می‌برند و به زیبایی به انتها می‌رسانند.

در روایت آمده است که خود سؤال در روز قیامت، یک نحوه عذاب است. اما کدام سؤال؟ هر سؤالی که عذاب نیست. سؤالی عذاب و آزاردهنده است که حاصل زندگی انسان را نفی کند. کسی که می‌پرسد چرا خدا ما را در این دنیا آورده است در حقیقت چنین می‌پندارد که بیهوده به این دنیا آمده است، و دارد می‌گوید چرا خدا کار بیهوده کرده است! پس اگر انسان، طوری زندگی کند که به مقصد مورد توجه جانش نرسد، احساس بیهودگی می‌کند و لذا زندگی را زیر سؤال می‌برد. اما اگر آدرسی را که برای کلّ زندگی به انسان داده‌اند بگیرد و طبق آن از این منزل و از این مرحله به مرحله‌ی بالاتر و از آنجا به مرحله‌ی عقل، و از عقل به مرحله‌ی قلب برود و بتواند با چشم قلب با عالی‌ترین حقایق روبه‌رو شود. و در آخر ببیند به همان جایی رسیده است که آدرس نشان می‌دهد و او می‌خواسته برسد، هرگز سؤال نمی‌کند این چه زندگی است؟ مثل کسی که آدرس را درست برود و در بزند و ببیند که رفیقش در را باز می‌کند، آیا می‌پرسد: «چرا من این‌جا آمدم؟! یا برعکس؛ می‌گوید: «سلام علیکم» و با رویی باز احوال‌پرسی و مصافحه و معافه می‌کند؟ در این حالت دیگر انسان سؤال ندارد که: «چرا من به اینجا آمدم؟» یا «چرا تو را دیدم؟» اصلاً دیگر این حرف‌ها وجود ندارد. در حقیقت همان را که می‌خواست، روی داده است.

مولوی می‌گوید: آدم‌های تشنه وقتی به آب برسند هیچ وقت نمی‌پرسند آب چرا آب است، و چرا ما به آب رسیدیم، بلکه برعکس، با تمام نشاط آن را می‌نوشند تا به سیرابی مطلوب برسند.

تشنه‌ای را چون بگویی تو شتاب در قدح آب است بستان زود

هیچ گوید تشنه کاین دعوی از برم ای مدعی مهجور شو؟

چون به آن چیزی که می‌طلبید رسید، آب را می‌گیرد و می‌خورد. چون او آب می‌خواهد تا رفع تشنگی کند. دیگر این حرف‌ها مطرح نیست که: «باید ثابت کنی آب، آب است!». چون آنچه را که جان تشنه‌اش می‌طلبید به دست آورده است. به همین دلیل بدون چون و چرا می‌پذیرد.

انسان چنان است که در عمق جان خود مقصدی متعالی دارد، حال اگر به آن مقصد نرسد خودش، خودش را و همه‌ی کارهایش را زیر سؤال می‌برد. می‌گوید: «این چه کاری بود که کردم؟ چرا اینطور شد؟...»

البته عنایت داشته باشید چرایی که از سر کنجکاوی است، غیر از چرایی است که از سر توقف و سرخوردگی است، بحث ما فعلاً بر روی «چرا» های نوع دوم است.

جان انسان خدا می خواهد

انسان از طریق شناخت خودش متوجه است که «خدا» می خواهد و اگر آنچه را که جانش می خواهد - یعنی خدا را - به آن ندهد همین طور می گوید: «چرا؟... چرا خدا من را خلق کرد؟ این دیگر چه زندگی است؟ چرا این طور شد؟... ای دنیا! اف بر تو!...» همه ی این سخنان نشان دهنده ی این است که این انسان، جواب «جانش» را نداده است. در جلسه قبل عرض شد زندگی غیر دینی، زندگی پوچی است، چون آنچه که حقیقت دارد خداست و بقیه چیزها - همه - ابزارند! و اگر زندگی غیر دینی، افتادن در پوچی ها و بیراهه هاست پس حتماً آن چنان سؤال های آزاردهنده ای هم جزء آن زندگی خواهد بود. اما اگر کسی واقعاً زندگی دینی داشته باشد و به خدا دل ببندد، هرگز چنین سؤال های آزاردهنده ای نخواهد داشت.

خواهناخواه امروزه در دنیای جوانان جهان یک مشکل به وجود آمده است و آن مشکل پوچی یا نیهیلیسم است. جوان، دکتر است، مهندس است، مغازه دار است ولی پوچ است. در گذشته این طور نبود چون این همه اشرافیت و تجمل نبود و زندگی ها، معنی دینی خودش را حفظ کرده بود. اصلاً خود این سؤال که: «ما چگونه خودمان را از معضل پوچی نجات بدهیم؟» نشانه ی پوچی حیات است! کسی که می گوید: «چرا خدا من را خلق کرد؟» این سؤال را از سر پوچی می کند! در واقع او به آدرسی که بنا بود با جان خود به آن برسد، نرسیده است! و با زبان بی زبانی دارد از مشکل روحی خود خبر می دهد و طلب نجات می کند. پس باید با روبرو شدن با این سؤال از خود پرسیم چگونه باید این جوان را از طریق هدایت جان او به سوی نور الهی، نجات داد؟

وقتی متوجه شویم اگر زندگی، دینی نباشد، حتماً پوچ است و حاصل آن این سؤال است که «چرا خدا ما را خلق کرد؟» پس باید برای زندگی به نحو صحیح برنامه ریزی کنیم. اگر زندگی، دینی باشد دیگر چیزی به عنوان اضطراب و پوچی در آن وجود ندارد. برای اینکه کسی این سؤال آزاردهنده را نداشته باشد باید وارد زندگی دینی شود، آن هم به نحوی که در این دنیای سراسر و هم انگیز بتواند از دین و دینداری تغذیه کند و آنچنان اشباع شود که تمایل به و همیات دنیای جدید در خیال او سر بر نیورد.

خدا می فرماید:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^{۱۳}

آدم ها ما به یاد شما قرآن را نازل کردیم و در آن به فکر شما بودیم، آیا فکر نمی کنید؟

می خواستیم از طریق نزول قرآن بر قلب پیامبر ﷺ برای شما کاری بکنیم، می دانستیم اگر «فرهنگ و نور قرآن» در زندگی شما نباشد از بین می روید و پوچ و ضایع می گردید.

خداوند خود هدف است

تا این جا سؤال «چرا خدا ما را آفریده است؟» را از بُعد روان کاوی و انسان‌شناسی بررسی کردیم. اما از نگاه فلسفی و بُعد عقلی هم می‌توان به این سؤال پرداخت.

«چرا خدا ما را خلق کرد؟» به یک معنی عبارت است از این که خداوند ما را خلق کرد تا چه کند؟ و هدف خدا از خلقت ما چه بود؟ چنانچه ملاحظه می‌فرمائید ممکن است کسی این سؤال را بکند اما نه از آن جهت که از زندگی مأیوس شده و به بن‌بست رسیده است بلکه از آن جهت که می‌خواهد فلسفه‌ی خلقت را بداند و به دنبال این است که هدف خالق را بشناسد. در جواب این سؤال باید متوجه بود که خداوند خودش هدف است، نه این که هدف داشته باشد، به این معنی که مخلوقات خود را هدف دار خلق می‌کند تا به کمال شایسته‌شان برسند، ولی خداوند که کمال مطلق است و هدف همه‌ی عالم می‌باشد، و ماوراء او کمالی نیست، نمی‌شود هدف داشته باشد. اگر بررسی؛ «خورشید نور می‌دهد تا چه کند؟» جواب می‌شنوی: «چون خورشید، خورشید است نور می‌دهد!». نور دادن جزء ذات آن است، نه این که نور بدهد تا نورانی تر شود.

انسان به عنوان یک موجود هدف‌دار، درس می‌خواند تا به کمالی برسد، چون آن کمال را ندارد و نمی‌تواند به دست بیاورد مگر با درس خواندن. اما خدا که مثل انسان‌ها نیست که بخواهد با خلق کردن ما و یا سایر مخلوقات به جایی برسد.

خدا چون فیاض مطلق و دائم‌الفیض و دائم‌الجود است،^{۱۴} همواره در حال فیض دادن است و هرگز تجلیاتش منقطع و متوقف نمی‌شود. پس خدا از آن جهت که خداست خلق می‌کند. آیا می‌شود خدا- که فیاض مطلق است- فیض خود را نبخشد؟! آیا می‌شود خورشید نور ندهد؟! خداوند، فیاض مطلق و نور محض است پس همواره فیض می‌دهد. «وجود» مخلوقات در واقع همان فیض خداست. پس خدا همواره خلق می‌کند. قرآن در وصف این صفت خداوند می‌فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^{۱۵} یعنی همواره خداوند در حال ایجاد است. خورشید چون خورشید است دائماً نور می‌دهد.

حال با این مقدمات اگر پرسند چرا خدا خلق می‌کند؟ جواب این است که چون خدا، خداست! و عین کمال و فیض و جود است خلق می‌کند.

هدف خدا یا هدف مخلوق

حال می‌توان همان سؤال را به شکل دیگری مطرح کرد و منظور از سؤال «چرا خدا ما را خلق کرد» را به این معنی بگیریم که: «خدا ما را آفرید تا ما چه کنیم؟». جواب این است که، خدا ما را آفرید تا کمالاتی را که نداریم و استعداد به دست آوردن آن‌ها را داریم، به دست آوریم. آیا اگر خدا کسی را بیافریند و شرایط کمال او را فراهم کند و بعد انسان به نتایج مطلوبی برسد، خوب است یا نه؟ مسلّم خواهید گفت خوب است، پس خدایی که منشأ همه‌ی خوبی‌ها است چنین کار خوبی را انجام می‌دهد و اگر چنین کاری را نکند بخل ورزیده و ما را از کمالاتی که می‌توانستیم به دست آوریم محروم کرده است. به عبارت دیگر «رحمان رحیم» به گونه‌ای عمل می‌کند که انسان به رحمت برسد، و شأن خدا این است که چنین بکند و شایسته‌ی خدایی‌اش چنین است.

14 - به تعبیر فیلسوفان: «واجب الوجود بالذات واجب الوجود است من جمیع الجهات و الجِثیات» یعنی به همان دلیل که خداوند واجب‌الوجود و عین بودن است، از همه جهات، عین آن جهات است و لذا عین جود و ایجاد کنندگی است.

15 - سوره الرحمن، آیه 29.

خدا چون فیاض است انسان را خلق کرد و شرایطی را فراهم نمود تا انسان استعدادهای یافتن کمالات مخصوص را، از حالت بالقوه به حالت بالفعل در آورد، و نقص هایش را مرتفع کند، چون انسان ناقص بد است. حالا اگر انسان خلق نمی شد هیچ بود و عدم، در حالی که عدم نقص است و وجود کمال، به همین جهت هر کسی وجود خود را می خواهد. خدا از سر رحمت خود انسان را خلق کرد، چون رحمان است و رحمان، رحمت می دهد.

اول خداوند ایجادمان کرد سپس با ارسال رسولان هدایتمان نمود. پس در یک کلمه جواب سؤال «خدا ما را خلق کرد تا ما چه کنیم؟» روشن شد، و معلوم شد خداوند از سر رحمت خود خواست شرایط به کمال رسیدن ما را فراهم کند و لذا این که قرآن می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۶} که جن و انسان را خلق نکردم مگر جهت بندگی. نظر به هدف مخلوق دارد و می خواهد بفرماید هدف خلقت جن و انسان آن است که آن‌ها بندگی کنند و در راستای آن بندگی به کمال شایسته خود برسند و خدایی شوند.

خداوند تعالی در حدیث قدسی می فرماید: (عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی فأنی اقول کن فیکون، فانت تقول کن فیکون: بنده‌ام، مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود سازم. همان طوری که من زنده هستم و نمی میرم تو هم همیشه زنده باشی. همان طوری که من غنی هستم فقیر نمی شوم تو هم همیشه غنی باشی. همان طوری که من هر چه را اراده کنم می شود تو را هم همین طور سازم.

قال: و منه - أي من الحدیث القدسی -: إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا أَطَاعُوهُ فِيمَا أَرَادَ فَأَطَاعَهُمْ فِيمَا أَرَادُوا، يَقُولُونَ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ. باز هم حافظ بررسی گفته: در حدیث قدسی آمده: برای خداوند بندگانی هستند که اطاعت از اراده خداوند می کنند و در قبال این عمل به هر چه که آنها اراده کنند از آنها اطاعت می کنند و به هر شیء بگویند باش، می شود. قال: و جاء فی الأحادیث القدسیات: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: عَبْدِي خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي، وَ هَبْتُكَ الدُّنْيَا بِالْإِحْسَانِ وَ الْآخِرَةَ بِالْإِيمَانِ.^{۱۷}

باز هم حافظ بررسی گفته: در احادیث قدسی آمده که خداوند می فرماید: ای بنده‌ام، من همه اشیاء را به خاطر تو خلق کردم و تو را هم برای خودم آفریدم و من دنیا را با احسان خود به تو بخشیدم و آخرت را هم بوسیله ایمان به تو دادم. پس معلوم می شود انسان می تواند تا مرز خدا گونگی به پیش برود و جانشین خدا در زمین شود. و لازمه رسیدن به این مقام عبادت خالصانه خداست.

معنی پوچ شدن

هیچ کس نمی خواهد بمیرد. کسی هم که خودکشی می کند آن شکل بودنش را که در آن قرار گرفته نمی خواهد، نه این که به کلی بودنش را نخواهد. در واقع او پوچی خودش را نمی خواهد. پروردگار ما آن کسی است که اول ما را خلق کرد سپس می خواهد ما را هدایت کند یعنی این وجود اولیه را به وجودی برتر سیر دهد؛ و این کار را به وسیله دین انجام می دهد. یعنی

16 - سوره ذاریات آیه 56.

17 . الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه (کلیات حدیث قدسی)، ص: 710

شخصیت حقیقی انسان همان مرحله انتهایی است که از طریق هدایت الهی شکل می‌گیرد. پس انسان عبارت است از آنچه باید بشود. و خداوند به مقام اصلی انسان که همان مرحله‌ی نهایی اوست نظر دارد، همان‌طور که ما در ساختن ساختمان به صورت و مرحله‌ی نهایی آن نظر داریم و نه به زمین و آجر و سیمان، اینها همه مقدمات‌اند. انسان آمده است که به آن قلّه‌ی نهایی وجودش که استعداد دست‌یابی به آن را دارد، برسد. آری از سر رحمت آفریده شده است اما نه برای این که همین‌طور بماند، بلکه تا از طریق بندگی - که دین به او می‌آموزد - برتر شود.

پس این که خداوند می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۸} نظر به بندگی انسان‌ها دارد و نتایجی که در اثر این بندگی نصیب انسان می‌گردد و لذا اگر بندگی نکند به آن نتیجه‌ای که باید برسد، نمی‌رسد و زندگی‌اش پوچ می‌شود. یک جوجه می‌خواهد مرغ شود نه آدم، و کمالش به مرغ شدن است. به همین علت اگر به جای یک بال یک دست مانند دست انسان داشته باشد، جوجه‌ی خوبی نخواهد بود، چون جوجه‌ی خوب جوجه‌ای است که به طرف مرغ شدن پیش رود. پوچی یعنی چیزی را که مخلوق باید در مسیر کمال خود به دست آورد، نداشته باشد. کسی که می‌خواهد پوچ نشود باید بندگی داشته باشد. خداوند می‌فرماید شما را خلق کردیم که بندگی کنید، تا به مقصد مخصوص خودتان برسید، به طوری که با بندگی خدا، جان و قلب خود را محلّ تجلیات انوار اسماء الهی قرار دهید، و خدایی شوید و در نتیجه در راستای چنین نتیجه‌ای، احساس پوچی نکنید و دیگر نپرسید چرا خدا ما را خلق کرد؟!

عبور از دنیا، شرط آشتی با خدا

پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام در راستای فاصله گرفتن از دنیا و نجات خود از ناخود، کمک زیادی به ما کرده و تذکرات مفیدی داده‌اند که بنده یکی از آن تذکرات جامعی را که علی علیه‌السلام فرموده‌اند با این که کمی طولانی است عرض می‌کنم به امید آن که با تدبیر بر روی آن بتوانیم برنامه‌ی کاملی در مورد موضع‌گیری خود نسبت به دنیا به دست آوریم. امام علی علیه‌السلام فرمودند: ای مردم من شما را از گرایش به دنیا باز می‌دارم، دنیا شیرین و پر زرق و برق است، دنیا با شهوت‌ها و هوس‌ها در هم آمیخته و به خاطر این که نفع آن زود بدست می‌آید مورد محبت قرار می‌گیرد و با آمال و آرزوها آباد می‌شود و با غرور و مکر و فریب خود را زینت می‌دهد.

نعمت‌های دنیا پایدار نیست و مصیبت‌هایش از بین نمی‌رود، دنیا مکار و فریبنده است و همواره زیان می‌رساند، دنیا بین انسان و حق حائل می‌گردد، زندگی دنیا پایان‌پذیر و فانی‌شدنی می‌باشد، دنیا تمام می‌گردد و از هم متلاشی می‌شود، دنیا خورنده آدمیان و نابودکننده آنان می‌باشد، کسانی که به دنیا رسیده‌اند و به منتهای آرزوهای خود نائل گشته‌اند و در آن حال از اوضاع و احوال خود راضی می‌باشند، ناگهان زندگی عوض می‌شود و اوضاع بر می‌گردد و دنیا آن‌ها را واژگون می‌کند و نمی‌گذارد از زندگی لذت برند و خوش باشند.

... دنیا در روز خود را می‌آراید و به تونزدیک می‌شود و شب هنگام چهره بر می‌گرداند و خود را ناشناس جلوه می‌دهد، اگر یک طرف دنیا شیرین و گوارا می‌باشد طرف دیگرش زشت و تلخ و بیماری‌زا خواهد بود. اگر انسانی از خرمی دنیا لذت ببرد و دمی بیاساید از سوی دیگر مصیبت‌هایی پیش می‌آید که آدمی را خسته و کوفته می‌کند، دنیا فریبنده است و هر چه در آن وجود دارد نیز فریب دهنده می‌باشد.

شما از کسانی که با شما برادر بودند و به طرف قبرها حمل شدند عبرت بگیرید آن‌ها را بدون این که خود بخوانند سوار کردند و بر تابوت روی دوش خود قرار دادند و در خانه‌هایی که مهمان نشده بودند فرود آمدند. برای آن‌ها در میان خاک‌ها خانه ساختند و آن‌ها را از انظار پنهان کردند و با مرده‌ها همسایه نمودند.

خودشناسی راهی مطمئن در خداشناسی

این روایت بارها به صورت‌های مختلف از معصوم به ما رسیده که: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^{۱۹} هر کس «خود» را بشناسد مطمئناً از آن طریق خدایش را شناخته است! پس خود ائمه علیهم‌السلام به ما راه شناخت خدا را آن‌طور که شایسته است نشان داده‌اند و آن، شناخت خدا از طریق شناخت خود است، از این طریق می‌توان ان شاء الله به «خدا» شناسی مطمئنی دست یافت. نبوت، معاد و امامت را نیز می‌توان از راه «خود» شناسی درست درک کرد.

هنگامی که به انسان توصیه می‌شود باید خود را بشناسد ممکن است در ابتدا تصور کند «تن» او، همان «من» اوست و خودشناسی را در شناخت تن و عکس‌العمل‌هایی که تن از خود نشان می‌دهد، محدود کند.^{۲۰} اما وقتی انسان در موضوع تأمل بیشتری نمود متوجه می‌شود گاهی می‌تواند «خود»ش باشد و خود را نیز درک کند، ولی بدون «تن». مثلاً موقعی که انسان، خواب می‌بیند «خود»ش خواب می‌بیند که مثلاً در مدرسه است ولی در عین حال «تن» او در رختخواب است! پس بدون «تن»، باز هم «من» خودش را حس می‌کند. «خود» را بدون «تن»، حس می‌کند، معلوم می‌شود «تن» هر انسان، «من» او نیست. و بدون این تن باز خودش، خودش است.^{۲۱}

وقتی که انسان خواب می‌بیند، «خود» اوست که خواب می‌بیند، صبح هم که از خواب بیدار شد می‌گوید: «خودم خواب دیدم.» مثلاً خواب می‌بیند از این طرف خیابان به آن طرف می‌رود که ناگهان ماشینی به او می‌زند. او از ترس فریادی می‌زند و از صدای فریادش بیدار می‌شود می‌بیند تن او در این مدّت در رختخواب بوده است. دقیقاً احساسش این است که خودش همانی است که در خیابان بود و این نشان می‌دهد اولاً: «خود یا من» انسان غیر از «تن» انسان است. ثانیاً: اصلاً انسان همان من انسان است که بدون تن می‌تواند موجود باشد، و به همین جهت انسان بدون «تن‌اش» باز هم «خودش» است!

مسئله خواب؛ برای روشن شدن امر فوق نمونه خوبی است، چون انسان در هنگام خواب، «خود» را به خوبی حس می‌کند، هر چند «تن» او با او نیست. نکته‌ی دیگر این که در بعضی مواقع انسان خواب می‌بیند و بعد در بیداری با همان صحنه‌ای که در خواب مشاهده کرده روبه‌رو می‌شود که به این حالت رؤیای صادقه می‌گویند. همه انسان‌ها رؤیای صادقه دارند، ربطی هم به کافر یا مسلمان بودن آن‌ها ندارد.^{۲۲} حادثه‌ای را در خواب می‌بیند، پس از مدتی در بیداری با آن روبه‌رو می‌شود، اگر موضوع رؤیای صادقه را نشناسد وقتی با آن صحنه یا حادثه در بیداری روبه‌رو می‌شود فکر می‌کند به نظرش می‌آید، در حالی که به

19. بحارالانوار، ج 93، ص 456 - غرالحکم، ص 232.

20. در روانشناسی روان را بیشتر محدود به عکس‌العمل‌های تن می‌دانند و این غیر از خودشناسی است که در فلسفه و عرفان مطرح است.

21. از مباحث فلسفی، موضوع فوق را تحت عنوان «تغایر بین مدرک و مدرک» بحث می‌کنند.

22. تفاوت مؤمن و کافر در رؤیای رحمانی است زیرا روح مؤمن در خواب استعداد سیر به سوی حقایق اعلی را دارد ولی روح کافر در خواب هم مشغول دنیا و صورت‌های دنیایی است.

واقع قبل از این که با بدن خود با آن حادثه روبه‌رو شود با من یا نفس خود با آن حادثه روبه‌رو شده است.^{۲۳} نتیجه این که؛ انسان بدون «بدنش» علاوه بر این که وجود دارد و از بین نمی‌رود حتی آزادتر نیز می‌باشد، زیرا بدون بدن و در خواب، با حادثه‌هایی روبه‌رو می‌شود که هنوز با بدن خود با آن حادثه‌ها روبه‌رو نشده است.

این موضوع ما را به این نکته می‌رساند که حقیقت انسان، همان «من» او است و «بدن» برای انسان، حکم ابزار را دارد. پس وقتی بدن حکم ابزار را داشت انسان، بدون «بدنش» هم وجود دارد.

انسان در خواب دست و پا دارد منتها دست و پای مخصوص به روحش را دارد. کسی که مثلاً خواب می‌بیند دارد میوه می‌خورد بالأخره دست و دهان دارد که به وسیله آن‌ها میوه می‌خورد. یا هنگامی که کسی در خواب با چشمش چیزی را مشاهده می‌کند و بعد از مدت‌ها در بیداری با چشم سرش همان را می‌بیند، نشان دهنده آن است که روح او چشم و دست و دهانی دارد غیر از چشم و دست و دهانی که مربوط به بدنش است، این است که عرض می‌کنم «بدن» برای انسان ابزار است و حقیقت او همان «من» اوست و حقیقت انسان نیز برای خود دست و پا و چشم و گوش دارد که همسنگ من اوست، نه همسنگ تن او.

چگونگی خواب

گاهی ممکن است نه «بدن» از بین رفته باشد، و نه «روح» کامل شده باشد و لذا «نفس»، «بدن» را بخواهد، اما «بدن»، به طور موقت توان فرمان‌پذیری از «روح» را نداشته باشد. اگر انسان دقت کند در می‌یابد که از صبح که بیدار می‌شود دائماً «روحش» به «بدنش» فرمان می‌دهد. از پلک چشم تا گردن و ماهیچه‌های بدن، همه و همه تحت فرمان «روح» هستند، این فرمان‌های ممتد روح به بدن، بدن را خسته می‌کند و امکان پذیرش فرمان‌های بعدی را ندارد، در این حال به اذن الهی روح از بدن منصرف می‌شود و انسان می‌خوابد، تا جسم قدرت خود را تمدید کند و زمینه‌ی پذیرش فرمان‌های روح در آن فراهم شود. همین که «روح» به طور موقت از «بدن» منصرف شد بعضی از حرکات بدن متوقف می‌شود مثلاً در هنگام چرت زدن که شروع خواب است، پلک‌ها می‌افتد روی چشم و یا سر خم می‌شود، به همین جهت ملاحظه می‌فرمایید حالت ماهیچه‌های انسان در هنگام خواب با موقع بیداری فرق دارند! در تمام مدت بیداری، «روح» دائم به «بدن» فرمان می‌دهد. و چون «بدن» یک موجود مادی است پس از مدتی که فعالیت کرد انرژی خود را تمام می‌کند و به اصطلاح خسته می‌شود، وقتی خسته شد دیگر فرمان نمی‌پذیرد، و وقتی به طور کلی فرمان نگرفت به اصطلاح می‌گویند «بدن» می‌خواهد بخوابد! در این هنگام «روح»، به اذن الهی از «بدن» منصرف می‌شود تا آهسته آهسته انرژی از دست رفته‌ی ماهیچه‌ها تجدید شود، که در منظر علم زیست‌شناسی می‌گویند در موقع فعالیت مواد قندی به اسید لاکتیک تبدیل شده با کمی استراحت دوباره اسید لاکتیک‌ها به گلوکز تبدیل می‌گردند. البته این‌ها ظهور بیرونی قضیه است، اما در نگاه نفس‌شناسی وقتی «نفس» بعد از چند ساعت، «بدن» را آماده فرمان‌گیری دید، آن وقت است که انسان، بیدار می‌شود. پس در قضیه خواب جریان از این قرار است که «نفس»؛ «بدن» را آماده برای فرمان‌پذیری نمی‌بیند پس چند ساعتی آن را رها می‌کند تا آمادگی لازم را به دست آورد. در حقیقت در موقع

23 - رؤیاها، یا خواب‌های صادق: عبارت است از ارتباط نفس با سبب غیبی حادثه‌ای که بعداً در ظرف مکان و زمان خاص محقق می‌شود. نفس به علت تجردش با وجود برزخی یا عقلی یک حادثه در خواب ارتباط پیدا می‌کند و بعداً آن حادثه در عالم ماده حادث می‌شود. البته نفس پاره‌ای از حقایق آن عالم را به مقدار استعدادش دریافت می‌کند.

خواب، «بدن» است که می‌خواهد نه «نفس»، و به همین دلیل است که من انسان خواب می‌بیند. همین که «بدن»، آماده فرمان گرفتن شد، انسان بیدار می‌شود و دوباره فرمان‌های «نفس» به «بدن» شروع می‌گردد، گردن انسان راست می‌شود؛ پلک‌ها بالا می‌روند؛ ماهیچه‌ها حالت فعال پیدا می‌کنند و ... به طور کلی فلسفه خواب، ناتوان شدن «بدن» از فرمان‌پذیری است. عنایت داشته باشید که موقع خواب و موقع مرگ، «نفس» از «بدن» منصرف می‌شود ولی در خواب، چنان است که «بدن»، آمادگی پذیرش «روح» را دارد و «روح» دوباره به «بدن» بر می‌گردد. که قرآن در وصف این حالت می‌فرماید: «وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»^{۲۴} روح آن افرادی که بنا نیست بمیرند، برای مدتی محدود برگردانده می‌شود.

ناخود به جای خود

هر چه انسان از «بدن» خود فاصله بیشتر بگیرد، بیشتر نزد «خود»ش حاضر است. و هر چه با «بدن» خودش زندگی کند، کم‌تر نزد «خود»ش می‌باشد. در همین راستا بعضی از انسان‌ها، با توجه زیاد به بدن و اموراتی که مربوط به بدن است به کلی «هست» خودشان را گم کرده‌اند و با «غیر خود» زندگی می‌کنند و غیر خود را خود گرفته‌اند. مثلاً ممکن است کسی دوچرخه‌اش را بسیار دوست داشته باشد به طوری که اگر یک میخ در لاستیک دوچرخه‌اش فرو رود چنان احساس کند که انگار آن میخ در قلب خود او فرو رفته است. این شخص در واقع از «خود»ش غافل شده و دوچرخه را «خود»ش گرفته است! وقتی که این نوع افراد بمیرند و به اراده‌ی الهی نزد «خود» بروند، در آن شرایط و با ملاک‌های آن‌جا، هیچ ندارند و با خلأ خود روبه‌رو هستند. آیا با هیچ می‌توان زندگی کرد؟ قرآن در رابطه با قیامت می‌فرماید: «إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»؛^{۲۵} ای انسان کتاب خود را بخوان، که خود تو برای بررسی و ارزیابی خودت کافی هستی.

5- خدایا مراحل خلقت من چگونه است؟

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبِّئَنَّكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُمْ مَّن يَتُوفَّىٰ وَمِنكُمْ مَّن يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مَن بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (5)

ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم!) و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می‌دهیم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم؛) بعد شما را بصورت طفل بیرون می‌آوریم؛ سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ

24 - سوره زمر، آیه 42.

25 - سوره اسراء، آیه 14.

خویش برسید. در این میان بعضی از شما می‌میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می‌کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می‌رسند؛ آن چنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی‌دانند! (از سوی دیگر،) زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به حرکت درمی‌آید و می‌روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می‌روانند! (5حج)

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمِمَّا تَتَذَكَّرُونَ أَفَلَا تَعْلَمُونَ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»؛ «آیا انسان می‌پندارد که بیهوده رها می‌شود؟! مگر او [قبلاً] نطفه‌ای نبود که در رحم ریخته می‌شود؟ پس علقه شد و [خدایش] شکل داد و درست کرد».

7-خدایا در آستانه قیامت چه حوادثی رخ می‌دهد؟ تعبیر قران در این مورد بسیار زیاد است که مختصراً به شرح ذیل است:

سوره حج:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (1) يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (2)

ای مردم! از (عذاب) پروردگارتان بترسید، که زلزله رستاخیز امر عظیمی است! (1) روزی که آن را می‌بینید، (آن چنان وحشت سراپای همه را فرامی‌گیرد که) هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را فراموش می‌کند؛ و هر بارداری جنین خود را بر زمین می‌نهد؛ و مردم را مست می‌بینی، در حالی که مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است! (2)

سوره واقعه: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (1) لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَازِبَةٌ (2) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (3) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (4) وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (5) فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا (6)

هنگامی که واقعه عظیم (قیامت) واقع شود، (1) هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند! (2) (این واقعه) گروهی را پایین می‌آورد و گروهی را بالا می‌برد! (3) در آن هنگام که زمین بشدت به لرزه درمی‌آید، (4) و کوه‌ها در هم کوبیده می‌شود، (5) و بصورت غبار پراکنده درمی‌آید، (6)

سوره قیامت

²⁶ (3). قیامت (57)، آیه 38 ..

يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ (6) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (7) وَحَسَفَ الْقَمَرُ (8) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (9) يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ (10) كَلَّا لَا وَزَرَ (11) إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (12) يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (13) بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (14) وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ (15)

می پرسد: «قیامت کی خواهد بود!» (6) (بگو:): در آن هنگام که چشمها از شدت وحشت به گردش درآید، (7) و ماه بی نور گردد، (8) و خورشید و ماه یک جا جمع شوند، (9) آن روز انسان می گوید: «راه فرار کجاست؟!» (10) هرگز چنین نیست، راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد! (11) آن روز قرارگاه نهایی تنها بسوی پروردگار تو است؛ (12) و در آن روز انسان را از تمام کارهایی که از پیش یا پس فرستاده آگاه می کنند! (13) بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، (14) هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد! (15)

سوره زلزال

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (1) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (2) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (3) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (4) بَانَ رَبِّكَ أَوْحَى لَهَا (5) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (6) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (7) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (8)

هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید، (1) و زمین بارهای سنگینش را خارج سازد! (2) و انسان می گوید: «زمین را چه می شود (که این گونه می لرزد)؟!» (3) در آن روز زمین تمام خبرهایش را بازگو می کند؛ (4) چرا که پروردگارت به او وحی کرده است! (5) در آن روز مردم بصورت گروه‌های پراکنده (از قبرها) خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود! (6) پس هر کس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند! (7) و هر کس هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می بیند!

12- چهار عامل جهنمی شدن انسان چیست؟ در قیامت، اهل بهشت از اهل جهنم می پرسند:

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (42) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (43) وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ (44) وَكُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضِينَ (45) وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (46) مدثر.

چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟ (42) می گویند: ما از نماز گزاران نبودیم (43) و به تهیدستان و نیازمندان طعام نمی دادیم (44) و با فرورفتگان [در گفتار و کردار باطل] فرومی رفتیم، (45) و همواره روز جزا را انکار می کردیم (46).

13-خدایا آیا در دین ، اجبار و اکراه کردن داریم؟

لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ-256بقره

در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار وادار به پذیرفتن دین کند، بلکه هر کسی باید آزادانه با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق دین را بپذیرد]. مسلماً راه هدایت از گمراهی [به وسیله قرآن، پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است

اساساً در کار دین اجباری نمی تواند باشد چون آنقدر راه هدایت و رشد و تکامل آشکار و روشن است که نیازی به اجبار کردن نیست و انسان های بیدار دل و پاک و باوجدان و عاقل، دین و پیامبران الهی را تصدیق می کنند و دین اجباری هیچ ارزشی نخواهد داشت و مانند نقش بر آب است که سست و بی بنیان است.

در قران کریم نیز خطاب به پیامبر فرمود: فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (21) كَسَتْ عَلَيْهِمُ الْمُصَيِّرِ (22)سوره غاشیه

" پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده ای. بر آنان تسلطی نداری؛"

یعنی ای پیامبر وظیفه تو این است که حرف حق را به آنها برسانی و داشته های درونی انسان را مثل عقلانیت، وجدان و انسانیت و خدا خواهی بشر را به آنها یادآوری کنی. آن گاه به تعبیر قران : إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا :

ما راه را به او نشان دادیم حال ؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

دقت داشته باشید که اساساً دین، یک نوع جهان بینی و نگرش و شناخت است و این نوع نگاه و بینش اجبار بردار نیست و قابل تزریق به دیگران نیست. دقت کنید. مثلاً به کسی بگوییم تو باید خدا را قبول کنی. یا به کسی بگویند تو باید مثل من فکر کنی و مثل من تصمیم بگیری و انتخاب کنی.؟؟؟خب اعتقاد و نگرش اصلاً اجبار بردار نیست.

در روایات آمده خداوند متعال دو پیامبر دارد: ظاهری و باطنی، پیامبر ظاهری همان رسولان الهی هستند که خدا فرستاد و پیامبر باطنی عقل است و همه رسولان ظاهری آمدند انسان را به پیامبر باطنی که عقل باشد ارجاع دهند. حال در این روایات دقت کنید:

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که عاقل است دین دارد و کسی که دین دارد بیهشت می رود (پس هر که عاقل است بیهشت می رود).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: حجت خدا بر بندگان پیغمبر است و حجت میان بندگان و خدا، عقل است.

امام باقر علیه السلام فرمود چون خدا عقل را آفرید به او فرمود پیش بیا، پیش آمد فرمود برگرد، برگشت فرمود بعزت و جلالم مخلوقی بهتر از تو نیافریدم، امر نهی و پاداش و کیفرم متوجه تو است.

امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم (ص) فرمود: چون مردی را دیدید که بسیار نماز و روزه انجام می دهد، به او ننازید تا بنگرید عقلش چگونه است.

پیغمبر فرمود: خدا به بندگانش چیزی بهتر از عقل نبخشیده است، زیرا خوابیدن عاقل از شب بیداری جاهل بهتر است و در منزل بودن عاقل از مسافرت جاهل (به سوی حج و جهاد) بهتر است و خدا پیغمبر و رسول را جز برای تکمیل عقل مبعوث نسازد (تا عقلش را کامل نکند مبعوث نسازد) و عقل او برتر از عقول تمام امتش باشد و آنچه پیغمبر در خاطر دارد، از اجتهاد مجتهدین بالاتر است و تا بنده ای واجبات را به عقل خود در نیابد آنها را؛ انجام نداده است همه عابدان در فضیلت عبادتشان پپای عاقل نرسند. عقلا همان صاحبان خردند که درباره ایشان فرموده: تنها صاحبان خرد اندرز می گیرند.²⁷

در همین زمینه در آیه ای دیگر داریم: فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (21) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (22) غاشیه.

پس ای پیامبر تو یاد آوری کن چرا که تنها تو یاد آوری کننده هستی و بر ایشان سیطره و سلطه و اجبار کردن نداری.

در این آیه از واژه تذکر استفاده شده است. تذکر یعنی یادآوری. معلوم می شود در درون همه ی انسان ها حقایقی وجود دارد که او فراموش کرده است و اگر کسی به یاد انسان بیاورد انسان ها آنها را تصدیق می کنند. حقیقت این است که در درون همه ی انسانها گرایش به کمال مطلق و جمال مطلق و علم و قدرت مطلق هست و مصداق اصلی و حقیقی اینها تنها خداوند متعال است. لذا خدا گرایی و خدا شناسی در درون همه ی انسان ها وجود دارد. همه آهنگ او را دارند. و کار انبیا صرفا یادآوری است که ای انسان تو این حقایق را می دانی ولی فراموش کردی و نیاز به یادآوری داری. در روایتی آمده است بشریت مانند معادن طلا و نقره هستند و انبیا برای استخراج آنها آمده اند. یعنی آمده اند انسان را به وجدان و عقل خودش ارجاع دهند تا روش صحیح زندگی و کرات انسانی را در پیش بگیرد.

²⁷ اصول کافی - محمد ابن یعقوب کلینی، ج 1، کتاب العقل و الجهل.

14- خدایا منکرین قیامت، در دنیا و در روز قیامت چه می گویند؟

الف- وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (48) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (49) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (50) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (51) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (52) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (53) فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (54) يس:

و در دنیا می گویند: «اگر راست می گویند، پس این وعده [عذاب] کی خواهد بود؟» جز یک فریاد [مرگبار] را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند غافلگیرشان کند. آنگاه نه توانایی وصیتی دارند و نه می توانند به سوی کسان خود برگردند. و در صور قیامت دمیده خواهد شد، پس بناگاه از گورهای خود شتابان به سوی پروردگار خویش می آیند. وقتی در قیامت زنده می شوند می گویند: «ای وای بر ما، چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند که حساب و کتابی در کار است.» [باز هم] یک فریاد است و بس؛ و بناگاه همه در پیشگاه ما حاضر آیند. امروز بر کسی هیچ ستم نمی رود، جز در برابر آنچه کرده اید پاداشی نخواهید یافت.

ب- أَعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ (35) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (36) إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (37) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (38) مومنون:

منکران پیامبران به مردم می گویند: آیا به شما وعده می دهد که وقتی مردید و خاک و استخوان شدید [باز] شما [از گور زنده] بیرون آورده می شوید؟ وه، چه دور است آنچه که وعده داده می شوید. جز این زندگانی دنیای ما چیزی نیست. می میریم و زندگی می کنیم و دیگر برانگیخته نخواهیم شد. او جز مردی که بر خدا دروغ می بندد نیست، و ما به او اعتقاد نداریم.

ج- إِنْ الَّذِينَ أَجْرُمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (29) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامِرُونَ (30) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (31) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (32) وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (33) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (34) مطففين

بدکاران همواره [در دنیا از روی ریشخند و استهزا] به مؤمنان می خندیدند (29) و هنگامی که بر آنان می گذشتند آنان را با اشاره چشم و ابرو به مسخره می گرفتند، (30) و چون به خانواده خود بازمی گشتند [به سبب تمسخر مؤمنان] خوشحال و شادمان باز می گشتند، (31) و هنگامی که مؤمنان را می دیدند، می گفتند: بی تردید اینان گمراه اند؛ (32) و حال آنکه کافران را بر مؤمنان نگهبان و مراقب نفرستاده بودند [که مراقب هدایت و گمراهی آنان باشند]. (33) پس امروز (قیامت) همواره مؤمنان به کافران می خندند. (34)

15- آیا خدا را با چشم می توان دید؟

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (103) انعام:

چشمها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را در می یابد، و او لطیف آگاه است.

امام رضا علیه السلام فرمود: «لا يقع الاوهام ولا يُدرِكُ كيف هو»، افکار و اوهام بر خداوند احاطه ندارد و ذات او آنگونه که هست قابل ادراک نیست.

خداوند، هرگز دیدنی نیست. همین که حضرت موسی از زبان مردم درخواست دیدن خدا را کرد، پاسخ شنید: «لَنْ تَرَانِي - هرگز مرا نخواهی دید. برخی از اهل سنت گفته اند: خدا در قیامت دیده می شود و به آیاتی همچون «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» - استدلال می کنند. - غافل از آنکه خداوند، جسم و ماده نیست و مراد از نظر به خداوند، نگاه با چشم دل است، زیرا دیدن با چشم، در جایی است که چیزی دارای جسم، مکان، محدودیت، رنگ و ... باشد و همه ی اینها نشانه ی نیاز و عجز است که خداوند از این نقص ها مبرا می باشد.

امام علی علیه السلام می فرماید: نه تنها چشم او را نمی بیند، بلکه وهم و فکر نیز نمی تواند بر او احاطه پیدا کنند.

مراد از جمله ی «يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»، علم او به دیده های انسان است، مانند «سمیع» و «بصیر» که به معنای علم او به شنیدنی ها و دیدنی هاست.

1- خداوند، جسم مادی نیست. «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»² - هیچ کس از ذات خداوند آگاه نیست. «هُوَ اللَّطِيفُ»³ - هیچ پرده و مانعی جلوی علم خدا را نمی گیرد. «هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»⁴ - با این که خدا زشتی های ما را می داند باز به ما لطف دارد. «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»⁵ - خداوند به همه ی لطائف و رموز هستی آگاه است. «هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»^{۲۸}.

ما فقط اشیا مادی را می توانیم با چشم سر ببینیم و موجود مادی چیزی است که به نحوی قابل لمس و احساس باشد و جایی را پر کند؛ مانند خورشید، درخت، هوا، نور و خدا مادی نیست؛ چون ماده محدود است و هر چه بزرگ باشد، باز هم

²⁸. تفسیر نور، ج 2، ص: 523

پایان‌پذیر است. وسعت عظیم‌ترین کهکشان‌ها، سرانجام انتهایی دارد و بزرگ‌تر از آن را هم می‌توان تصور کرد. اما خداوند محدود نیست؛ بلکه کمال مطلق و بی‌نهایت است؛ و گرنه در او نقص و احتیاج راه پیدا می‌کند.

همچنین ماده مرکب است؛ یعنی، از ذرات، اجزا، عناصر و اتم‌هایی ترکیب شده است و این اجزا قابل تفکیک و تقسیم است و هر مرکب به اجزای آن و به این ترکیب نیازمند می‌باشد و هر جزئی، از دیگر اجزاء بر کنار است.

اما در خداوند این نیازمندی و غفلت راه ندارد؛ چون وی احاطه، علم و حضور مطلق است. البته مشاهده دو گونه است: مشاهده با قلب و مشاهده با چشم و دیدن خدا با قلب میسر است. چون از امیر مومنان پرسیدند: آیا پروردگاری را که عبادت می‌کنی دیده‌ای؟ فرمود: من خدایی را که ندیده باشم عبادت نمی‌کنم، خدا را با چشم سر نمی‌شود دید ولی قلب‌ها توسط حقایق ایمان خدا را می‌بینند..

23- خدایا آیا همیشه مال و ثروت و جمعیت زیاد و قوی، نشانه حقانیت و خوشبختی است؟

در ابتدا باید توجه داشت که مال و ثروت جز نعمتهای الهی است و قوام زندگی انسانها و جوامع به مال و گردش مالی و ثروت استوار است و چه کسی سزاوارتر از انسان مومن که از آنها استفاده کند ولی نگاه به این مقوله و انگیزه استفاده از آنها و عواقب دلدادگی و اینکه انسان هدف اصلی و عمده اش از زندگی رسیدن به این‌ها باشد موضوع دیگری است که باید تامل شود.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ (55) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (56) مومنون.

آیا می‌پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می‌دهیم، [از آن روی است که] می‌خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ [نه،] بلکه نمی‌فهمند.

مفهوم آیه این است که کافران و مشرکان گمان نکنند چون ما به آنها مال و ثروت دادیم محبوب ما هستند و ما اهتمام به آنها داریم. خیر، بلکه ما آنها را غرق در ناز و نعمت می‌کنیم که از ما و یاد الهی غافل شوند و با دست خود زمینه عذاب خود را فراهم کنند. در ظاهر ممکن است گروهی تعجب کنند که وضع مادی و پولی کفار از مومنان بالاتر و وضعیت رفاه بالاتر است ولی این ظاهر امر است و باطن آن آتش قهر و غضب الهی است. در واقع ثروت و پول، بدون ایمان به خدا و بدون اجرای احکام و حدود الهی وسیله عذاب انسان خواهد شد. چون ابدیت و جاودانگی انسان خراب شده است.

و در این آیات تامل کنید:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (34) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (35) قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (36) وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِآلتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ (37) سبأ.

و [ما] در هیچ شهری هشداردهنده‌ای نفرستادیم جز آنکه خوشگذرانان آنها گفتند: «ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم.» و گفتند: «ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد.» بگو: «پروردگار من است که روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند؛ لیکن بیشتر مردم نمی دانند.» و اموال و فرزندانان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند، مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند. پس برای آنان دو برابر آنچه انجام داده‌اند پاداش است و آنها در غرفه‌ها [ی بهشتی] آسوده خاطر خواهند بود.

و در این آیه تامل کنید:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (15) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (16) فجر.

آری، آدمی این گونه است که وقتی پروردگارش او را می آزماید، بدین طریق که عزیزش می دارد و نعمتش می بخشد، دلیل بر ارزش و عزت خود گذاشته، میگوید: پروردگارم مرا تکریم کرده است و بر پایه همین توهم هر چه که بخواهد انجام می دهد. اما هرگاه خدا رزق این انسان دنیا گرا را از باب امتحان، بر او تنگ بگیرد، می گوید که خدایم مرا خوار کرده است و این سلب نعمت را سلب ارزش و اهانت به خود می پندارد. نه این چنین نیست که خواری در بینوایی و عزت در توانگری باشد، در واقع اینها وسیله آزمایش اند.

لذا با تامل در این آیات روشن می شود که دارایی و اموال و ثروت و بینوایی و فقر هر دو وسیله آزمایش الهی هستند و انسان باید در هر دو حالت ایمان و باورش را از خدا از دست ندهد

24- خدایا اگر من در یک خانواده، محیط یا در یک مجموعه ای بودم که رنگ و بوی ایمان وجود نداشت آیا من هم باید دین خود را از دست بدهم و هم رنگ جماعت بشوم (به عبارتی اگر همگان بد بودند من هم باید بد باشم)؟

دقت داشته باشیم خداوند به انسان قدرت و نیرویی بنام عقل، اراده و خواستن و قدرت انتخاب کردن داده است که در سخت ترین شرایط هم میتوان بر خلاف جهت آب شنا کرد. البته اگر لطف و فضل الهی شامل حال انسان نشود انسان کاری از پیش نخواهد برد.

برای پاسخ به این سوال باید سراغ قصص قران رفت.

1- حضور حضرت یوسف در میان زندانیان است که در وسط محیط شرک و کفر باز ایمان خود را حفظ می کند و به تبلیغ دین الهی می پردازد، بعد از تعبیر خواب آنها می گوید: یا صاحِبِ السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (39) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (40)

ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟ شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید، و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

2- نقشه زلیخا برای به دام انداختن یوسف در خلوت خویش: در اینجا نیز شاهدیم که در سخت ترین و بحرانی ترین حالت های گناه انسان می تواند تصمیم خویش را برای گناه نکردن بگیرد: وَرَاوَدَتْهُ الْآتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (23) وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (24) یوسف

و آن [زنی] که یوسف در خانه اش بود، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام جویی شد، و [در فرصتی مناسب] همه درهای کاخ را بست و به او گفت: پیش بیا [که من در اختیار توام] یوسف گفت: پناه به خدا، او پروردگار من است، جایگاهم را نیکو داشت، [من هرگز به پروردگارم خیانت نمی کنم] به یقین ستمکاران رستگار نمی شوند. (23)

بانوی کاخ [چون خود را در برابر یوسف پاکدامن، شکست خورده دید با حالتی خشم آلود] به یوسف حمله کرد و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود [به قصد دفاع از شرف و پاکی اش] به او حمله می کرد [و در آن حال زد و خورد سختی پیش می آمد و با مجروح شدن بانوی کاخ، راه اتهام بر ضد یوسف باز می شد، ولی دیدن برهان پروردگارش او را از حمله بازداشت و راه هر گونه اتهام از سوی بانوی کاخ بر او بسته شد]. [ما] این گونه [یوسف را یاری دادیم] تا زد و خورد [ی که سبب اتهام می شد] و [نیز] عمل خلاف عفت آن بانو را از او بگردانیم؛ زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.

انواع خانواده‌ها در قرآن

1. زن و شوهری که هم فکر و همگام در کار خیر هستند. (همچون حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام) «يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ» (1)

2. زن و شوهری که در خباثت هم فکر و همگام هستند. (ابولهب و همسرش) تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ ... وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ

3. خانواده‌ای که مرد خوب، اما زن بد است. (زن لوط و نوح) كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ ...

فَخَانَتَاهُمَا (2)

4. خانواده‌ای که مرد بد، اما همسر خوب است. (زن فرعون) «مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ»

25- خدایا آیا شیطان می تواند مرا مجبور به گناه و معصیت کند؟

شیطان اصلاً نمی تواند انسان را مجبور به گناه کند. کار او فقط دعوت و عوض کردن جای زشتی و زیبایی و فریب است، و انسان خود تصمیم گیرنده نهایی است که دعوت شیطان را بپذیرد یا خیر

؟ و اینک حرف خود شیطان در این موضوع:

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (ابراهيم 22).

و شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبه بندگان] پایان یافته [به پیروانش] می گوید: یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب] به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده، دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت] و [من] در وعده‌ام نسبت به شما وفا نکردم، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوتم را] پذیرفتید، پس سرزنشم نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شمایم، و نه شما فریادرس من، بی تردید من نسبت به شرک و ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و منکرم؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است

26- خدایا معنای دنیا گرای و حب به دنیا چیست؟

. در روایتی آمده است: الدنیا مزرعه الاخره.²⁹ دنیا محل کسب و کار برای زندگی ابدی در آخرت است و قطعاً چنین جایی مذموم نیست. معلوم می شود آنچه مذموم است، حب دنیا و اینکه تمام اهتمام انسان صرفاً دنیا بشود است. به قول شاعر:

چیست دنیا، از خدا غافل بدن³⁰ نی قماش و خانه و میزان و زن

در آیه زیر تمام نعمتهای روی زمین و زیبایی های آن برای استفاده مومنان بیان شده است و چه کسی سزاوارتر از مومن که از آنها استفاده کند:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (32) اعراف: ای پیامبر بگو و اعلام کن که: زینت های خدا و روزی های پاکیزه ای را که برای بندگانش پدید آورد، چه کسی حرام کرده؟! بگو: آنان در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند [البته اگر چه غیر مؤمنان هم با آنان در بهره وری شریکند، ولی] در قیامت فقط ویژه مؤمنان است؛ ما این گونه آیات خود را برای گروهی که می دانند [و اهل دانش و بصیرت اند] بیان می کنیم.

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْأَجْرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ (20) حدید

بدانید که زندگی دنیا [یی که دارنده اش از ایمان و عمل تهی است]، فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخر و شویان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، [چنین دنیایی] مانند بارانی است که محصول [سبز و خوش منظره اش] کشاورزان را به شگفتی آورد، سپس پژمرده شود و آن را زرد بینی، سپس ریز ریز و خاشاک شود!! [که برای دنیا پرستان بی ایمان] در آخرت عذاب سختی است و [برای مؤمنان که دنیای خود را در راه اطاعت حق و خدمت به خلق به کار گرفتند] از سوی خدا آمرزش و بخشودگی است، و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست. (20)

29- خدایا آیا باید هر منبع خبری، که خبری آورد من باور کنم و ترتیب اثر بدهم؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (6) حجرات

²⁹ مجموعه ورام - ج 1 - ص 183.

³⁰ یعنی غافل بودن.

ای اهل ایمان! اگر فاسقی خبری مهم برایتان آورد، خیرش را بررسی و تحقیق کنید تا مبادا از روی ناآگاهی گروهی را آسیب و گزند رسانید و بر کرده خود پشیمان شوید.

امروزه با این حجم وسیع رسانه های خبری و فضای مجازی اهمیت این موضوع روشن است. راهکار قرآنی در این زمینه، شناخت منبع و منابع خبری است. شناخت اینکه خبر از کجا و از جانب چه کسانی صادر شده است. در حوزه های علمیه در بحث های تخصصی علمی بنام "رجال" تدریس و تحقیق می شود. این علم به این موضوع می پردازد که افرادی که حدیثی را از یکی از امامان نقل کرده اند چه افرادی هستند؟ آیا مورد وثوق و اطمینان هستند؟ آیا اهل دورغ و افترا بوده است یا خیر؟ آیا امامان آنها را تایید کرده اند یا خیر؟ و بعد از بررسی و تحقیق در مورد این افراد اطمینان یا عدم آن در مورد صحت یک حدیث بدست می آید.

لذا شناخت منابع خبری و اینکه توسط چه افرادی با چه تفکری اداره می شوند بسیار حایز اهمیت است. اصطلاح "دروازه بانی خبر" امروزه برای مهارت ها و سواد رسانه ای استفاده می شود و مفهومی است که انسان نباید به هر خبری اجازه ورود به دروازه ذهن و فکر انسان را بدهد و باید مدیریت و سواد کافی در این زمینه را داشته باشد.

30- خدایا آیا گردش پول و سرمایه و گردش مالی باید مانند خون در همه طبقه های جامعه جاری باشد یا فقط در طبقات مرفه و در بین اغنیا گردش داشته باشد؟

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (7) حشر

آنچه خدا از [اموال و زمین های] اهل آن آبادی ها به پیامبرانش بازگرداند اختصاص به خدا و پیامبر و اهل بیت پیامبر و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان دارد، تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. و [از اموال و احکام و معارف دینی] آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بپذیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا سخت کیفر است.

این آیات بیان کننده حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می آید می باشد و در بین حکم جمله ای کلیدی در باب اقتصاد می گوید.

"این آیه یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن اینکه جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که در عین احترام به "مالکیت خصوصی" برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروتها متمرکز در دست گروهی محدود نشود که پیوسته در میان آنها دست به دست بگردد.

البته این به آن معنی نیست که ما پیش خود قوانین وضع کنیم و ثروتها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم، بلکه منظور این است که اگر مقررات اسلامی در زمینه تحصیل ثروت و همچنین مالیاتهایی همچون خمس و زکات و خراج و غیر آن و احکام بیت المال و انفال درست پیاده شود خود به خود چنین نتیجه‌ای را خواهد داد که در عین احترام به تلاشهای فردی مصالح جمع تامین خواهد شد، و از دو قطبی شدن جامعه (اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر) جلوگیری می‌کند³¹.

این قسمت از آیه که فرمود "تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد" یک جمله و سیاست اقتصادی بنیادین است و برنامه‌ریزان اقتصادی در نظام اسلامی باید به تعدیل ثروت و عدم تمرکز آن در دست یک گروه خاص توجه داشته باشند. چرا که اگر ثروت و سرمایه در دست طبقه‌ای خاص منحصر شود باعث شکاف شدید طبقاتی و بی‌عدالتی اقتصادی در جامعه می‌شود.

32- از کجا معلوم به جای یک خدا، چند خدا وجود نداشته باشد؟

خداوند متعال به یک جمله عقل‌ها را به تامل فرا می‌خواند، می‌گوید تمام جهان آفرینش مخلوق خداست، حالا شما بگوئید و نشان بدهید غیر خدا چه چیزی خلق کرده اند؟

1- خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (10) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینند آفریده، و در زمین کوه‌هایی استوار افکنده است تا شما را نلرزاند و به اضطراب نیندازد، و در آن از هر جنبنده‌ای پراکنده کرده است، و از آسمان آبی نازل کردیم پس [به وسیله آن] از هر نوع گیاه نیکو و با ارزش در آن رویاندیم. (10) این است آفرینش خدا. پس به من نشان دهید آنها که غیر اویند [و شما به عنوان معبود برگزیده‌اید] چه چیزی آفریده‌اند؟ [آنها چیزی نیافریده‌اند] بلکه ستمکاران در گمراهی آشکاری هستند.

2- لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (22) انبیا: اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا بود بی‌تردید آن دو تباه می‌شد؛ پس منزّه است خدای صاحب عرش از آنچه [او را به ناحق به آن] وصف می‌کنند.

در این آیه نیز استدلال دیگری آورده است. از باب مثال دقت کنید اگر در یک اداره دو مدیر با اختیارات تام بودند، چه اتفاقی می‌افتاد؟ کارمندان آنجا مبهوت می‌ماندند به حرف چه کسی گوش بدهند؟ چه بی‌برنامگی و بی‌انضباطی برا آنجا حاکم می‌شد؟ اگر یک مدیر میگفت ساعت ورود به اداره 7 باشد و دیگری می‌گفت 9، چه اتفاقی می‌افتاد؟ خلاصه دو مدیر با برنامه

31. . . تفسیر نمونه ج 23 507

های متعارض و متفاوت. جواب این است که فساد و تباهی آن اداره را می گرفت. خداوند هم در این آیه می فرماید اگر فرضاً دو خدا می بود فساد و تباهی آسمانها و زمین را در بر می گرفت. دو خدا یعنی دو قدرت مطلق، دو مدیر و مدبر، دو پرورش دهنده. و دو تصمیم گیرنده. حال ما شاهدیم که جهان خلقت با نهایت دقت و برنامه وبدون درصدی بی برنامهگی و خطا و اشتباه در حال زندگی و پویایی است که عقل میفهمد که خالق و مدیر این مجموعه عظیم و پویا یکی است و وحدت مدیریت را می بیند.

35-خدایا با پدر و مادرم چگونه صحبت و رفتار کنم؟

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُولُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُمَّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (23) وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (24) اسرا

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که: جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اف مگوی و بر آنان [بانگ مزین و] پرخاش مکن، و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو. (23) و برای هر دو از روی مهر و محبت، بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا! آنان را به پاس آنکه مرا در کودکی تربیت کردند، مورد رحمت قرار ده. 24

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (14) وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ (فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) لقمان 15

و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش به او حامله شد [در حالی که] سستی به روی سستی [به او دست می داد] و باز گرفتنش [از شیر] در دو سال است [و سفارش کردیم] که برای من و پدر و مادرت سپاس گزاری کن؛ بازگشت [همه] فقط به سوی من است. (14)

و اگر [آن دو] تلاش کنند که تو [را وادار نمایند] بر [اینکه] چیزی را که هیچ علمی به [خدا بودن و ربوبیت] آن نداری شریک من قرار دهی، از آنان اطاعت مکن؛ ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوه ای پسندیده معاشرت کن و راه کسی را پیروی کن که [با توبه و ایمان و اخلاص] به من بازگشته است؛ سپس بازگشت شما فقط به سوی من است، پس شما را از آنچه انجام می دادید، آگاه می کنم. (15)

36- خدایا برا چه ازدواج کنم؟ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (21) روم.

و از نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد؛ یقیناً در این [کار شگفت‌انگیز] نشانه‌هایی است برای مردمی که می‌اندیشند.

آرامش، هدف مهم از زندگی مشترک است. دوستی و مهربانی نیز به عنوان چاشنی‌های بزرگ زندگی مشترک در آیه بیان شده است. اصولاً همسر آرامشگر و دوستی و محبت بنیان یک خانواده را تشکیل و تثبیت می‌کند. امام رضا (ع) فرمود: چه بزرگ نعمتی است همسر صالح و شایسته که وقتی انسان به او نگاه می‌کند شادمان می‌شود و وقتی هم که شوهرش در نزدش نیست، خودش و مال شوهر را حفظ می‌کند.

37- خدایا یک همسر شایسته چه صفات و خصوصیات دارد؟

ویژگی‌های همسر خوب

1. دین و ایمان: قرآن در درجه اول روی دین و ایمان همسر بسیار تاکید می‌کند: "مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، خداپرست، روزه‌دار، غیر باکره و باکره باشند".³²

الف. قرآن می‌فرماید: و با زنان مشرک ازدواج نکنید مگر آنکه ایمان بیاورند و همان کنیزی با ایمان بهتر از زن آزاد مشرک است هر چند از (زیبایی) او به شگفت آید و به مشرکان زن ندهید مگر آنکه ایمان بیاورند و همانا برده مؤمن بهتر از آزاد مشرک است هر چند از (مال و زیبایی) او شگفت زده شوید.

2. اخلاق خوب و خوش

امام رضا علیه السلام در جواب یکی از یارانش که نوشته بود قصد ازدواج با کسی را دارم که خوش اخلاق نیست، فرمودند: اگر بد اخلاق است با او ازدواج نکن. «3»

3. اصالت خانوادگی

³². (5) تحريم

پیامبر فرمود: مردم از سبزه‌هایی که بر زباله می‌روید بپرهیزید. گفتند: یا رسول الله مراد چیست؟ فرمود: زنان زیارویی که در خانواده‌ای ناپاک روئیده‌اند.

خصوصیت مهم دیگر، نداشتن دوست پسر است که قرآن کریم به آن اشاره می‌کند:

"پاکدامن باشند نه زناکار و نه گیرندگان دوست پنهانی"^{۳۳}.

در مورد طرز راه رفتن با حالت حیا و شرم می‌فرماید: فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ - 25 قصص -

پس یکی از آن دو [زن] در حالی که با حالت شرم و حیا گام برمی‌داشت، نزد موسی آمد.

اینکه خداوند متعال دارد نحوه راه رفتن دختر را با حیا و عفت توصیف می‌کند، معلوم است که بسیار مهم است.

در مورد طرز صحبت کردن در سوره احزاب می‌فرماید: پس ای زنان در گفتار خود، نرمی و طنازی و با ناز و کرشمه صحبت کردن [چنانکه عادت بیشتر زنان است] نداشته باشید تا کسی که بیمار دل است طمع کند، و سخن پسندیده و شایسته گوید. (32) احزاب

امروزه به این ظرافت‌های رفتاری "زبان بدن"^{۳۴} گفته می‌شود. یعنی طرز گام برداشتن، لباس پوشیدن، رنگ لباس، فرم لباس، نحوه صحبت کردن، تن صدا در زنان و مردان و دیگر خصوصیات که حاوی پیام‌های زیادی در عرصه ارتباطات اجتماعی است و انسان‌ها در واقع در کنار صحبت کردن در حال مخابره پیام به دیگران با این زبان بدن هستند و بسیار موثرتر و گیراتر از صحبت کردن است

مهریه

1. مرد برای اثبات صداقت خویش، مهریه را نثار زن می‌کند و لذا به آن صداق می‌گویند و پشتوانه زن است در طول زندگی و پس از طلاق یا مرگ همسر.

2. مقدار مهریه در اسلام تعیین نشده، اما در احادیث از مهریه‌های سنگین مذمت شده و چنین آمده است که مهریه زیاد مایه کینه و عداوت می‌شود.

³³. نسا. 25.

³⁴. body language.

3. مرد باید سعی کند در اولین فرصت که تمکن پیدا کرد مهریه زن را پردازد.^{۳۵}

جهیزیه

1. داماد، نه شرعا و نه قانونا حق مطالبه جهاز را ندارد، گرچه مرسوم است که خانواده عروس اسباب و لوازم زندگی را خریداری می کنند.

2. جهاز برای تامین آسایش دو زوج جوان است، نه فخرفروشی و خودنمایی.^{۳۶}

38-خدایا محارم یک خانم چه کسانی هستند که مجاز هستند آرایش و زینت های او را ببینند؟

و به زنان با ایمان بگو: «دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که [طبعاً] از آن پیدا است. و باید روسری خود را بر گردن خویش [فرو] اندازند، و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان [همکیش] خود یا کنیزانشان یا خدمتکاران مرد که [از زن] بی نیازند یا کودکانی که بر عورت های زنان وقوف حاصل نکرده اند، آشکار نکنند؛ و پاهای خود را [به گونه ای به زمین] نکوبند تا آنچه از زینتشان نهفته می دارند معلوم گردد. ای مؤمنان، همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید، امید که رستگار شوید. (نور-31)

39-خدایا چه کسانی باید دغدغه ازدواج جوانان را داشته باشند؟

(وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (نور) 32)

[مردان و زنان] بی همسر تان و غلامان و کنیزان شایسته خود را همسر دهید؛ اگر تهیدست اند، خدا آنان را از فضل خود بی نیاز می کند؛ و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

پیام های آیه: ۳۷

³⁵. (1) کافی ج 5 ص 332

³⁶. تفسیر نور ج 6 ص 179

1- خانواده و جامعه، مسئول ازدواج افراد بی همسر است.»

2- ازدواج در اسلام، امری مقدّس و مورد تأکید است. بر خلاف برخی ادیان تحریف شده که ازدواج را برای روحانیون کلیسا ممنوع کرده اند.

3- لازم نیست خواستگاری، از طرف خاصی باشد، هر یک از طرفین ازدواج می توانند پیشقدم شوند.»

4- تنها سفارش به ترک نگاه حرام، کافی نیست، برای ازدواج جوانان باید اقدام کرد.»

5- زنان بیوه را نیز همسر دهید. «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى» («ایامی»، شامل آنان نیز می شود.)

6- داشتن صلاحیت، شرط ازدواج است. «وَالصَّالِحِينَ» (یعنی باید طرفین صلاحیت اداره زندگی مشترک را داشته باشند.)

7- اقدام جامعه برای عروس و داماد کردن افراد صالح، تشویقی است که جوانان لایبالی و هرزه نیز خود را در مدار صالحان قرار دهند. «وَالصَّالِحِينَ...» (بنا بر این که مراد از صلاحیت، صلاحیت اخلاقی و مکتبی باشد.)

8- در تأمین نیازهای جنسی، فرقی میان انسان ها نیست. (زن، مرد، غلام و کنیز)»

9- فقر، نباید مانع اقدام در امر ازدواج شود.

دانشمندان می گویند: ارضای صحیح و به موقع غریزه ی جنسی، برای سلامت جسم و جان یک ضرورت است و ترک آن باعث بیماری های روانی و امراضی از قبیل: ضعف اعصاب، اضطراب، افسردگی، یأس، تشنّج، تندخویی، بدبینی، گوشه گیری و گاهی سوء هاضمه و سردرد می شود

حال در این سخنان تأمل کنید تا نظر اسلام در باب ازدواج روشن تر شود:

1- پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر که فرزندش به سن ازدواج رسد و برای ازدواج فرزندش امکانات داشته باشد، ولی امکان ازدواج او را فراهم نکند، سپس فرزند دچار حرام شود، گناهکار خواهد بود.

- 2- پیامبر اکرم (ص) فرمود: دخترها و پسرهای مجرد را همسر دهید. همانا خداوند خلق و خوی آنان را نیکو می‌کند، روزی آنان را وسعت می‌دهد و جوانمردی آنها را افزایش می‌دهد.
- 3- امام صادق (ع) فرمود: هر که دختر یا پسر مجردی را همسر دهد، خداوند در روز قیامت با دیده رحمت به او می‌نگرد.
- 4- پیامبر اکرم (ص) فرمود: [مراسم] ازدواج را آشکار برگزار کنید و خواستگاری را پنهان.
- 5- امام صادق (ع) فرمود: زن، قید و بند زندگی است، پس دقت کن که خودت را به چه چیز مقید می‌سازی، برای زنان سنجشی نیست، نه برای خوبان آنها و نه برای بدان آنان. زن‌های خوب را با طلا و نقره نیز نمی‌توان سنجید، زیرا از طلا و نقره برترند و زنان بد را با خاک هم نمی‌توان ارزش‌گذاری کرد که خاک از آنها بهتر است.
- 6- امام جعفر صادق (ع) فرمود: اگر مرد با زن به خاطر زیبایی یا ثروتش ازدواج کند، به همان واگذار شود و اگر با (زن) به خاطر دینش و فضائلش ازدواج کند، خداوند زیبایی و ثروت را روزیش گرداند.
- 7- پیامبر اکرم (ص) فرمود: وقتی مرد به زن خود (با محبت) می‌نگرد و زنش به او (با مهر) نگاه می‌کند، خداوند به دیده رحمت بر آنها می‌نگرد.
- 8- امام باقر (ع) فرمود: هر مردی که همسری اختیار می‌کند، باید او را اکرام و احترام کند.
- 9- حضرت علی (ع) فرمود: زن مسلمان باید خودش را برای شوهرش خوشبو کند.
- 10- از امام باقر یا امام صادق (ع) در مورد زیور طلا برای زنان سؤال شد؛ ایشان فرمودند: استفاده از آن هیچ اشکالی ندارد. سزاوار نیست که زن خودش را معطل کند (یعنی از زیور آلات استفاده نکند) ولو آویختن گردنبندی به گردنش باشد.
- 11- امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) به زنان اجازه داد تا موی سر خود را به رنگ سیاه رنگ کنند؛ آن حضرت فرمود: پیامبر (ص) زنان مجرد و متأهل را سفارش کرد موی سر خود را خضاب کنند و زنان متأهل برای شوهرانشان خود را زینت نمایند.
- 12- امام باقر (ع) فرمود: همان طور که شوهران دوست دارند زن خود را زینت شده ببینند، زنان نیز دوست دارند شوهر خود را آراسته ببینند.
- 13- امام کاظم (ع) فرمود: آراستگی شوهر برای زن، عفت او را زیاد می‌کند.

14- امام رضا (ع) فرمود: پدرم به نقل از پدران بزرگوارشان خبر داده است که به درستی که زنان بنی اسرائیل از عفاف خارج شدند و مرتکب گناه گردیدند و از عفاف خارج نکرد آنها را مگر کم بودن آراستگی همسرانشان و فرمود: همانا زن، از تو همان چیزی را می‌خواهد که تو از او می‌خواهی.

15- امام صادق (ع) فرمود: نباید مرد با زنش آمیزش کند (در حالی که) کودکی در اتاق هست، زیرا همانا آن (آمیزش در حضور کودک) از چیزهایی است که در آینده موجب زنا میشود.

16- پیامبر خدا (ص) فرمود: بهترین زنان، زنان پاکدامن با شهوت (دارای میل جنسی) هستند، پاکدامن در ارتباط با نامحرم و شهوت‌ران با همسر.

17- پیامبر اکرم (ص) فرمود: خدا مأموله‌گر را لعنت کند؛ یعنی زنی که شوهر به بسترش خواند، او گوید: [کمی بعد] تا مرد خوابش ببرد.

18- عبدالله بن عمرو بن عاص در زمان پیامبر خدا (ص) در عبادت کوشا بود. او با زنی ازدواج کرد، اما به دلیل روزه گرفتن و نماز خواندن به او توجه نمی‌کرد. پدر از (دختر

درباره حال مرد پرسید. (دختر) گفت: عبدالله مرد خوبی است، اما دنیا را ترک کرده است. عمرو (پدر دختر) آن سخن را برای پیامبر خدا نقل کرد. پیامبر او را خواست و فرمود: ای عبدالله آیا روزها روزه می‌گیری؟ جواب داد: آری؛ فرمود: آیا شب را به عبادت می‌گذرانی؟ جواب داد: آری؛ پس فرمود: ولی من روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم و شب عبادت می‌کنم و می‌خواهم و با زنان آمیزش می‌کنم؛ ای عبدالله به درستی که پروردگارت حقی بر تو دارد و چشمت حقی بر تو دارد و عروس تو بر تو حقی دارد و عقل و خرد تو حقی بر تو دارد؛ پس حق هر صاحب حقی را به او بده.³⁸

19- امام صادق (ع) فرمود: ... سلمان گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: هر مردی که زنی داشته باشد و خواهش‌های جنسی او را به‌جا نیاورد یا (دختری داشته باشد و) او را به کسی که خواهش‌های جنسی او را برآورده می‌کند، تزویج نکند، سپس زن به گناه مبتلا شود، برای آن مرد نیز مانند همان گناه به شمار می‌آید

³⁸. مهارت‌های زندگی خانوادگی در آئینه آیات و روایات، ص: 128

20- امام صادق (ع) به نقل از پدرانشان فرمود: امیرمؤمنان (ع) در يك مجلس به یارانش چهار صد باب علم از آنچه برای مؤمن و دنیایش را اصلاح می کند، آموخت؛ از جمله آن حضرت فرمود: هنگامی که یکی از شما خواست با همسرش آمیزش جنسی کند، پس نباید شتاب کند، زیرا زنان نیازهایی دارند.

21- امام صادق (ع) فرمود: پس اگر یکی از شما قصد آمیزش با همسرش را دارد، باید میان آن دو عشقبازی باشد، زیرا این کار رابطه زناشویی را لذت بخش تر کند.

22- امام صادق (ع) فرمود: هنگامی که مؤمنان در آستانه درها (مواقف قیامت) محاسبه می شوند، همسرانشان در انتظار آنها هستند، همان گونه که در دنیا در آستانه در، منتظر آنها بودند. پس فرستاده ای به زنان بشارت می دهد و می گوید: به خدا قسم فلانی از حساب معاف شد. زنان می گویند: به خدا؟ پس گفته می شود: به خدا او را دیدم که از حساب معاف شد؛ و هنگامی که نزد همسرانشان می آیند، آنها به او تبریک گفته، می گویند: در دنیا کسی جز ما استحقاق اینکه خانواده تو باشد را نداشت.

23- امام علی (ع) فرمود: بدون آنکه از دختر خود در مورد ازدواجش نظرخواهی کنید، او را به ازدواج کسی در نیاورید، زیرا دختر نسبت به خودش آگاه تر است (و باید نظر او را در مورد خواستگارش (پرسید) پس اگر سکوت کند (از حیا) یا گریه کند (از شوق) یا بخندد (از شادمانی) اجازه داده است، ولی اگر موافق نباشد او را به ازدواج در نیاورید.

24- شخصی گوید: به امام صادق (ع) گفتم: می خواهم با زنی ازدواج کنم و پدر و مادرم، می خواهند زن دیگری را به ازدواج من درآورند؛ امام (ع) فرمود: با کسی که خودت می خواهی ازدواج کن و با آنکه پدر و مادرت می خواهند (و تو مایل نیستی) ازدواج مکن.

25- امام موسی کاظم (ع) فرمود: بهترین همسر آن زنی است که او را دوست داشته باشی و عاقل و فرهیخته باشد.

26- پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر که به خاطر خدا ازدواج کند و برای خدا کسی را همسر دهد، سزاوار سرپرستی خدا می شود.

27- امام رضا (ع) فرمود: جبرئیل بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند بر تو سلام می فرستد و می گوید: دختران به منزله میوه درخت هستند. پس زمانی که میوه برسد، چاره ای جز چیدن آن نیست و الا خورشید آن را فاسد می کند و وزش بادهای آن را تغییر می دهد. همانا وقتی دختران از نظر ادراک جنسی مانند زن ها شدند، چاره ای جز شوهرکردن برای آنان نیست و الا از فتنه ایمن نیستند. پس رسول خدا (ص) بر بالای منبر رفت (و برای مردم خطبه خواند. سپس به آنچه خداوند آنها را مأمور به آن کرده بود، آگاه کرد. مردم گفتند: یا رسول الله دختران را به چه کسی شوهر دهیم؟) حضرت فرمود: به پسران هم شأن آنها. مردم گفتند: مقصود از هم شأن چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: افراد با ایمان بعضی کفو و هم شأن دیگر هستند.

28- پیامبر (ص) فرمود: هر که توانگر باشد، ولی ازدواج نکند از من نیست.

29- پیامبر اکرم (ص) فرمود: کسی که دوست داشته باشد خدا را پاک ملاقات کند، باید ازدواج نماید.

30 پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر جوانی که در آغاز جوانی خویش ازدواج کند، شیطان فریاد بر می‌آورد: ای وای، ای وای! دو سوم از دین خود را از دستبرد من در امان داشت. پس این بنده خدا باید در يك سوم باقیمانده، تقوای الهی پیشه کند.

این موارد قاشقی از دریای بی کران سخنان اهل بیت بود. حال قضاوت کنید نظر دین در باب شهوت و نیروی جنسی چگونه است؟؟؟

40-خدایا کسانی که شرایط ازدواج را ندارند چه کار کنند؟

(وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ) نور. 33

کسانی که (وسیله‌ی) ازدواج نمی‌یابند، پاکدامنی و عفت پیشه کنند، تا آن که خداوند از کرم خویش، آنان را بی‌نیاز نماید

نکته: ابتدا باید به هر کس که می‌تواند سفارش کرد ازدواج کند، سپس به غیر متأهلان سفارش عفت و پاکدامنی نمود. (آیه «وَأَنْكِحُوا» قبل از آیه «وَلْيَسْتَغْفِرِ» آمده است)

پیام‌ها:

1- دسترسی نداشتن به همسر، مجوز گناه نیست، صبر و عفت لازم است.

2- هر کجا احساس خطر بیشتر باشد، سفارش مخصوص لازم است. «وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» (چون افراد غیر متأهل بیشتر از دیگران در معرض فحشا و منکر هستند، خداوند در فرمان به عفت، آنان را مخاطب قرار داده است)

3- جوانان بخاطر امکانات ازدواج، به سراغ تهیه‌ی مال از راه حرام نروند و عفت و تقوا از خود نشان دهند. «حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»

4- در حفظ عفت و پاکدامنی عمومی، هم باید جوانان خود را حفظ کنند، «وَلَيْسَتَعْفِيفٍ»، هم خانواده و حکومت قیام کند «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامِي»، و هم ثروتمندان جامعه به پاخیزند. «وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ».³⁹

42- خدایا اگر زوجی در زندگی به مشکل برخوردند و ترس جدایی بین آنها بود چه کار کنند؟

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (نسا- 35)

و [شما ای حاکمان شرع و عقلا و بزرگان خانواده!] اگر از جدایی و ناسازگاری میان زن و شوهر بیم داشتید، پس داوری از خانواده مرد، و داوری از خانواده زن [برای رفع اختلاف] برانگیزید که اگر هر دو داور قصد اصلاح داشته باشند، خدا میان دو داور توافق و سازگاری ایجاد می کند [تا به صلاح زن و شوهر حکم کنند]؛ یقیناً خدا [به نیات و اعمال شما] دانا و آگاه است. (35).

پیشنهاد قرآن تشکیل محکمه صلح خانوادگی است.

این آیه، برای رفع اختلاف میان زن و شوهر، و پیشگیری از وقوع طلاق، یک دادگاه خانوادگی را با امتیازات زیر مطرح می کند:

1- داوران، از هر دو فامیل باشند تا سوز، تعهد و خیرخواهی بیشتری داشته باشند. 2- این دادگاه، نیاز به بودجه ندارد

3- رسیدگی به اختلافات در این دادگاه، سریع، بدون تراکم پرونده و مشکلات کار اداری است. 4- اسرار دادگاه به غریبه ها نمی رسد و مسائل اختلافی در میان خودشان می ماند. 5- چون داوران از خود فامیلند، مورد اعتماد طرفین می باشند.»

از امام صادق علیه السلام درباره ی فَبْعَثُوا حَكَمًا ... سؤال شد، حضرت فرمود: حَكَمِينَ نمی توانند به طلاق و جدایی حکم کنند، مگر آنکه از طرفین اجازه داشته باشند⁴⁰

39. تفسیر نور ج 6 184

40. تفسیر نور ج 2 63

44-خدایا آیا زنان استقلال اقتصادی دارند یا خیر و آیا تکلیف اقتصادی نیز دارند یا خیر؟

اجمالاً پاسخ این است که زنان استقلال اقتصادی دارند یعنی هر چه بر اثر تلاش و کوشش خود بدست آورد مالک آن خواهد بود، ولی زن در خانواده تکلیف اقتصادی ندارند. بلکه وظیفه نان آوری در خانه بر عهده مرد است.

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (نسا- 7)

برای مردان از آنچه پدر و مادر و نزدیکان [پس از مرگ خود] به جای می گذارند سهمی است؛ و برای زنان هم آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جای می گذارند سهمی است، اندک باشد یا بسیار، سهمی است لازم و واجب.

پیام‌ها:

1- زنان همانند مردان حق ارث دارند و دین، حافظ حقوق آنان است. 2- ارث، از اسباب مالکیت است. 3- خویشاوندی که نزدیک تر است، در ارث مقدم تر است. 4- تقسیم عادلانه‌ی میراث، مهم است، نه مقدار آن. 5- سهم ارث، تغییر ناپذیر است.⁴¹

45-خدایا ازدواج با چه کسانی حرام است؟

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (22)

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ إِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (23)

و با زنانی که پدرانتان با آنان ازدواج کرده‌اند ازدواج نکنید، مگر آنچه [پیش از اعلام این حکم] انجام گرفته باشد. یقیناً این عمل، عملی بسیار زشت و منفور و بد راهی است. (22)

[ازدواج با این زنان] بر شما حرام شده است: مادرانتان، و دخترانتان، و خواهرانتان، و عمه‌هایتان، و خاله‌هایتان، و دختران برادر، و دختران خواهر، و مادرتان که شما را شیر داده‌اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران همسرانتان، و دختران همسرانتان که در دامان شمایند [و تحت سرپرستی شما پرورش یافته‌اند، البته] از آن همسرانی که با آنان آمیزش داشته‌اید، و اگر آمیزش

⁴¹ تفسیر نور ج 2 24

نداشته‌اید، بر شما گناهی نیست [که مادرشان را رها کرده با آنان ازدواج کنید]، و [نیز] همسران پسرانتان که از نسل شما هستند [بر شما حرام شده است]. و هم چنین جمع میان دو خواهر [در یک زمان ممنوع است]، جز آنچه [پیش از اعلام این حکم] انجام گرفته باشد؛ زیرا خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. (23)

46-خدایا کسانی که دختران و زنان مومن را مورد اتهام زنی قرار می دهند و نسبت زشت می دهند چه مجازاتی دارند؟

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (4) نور

و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند، سپس چهار گواه و شاهد نمی آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید، و هیچگاه شهادتی از آنها نپذیرید، و اینانند که خود فاسقند.

و در آیه ای دیگر می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ نَعِيمٌ (23) نور

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (24) نور

بی گمان، کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر [از همه جا] و با ایمان نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند، و برای آنها عذابی سخت خواهد بود،

در روزی که زبان و دستها و پاهایشان، بر ضد آنان برای آنچه انجام می دادند، شهادت می دهند.

50-خدایا آیا اساساً فرضیه جدایی دین از سیاست صحیح است یا خیر؟

جواب این است که هر کس توهم کند دین از سیاست جداست، نه دین را شناخته و نه سیاست را. دقت بفرمایید در قران کریم انبیای الهی به سراغ چه کسانی می رفتند؟ با چه کسانی منازعه داشتند؟ اگر انبیای الهی فقط در گوشه خانه یا حجره خود احکام می گفتند و با سیاست کاری نداشتند که کسی با آنها کاری نداشت. اصولاً چرا خداوند متعال در قران کریم ماجراهای حضرت موسی و فرعون و قوم بنی اسرائیل را به کرات بیان می کند؟ برای اینکه دین و سیاست جدایی بردار نیست. اصولاً دین با عرصه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در هم آمیخته است. و سیاست وسیله و ابزاری برای اجرای دین و احکام و حدود الهی است. و بدون قدرت و حاکمیت محال است بتوان احکام و عدالت و امنیت را در جامعه پیاده سازی کرد. سیاست در دین وسیله و بستر اجرای احکام و حدود الهی است نه بستری برای قدرت پرستی و ظلم و پر کردن جیب انسان. عرصه

سیاست عرصه خدمت به بشریت است. ولی سیاست در نگاه غرب وسیله به قدرت رسیدن و برتری طلبی است. توماس هابز نظریه پرداز علوم سیاسی انگلیسی را این طور تعریف می کند: "سیاست گرگ انسان است". و البته کشور انگلستان در طول تاریخ خود این تعریف را خوب عمل کرده است. جنایات آنها در ایران ما نمونه این عملکرد است. همین یک مثال کافی است:

در سال 1296 تا 1298 هجری شمسی در ایران قحطی آمد که با نقش انگلیس در این بحران، از بیست میلیون جمعیت 9 میلیون نفر تلف شدند. (فیلم سینمایی "یتیم خانه ایران" به کارگردانی ابولقاسم طالبی روایتگر این قسمت از تاریخ معاصر ایران است).

در این مطلب دقت کنید:

"مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجراییه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد."^{۴۲}

علاوه بر این " احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود، و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود؛

یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است."^{۴۳}

از طرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ». که امر به تهیه و تدارک هر چه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است؛ و امر به آماده باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش.

⁴². ولایت فقیه- امام خمینی- ص 22.

⁴³. همان- ص 27.

در مورد احکام قضایی اسلام، آیا بدون در دست داشتن قدرت و حاکمیت میتوانیم دادگاه تشکیل دهیم و متهمان و مجرمان را احضار و با اقتدار به پرونده آنها رسیدگی کنیم؟ اگر قدرت و حاکمیت نداشته باشیم آیا می شود از کیان مرزهای اسلامی دفاع کنیم و از جان و مال و ناموس مسلمین حفاظت کنیم؟ تصور کنید در وقایع اخیر خاور میانه در قضیه ظهور داعش و در همسایگی ما اگر ما قدرت و اقتدار و حاکمیت نداشتیم و نیروهای نظامی و امنیتی ما در کشورهای عراق و سوریه حضور مستشاری و نظامی پیدا نمی کردند، داعش بعد از تصرف کامل سوریه و عراق و لبنان به سمت هدف اصلی خود یعنی ایران حرکت می کرد و ما الان می خواستیم در ایلام و کرمانشاه و همدان با آنها مواجه شویم؟ اگر حاکمیت و قدرت نداشتیم آیا در بعد امنیت ملی و داخلی دچار چالش جدی نمی شدیم؟ آیا هر روز، جامعه ما مانند کشورهای همسایه، شاهد اقدامات تروریستی و قتل و کشتار مسلمانان و شیعیان و بمب گذاری های ویران کننده و به خاک و خون کشیده شدن زنان و کودکان، نبودیم؟

اگر کسی پرسد که ما با استکبار مشکلی نداریم پاسخ می دهیم شما قران و روایات و منابع دین را نمی شناسید. و تا استکبار هست استکبار ستیزی هم هست. سوال دیگر این است که برای چه باید بگوییم مرگ بر امریکا؟ باید بگوییم که منظور ما از مرگ بر امریکا، مرگ بر استکبار و مرگ بر فرعون امروز است. ابراهیم با نمرود می جنگید. پیامبر با اشراف قریش. جنگ حق و باطل در تاریخ مثال زدنی است. قران اساساً یک کتاب استکبار ستیز است. آیا کشوری که در 50 کشور دنیا غارت، کشتار و جنگ راه انداخته مصداق استکبار نیست؟ اولین استکبار ستیز خداوند متعال و اولین مستکبر شیطان است.

امام خمینی در بیانی می فرماید:

به علاوه، استعمارگران به دست عمال سیاسی خود، که بر مردم مسلط شده اند، نظامات اقتصادی ظالمانه ای را تحمیل کرده اند؛ و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف، صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است. و در طرف دیگر، اقلیتهایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند، و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیتهای حاکم و دستگاههای حکومتی جائر مانع آنهاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیر المؤمنین (ع) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می دهد و می فرماید: وَ كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا، وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا

دشمن ستمگر، و یاور و پشتیبان ستمدیده باشید.

علمای اسلام موظفند با انحصارطلبی و استفاده‌های نامشروع ستمگران مبارزه کنند؛ و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند، و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخوار در ناز و نعمت به سر ببرند. امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت ننشینند و بیکار نایستند.^{۴۴}

آیات قران :

1- اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (24 طه) : ای موسی به سوی فرعون برو که او به سرکشی برخاسته است.

این آیه یکی از صریح‌ترین آیات در موضوع ماست. یعنی مواجه جدی پیامبری الهی با حاکمیت و سیاست غیر انسانی و غیر الهی و ظالم به نام فرعون. پس ورود به عرصه سیاست و حاکمیت جز بدیهی‌ترین وظایف پیامبران الهی است.

2- وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (17) أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (18) وَ أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (19) وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (20) وَ إِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِزُوا لِي فَاغْتَرِزُوا لِي (21) دَخَانِ.

و همانا پیش از آنان قوم فرعون را آزمودیم، و پیامبری بزرگوار برای آنان آمد، (17) که [به آنان گفت:] بندگان خدا را [که به آزار و شکنجه شما گرفتارند] به من واگذارید؛ زیرا من برای شما فرستاده‌ای امینم. (18) و در برابر خدا تکبر نکنید که من برای شما دلیلی روشن آورده‌ام. (19) و من به پروردگارم و پروردگار شما از اینکه مرا سنگسار کنید [یا برانید یا متهم کنید] پناه می‌برم؛ (20) و اگر به من ایمان نمی‌آورید [از آزدن من و باز داشتن مردم از ایمان آوردن] کناره‌گیری کنید. (21)

در این آیات هم ملاحظه می‌کنید که صراحتاً موسی ع به فرعونیان و مستکبران می‌گوید که مردم را به من واگذار کنید و خود کناره‌گیری کنید چرا که زمام بندگان خدا بایستی در دست امانتدار خدا و خلیفه خدا و نه در دست ظالمان و مستکبران باشد.

3- أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ آلِ الذِّكْرِ إِسْرَائِيلَ إِذْ قَالَ لَهُمُ الرَّسُولُ رَبِّي آلَ الذِّكْرِ أَتَىٰ عَلَىٰ آلِ الذِّكْرِ الْوَيْحُ وَ يُسْمِعُ بَأْسَ الْمَلَائِكَةِ مِنَ السَّمَاءِ أَنْ يَخَرِّجَ أَمْثِلَ آلِ الذِّكْرِ فِي الْأَرْضِ وَ يُضَلِّقُ كُفْرَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ يُؤْتِي السَّمَاءَ بَرَقًا فَتَأْتِي الْمَلَائِكَةُ بِالْحَمَلِ الْمَكِينِ أَلْقَتْهُمُ الصَّعِيرَ وَ نَبَأَهُمُ الْحَمِيمَ (258) بقره.

آیا [با دیده عبرت] ننگریستی به کسی که چون خدا او را پادشاهی داده بود [از روی کبر و غرور] با ابراهیم درباره پروردگارش به مجادله و ستیز و گفتگوی بی‌منطق پرداخت؟! هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارم کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند

۴۴. همان ص 28.

[او] گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. [و برای مشتبه کردن کار بر مردم، دستور داد دو زندانی محکوم را حاضر کردند، یکی را آزاد و دیگری را کشت. [ابراهیم] برای بستن راه مغالطه و تزویر به روی دشمن] گفت: مسلماً خدا خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد، تو آن را از مغرب برآور! پس آنکه کافر شده بود، متحیر و مبهوت شد. و خدا گروه ستم‌گر را [به خاطر تجاوز، ستم، پافشاری بر عناد و لجاجشان] هدایت نمی‌کند. (258)

در این آیه نیز منطق قوی و عقلانیت محض و قدرت استدلال حضرت ابراهیم را در برابر نمود ملاحظه می‌کنید. ماجرای شکست بت‌ها^{۴۵} توسط ابراهیم ع نمونه دیگری از مواجهه سخت ایشان با فرهنگ و سیاست هیئت حاکمه مستکبران است که در دیگر آیات به این موضع اشاره شده است. دقت فرمایید اگر حضرت ابراهیم ع در خانه خود می‌نشست و فقط پند و موعظه می‌کرد و کاری با سیاست نداشت که نمودیان او را تهدید به قتل نمی‌کردند و به آتش نمی‌انداختند.

بنابراین هر کس آشنایی اجمالی با منابع دین از جمله قرآن داشته باشد توهم جدایی دین از سیاست به ذهنش هم خطور نمی‌کند. و کسانی که این شعار ناحق جدایی دین از سیاست را تکرار می‌کنند سواد دینی و قرآنی ندارند و در واقع حرف و نظر خدا را قبول و باور ندارند.

36- چرا در اسلام، مرتد را می‌کشند؟ آیا این کار مخالف آزادی عقیده نیست؟

مرتد کیست؟

مرتد کسی است که از اسلام خارج شده، و کفر را اختیار نماید. خروج از اسلام با انکار اصل دین، یا یکی از اصول دین (توحید، نبوت و معاد) حاصل می‌شود. هم‌چنین با انکار یکی از ضروریات دین که برای همه مسلمانان روشن و واضح است به گونه‌ای که ملازم با انکار رسالت باشد، و انسان به این ملازمه توجه داشته باشد، ارتداد حاصل می‌شود. ارتداد به دو قسم فطری و ملّی تقسیم می‌شود.

مرتد فطری، کسی است که پدر یا مادرش در هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان بودند و خودش پس از بلوغ، اظهار اسلام کرده، و سپس از اسلام خارج شده است.

مرتد ملّی کسی است که پدر و مادرش هنگام انعقاد نطفه او کافر بودند، و او پس از بلوغ، اظهار کفر کرد و سپس اسلام آورده، و مجدداً کافر شده است.

⁴⁵ آیات 64 تا 57 سوره انبیا.

حکم مرتد در ادیان الهی و مذاهب اسلامی

در فقه شیعه، مرتد دارای برخی از احکام مدنی در باب ارث و زوجیت است که ظاهراً این احکام خارج از سؤال هستند.

حکم جزایی مرتد این است که مرتد فطری اگر مرد باشد کشته می‌شود و توبه او نزد قاضی قبول نمی‌شود، اما اگر مرد مرتد ملّی باشد نخست دعوت به توبه می‌شود، اگر توبه کرد آزاد می‌شود، و اگر نه کشته می‌شود. زن مرتد، چه فطری باشد چه ملّی، کشته نمی‌شود، بلکه دعوت به توبه می‌شود، اگر توبه کرد آزاد می‌شود، و اگر نه در زندان باقی می‌ماند.

در فقه اهل سنت؛ بنابر رأی مشهور، مرتد - در همه انواع آن - ابتدا دعوت به توبه می‌شود، اگر توبه کرد آزاد می‌شود، و اگر نه کشته می‌شود و فرقی میان ملّی و فطری و زن و مرد نیست.

ارتداد در ادیان الهی غیر از اسلام جرم و گناه، و مجازات آن مرگ است.

بنابراین، می‌توان گفت: ارتداد از دیدگاه همه ادیان و مذاهب جرم و گناه است و مجاز آن - با اختلاف در شرایط - مرگ است.

فلسفه مجازات مرتد

برای روشن شدن فلسفه مجازات مرتد باید به چند نکته توجه کرد:

3-1. احکام اسلام به دو حیطه احکام فردی و احکام اجتماعی تقسیم می‌شود. احکام اجتماعی بر اساس مصالح اجتماعی وضع می‌شوند، و گاه تأمین این مصالح، بخشی از آزادی‌های فردی را محدود می‌کند. این نکته در هیچ جامعه‌ای قابل انکار نیست.

3-2. شخص مرتد اگر تمام تلاش خود را در شناخت حق کرده باشد، در ارتداد خود، نزد خدا، معذور است و واقعاً در حیطه احکام فردی خود مجرم، نیست، اما اگر در شناخت حق کوتاهی کرده باشد، در حیطه احکام فردی نیز مجرم است.

هرگاه مرتد، ارتداد خود را به جامعه بکشد، رفتار او در حوزه احکام اجتماعی قرار می‌گیرد و ملاک‌های احکام اجتماعی را پیدا می‌کند و از این دیدگاه مجرم است؛ زیرا:

اولاً: حقوق دیگران را ضایع کرده است؛ چرا که در اذهان عمومی ایجاد شبهه و شک می‌کند و واضح است که ترویج شبهات در افکار عمومی باعث تضعیف روحیه ایمانی جامعه می‌شود و از آن‌جا که بررسی شبهات در توان متخصصان و دین‌شناسان است، عامه مردم دیندار - که این توانایی را در خود نمی‌بینند - حق خود می‌دانند که فضای عمومی جامعه سالم بماند.

ثانیاً: با قطع از این که حفظ روحیه ایمانی جامعه حق مردم است، اسلام آن‌را از مصالح اجتماعی می‌داند؛ لذا به تعظیم شعائر دین ترغیب کرده، و از شکستن آن نهی کرده است.

نتیجه این که ارتداد شاید از دیدگاه حکم فردی جرم نباشد، ولی از دیدگاه حکم اجتماعی جرم است.

3-3. با توجه به جرم بودن ارتداد، فلسفه مجازات آن‌را در امور زیر می‌توان بیان کرد:

الف) استحقاق مجازات،

مجازات مرتد، کیفری است که به جهت اختلال در نظم اخلاقی جامعه ایجاد کرده است. هر اندازه اختلال اخلاقی و مذهبی و نیز تضعیف حقوق عمومی بیشتر باشد، مجازات باید سنگین‌تر باشد. روشن است جامعه‌ای که روحیه دینی در آن رو به تضعیف برود جامعه‌ای دور از سعادت واقعی است، هر چند از نظر تکنولوژی پیش‌رفته باشد. به همین دلیل است که علاوه بر ارتداد، هر عمل دیگری که اعتقادات و ایمان عمومی را تضعیف کند، دارای مجازات سنگین است، از قبیل ناسزاگویی به پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع)؛ زیرا وقتی تقدس این امور در جامعه شکسته شود راه تحریف دین و نابودی آن باز می‌شود.

ب) جلوگیری از ادامه تبلیغ ارتداد توسط شخص مجرم،

مرتد تا زمانی که ارتداد خود را اظهار نکرده جرم اجتماعی مرتکب نشده است، مجازات سنگینی که از سوی اسلام برای ارتداد تعیین شده است راه تبلیغ ارتداد را می‌بندد.

ج) نشان دادن اهمیت دین در جامعه،

هر نظام حقوقی و جزایی با وضع قوانین خود نشان می‌دهد که چه اموری برای آن اهمیت بیشتری دارد. وضع مجازات سنگین برای ارتداد، اهمیت حفظ روحیه ایمانی جامعه را می‌رساند.

د) ترغیب به تفکر بیشتر در دین، قبل از پذیرش آن،

مجازات مرتد، غیر مسلمانان را ترغیب می‌کند که با توجه و دقت بیشتری اسلام را بپذیرند. این مسئله از ایمان سست جلوگیری می‌کند.

ه) تخفیف مجازات اخروی،

از دیدگاه دین، مجازات دنیوی باعث تخفیف مجازات اخروی می‌شود. خداوند متعال، مهربان‌تر از آن است که انسان را برای یک گناه دو بار مجازات کند. روایات نشانگر این مطلب است که در صدر اسلام این باور که مجازات دنیوی باعث پاک شدن در آخرت می‌شود وجود داشته و مجرمان را برای اقامه حدّ، تشویق به اعتراف گناه می‌نموده است.

گفتنی است؛ اگرچه مجازات دنیوی لااقل باعث تخفیف مجازات اخروی می‌شود، اما خداوند راه دیگری را برای پاک شدن در آخرت، عنایت کرده است و آن توبه خالص است. اگر گناه کار توبه خالص کند بدون این که نیازی به مجازات شرعی در دنیا داشته باشد گناه او بخشیده می‌شود.